

طبقات

جلد ہفتم

محدثان بصرہ و واسط و...

محمد بن سعد کاتب واقدی
(۲۳۰-۱۶۸ ق.ھ)

ترجمہ

دکتر محمود مہدوی دامغانی

انتشارات فرهنگ و اندیشه

تہران، ۱۳۸۲

این اثر ترجمه‌ای است از:

محمد بن سعد کاتب الواقدی، الطبقات الکبیر،

الطبقة الثالثة من اهل المدينة من التابعین و من كان منهم و من الاصحاب
بمکه والطائف واليمن والیمامة والبحرین و فی الکوفیین عنی بتصحیحہ و
طبعه الدكتور سترستین استاد اللغات الشرقیة بکلیه أبله، طبع فی مدینة
لیدن، بمطبعة بریل، ۱۳۲۲/۲۵ هـ ق.

همراه با

یافته‌های نازه از چاپ محمد عبدالقادر عطا، بیروت، ۱۴۱۰ هـ ق.

ابن سعد، محمد بن سعد، ۱۶۸ - ۲۳۰ ق.

الطبقات الکبیر (فارسی)

طبقات / محمد بن سعد کاتب واقدی؛ ترجمه محمود مهدوی دامغانی، - تهران: فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴.
ج ۸

هر جلد متفاوت: (دوره)

ISBN 964-90367-0-9

قسمت اول از اصل اثر به تصحیح و طبع اوجین متوخ و ادوارد سخو می‌باشد و قسمت دوم به تصحیح و طبع فریدریک
شولی می‌باشد.

این کتاب به «الطبقات الکبری» و «الطبقات الصحابه والتابعین» نیز مشهور است.
چاپ قبلی: نشر نو، ۱۳۶۵.

مندرجات: ج. ۱. سیره شریف نبوی. - ج. ۲. غزوه‌ها و سربه‌های پیامبر (ص)؛ بیماری، رحلت، خاکسپاری رسول خدا
(ص) و... - ج. ۳. مهاجرین در جنگ بدر. - ج. ۴. انصار در جنگ بدر و مسلمانان قدیم از مهاجر و انصار که در جنگ بدر
نبوده‌اند. - ج. ۵. حسن و حسین بن علی (ع) و طبقه اول و دوم از تابعان اهل مدینه. - ج. ۶. تابعان و یاران حضرت خنمی
مرتبت. - ج. ۷. محدثان بصره و واسط و... - ج. ۸. چگونگی و شرط‌هایی که حضرت خنمی مرتبت با آن با زنان بیعت
فرمود.

ج. ۱، ۲ (چاپ دوم: ۱۳۷۴).

ج. ۳ (چاپ اول: تابستان ۱۳۷۴)؛ ۱۱۰۰۰ ریال.

ج. ۶ (چاپ اول: ۱۳۷۸)

ج. ۷ (چاپ اول: ۱۳۸۲)؛ ۵۵۰۰۰ ریال.

ج. ۸ (چاپ اول: ۱۳۸۲)؛ ۵۲۵۰۰ ریال.

ISBN 964-90367-0-9

ISBN 964-5692-16-4

ISBN 964-5692-17-2

۱. اسلام - سرگذشتنامه. ۲. محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ ق. ۳. صحابه. ۴. تابعین و اتباع
تابعین. الف. مهدوی دامغانی، محمود، ۱۳۱۵ - مترجم. ب. عنوان. ج. عنوان: الطبقات الکبیر. فارسی. د. عنوان:
الطبقات الکبری. ه. الطبقات الصحابه والتابعین.
۲۰۴۱ ط ۲ الف / ۲۱ BP ۲۹۷/۹۲

۱۳۷۴

کتابخانه ملی ایران

۴۷۸۱-۷۴ م ##

انتشارات فرهنگ و اندیشه

تلفن مرکز پخش: ۶۴۶۱۸۹۳ - ۶۴۹۲۷۵۷ - ۶۴۶۱۹۰۰

محمد بن سعد کاتب واقدی

طبقات (جلد هفتم)

ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی

چاپ اول: ۱۳۸۲، تهران

۱۵۰۰ نسخه از این کتاب در چاپخانه چاپگستر به چاپ رسید.

این کتاب با استفاده از تسهیلات حمایتی معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

همه حقوق برای ناشر محفوظ است.

شابک ۹۶۴-۵۶۹۲-۱۶-۴ (جلد ۷)

شابک ۹۶۴-۹۰۳۶۷-۰-۹ (دوره ۸ جلدی)

ISBN 964-5692-16-4 (vol. 7)

ISBN 964-90367-0-9 (8 vol. set)

Printed in Iran

فهرست مطالب

نام یاران حضرت ختمی مرتبت که در بصره ساکن شده‌اند و نام کسانی از تابعان و اهل فقه و دانش که پس از ایشان در آن شهر بوده‌اند / ۱ * عتبه بن عَزْوَان / ۱ * بُزَیْدَةُ بن حُصَیْب / ۴ * ابوبرزّة اسلمی / ۵ * عمران بن حصین / ۶ * مِخْجَن بن أذْرَع اسلمی / ۹ * أمیّة بن مَحْشِی خزاعی / ۹ * عبدالله بن مغفل بن عَبدنُهم / ۱۰ * مَعْقِل بن یسار / ۱۱ * حارث بن نوفل / ۱۱ * عبدالرحمان بن سَمْرَةَ / ۱۱ * ابونُکْرَةَ / ۱۲ * براء بن مالک بن نُضْر بن ضَمْضَم / ۱۳ * أنس بن مالک بن نُضْر بن ضَمْضَم / ۱۴ * هشام بن عامر بن أمیّة بن زید / ۲۳ * ثابت بن زید بن قیس / ۲۴ * پسرش، بشیر بن ابی زید / ۲۴ * عمرو بن اخطب انصاری / ۲۵ * حکم بن عمرو بن مجدع بن جَدِیم / ۲۵ * برادرش، رافع بن عمرو غِفاری / ۲۶ * مجاشع بن مسعود / ۲۷ * برادرش، مجالد بن مسعود سُلمی / ۲۷ * عائذ بن عمرو مُزْنی / ۲۸ * عبدالله بن عمرو مُزْنی / ۲۸ * عبدالله مُزْنی / ۲۹ * قُرّة بن ایاس بن هلال / ۲۹ * برادر قُرّة بن ایاس / ۳۰ * حَقْل بن مالک بن نابغة هُدَلی / ۳۰ * عباس بن مرداس بن ابی عامر / ۳۰ * جاهمة بن عباس بن مرداس / ۳۱ * عبدالله بن شَخِیر بن عوف بن کعب / ۳۱ * معاویة بن خَیْدَة بن معاویة / ۳۲ * برادرش، مالک بن حیدة / ۳۲ * قبیصة بن مخارق / ۳۲ * عیاض بن خَمَاد بن محمد بن سفیان / ۳۳ * قیس بن عاصم بن سنان / ۳۳ * زبرقان بن بدر بن امرئ القیس / ۳۴ * أقرع بن حابس بن عقال / ۳۵ * عمرو بن اهتم بن سُمی / ۳۵ * صَغْصَعَة بن ناحیة بن عقال / ۳۵ * صَغْصَعَة بن معاویة، عموی فرزدق شاعر / ۳۶ * نَمِر بن تولب بن أَقِیْش / ۳۶ * عثمان بن ابی عاص / ۳۷ * برادرش، حکم بن ابی عاص ثقفی / ۳۸ * برادر آن دو، حفص بن ابی عاص / ۳۸ * مالک بن عمرو عَقْلِی قشیری / ۳۹ * أشود بن سریع بن حمیری بن عبادة / ۳۹ * تَلِب بن زید بن عبدالله بن عمرو / ۴۰ * قتادة بن مِلْحان سدوسی / ۴۰ * سلیم بن جابر هُجَیْمی / ۴۱ * مالک بن حُوَیْرَث لیشی / ۴۲ * أسامة بن عُمیر هُدَلی / ۴۲ * عَزْفَجَة بن أشعد بن کَرِث عَطاردی / ۴۲ * آنش بن مالک / ۴۳ * کَهْمَش هِلالی / ۴۳ * ماعز بکائی / ۴۴ * قرّة بن دُعْموص نُمیری / ۴۴ * خَشْخاش بن حارث عَنَبیری / ۴۵ * أَخْمَر بن جَزء سدوسی / ۴۵ * سواده بن ربیع جَزْمی / ۴۵ * عَلَاثة بن شجار

سَلَيْطَى / ٤٦ * عَقَبَةُ بِنِ مَالِكِ لَيْثَى / ٤٦ * خَزِيمَةُ بِنِ جَزْءِ اسَدَى / ٤٧ * سَمُرَةُ بِنِ جَنْدَبِ بِنِ هَلَالِ / ٤٧ * خَزْمَةُ عَنَبْرَى / ٤٨ * نُبَيْشَةُ هَذَلَى / ٤٨ * طَلْحَةُ بِنِ عَبْدِاللّهِ نَضْرَى / ٤٩ * عَدَاءُ بِنِ خَالِدِ بِنِ هُوذَةَ بِنِ خَالِدِ / ٤٩ * اَعْسَى بِنِ مَازَنِ / ٥١ * اَبُو مَرْزِيمِ سَلُولَى / ٥٣ * عَبَادُ بِنِ شَرْخَبِيلِ يَشْكُرَى / ٥٣ * بَشِيرُ بِنِ خِصَاصِيَّةِ / ٥٤ * قَبِيصَةُ بِنِ وَقَاصِ / ٥٤ * جَارِيَّةُ بِنِ قَدَامَةَ سَعْدَى / ٥٥ * سَعْدُ بِنِ اطْوَلِ بِنِ عَبْدِاللّهِ / ٥٥ * حُرَيْثُ بِنِ خَسَانَ شَيْبَانَى / ٥٦ * خَزْمَةُ بِنِ عَبْدِاللّهِ كَعْبَى / ٥٧ * عَبْدِاللّهِ بِنِ سَبْرَةَ / ٥٧ * عَبْدِاللّهِ بِنِ سَرْجَسِ / ٥٧ * عَبْدِاللّهِ بِنِ اَبِي خَسْمَاءِ / ٥٨ * عَبْدِاللّهِ بِنِ اَبِي الْجَدْعَاءِ عَبْدَى / ٥٨ * مَيْسِرَةُ الْفَجْرُ / ٥٨ * طَلْقُ بِنِ خَشَافِ قَيْسَى / ٥٩ * اَبُو صَفِيَّةِ / ٥٩ * اَبُو عَسِيْبِ / ٥٩ * نَمَيْرُ خَزَاعَى / ٦٠ * قَتَادَةُ بِنِ اَعْوَرِ بِنِ سَاعِدَةَ / ٦١ * قَتَادَةُ بِنِ اَوْفَى بِنِ مَوَالَةَ بِنِ عَتْبَةَ / ٦١ * قَيْسُ بِنِ حَارِثِ بِنِ يَزِيْدِ بِنِ شَيْبَلِ / ٦١ * مُنْتَعِجُ بِنِ حُصَيْنِ بِنِ يَزِيْدِ بِنِ شَيْبَلِ / ٦١ * حَارِثُ بِنِ عَمْرٍو سَهْمَى / ٦٣ * عَبْدِ الرَّحْمَانِ بِنِ خَنْبَشِ / ٦٤ * سَهْلُ بِنِ صَخْرِ بِنِ وَاقِدِ بِنِ عَصْمَتِ بِنِ اَبِي عَوْفِ / ٦٤ * اَبُو عُبَيْدِ / ٦٤ * مَيْمُونُ بِنِ سَنَبَادِ اَضْلَعِ / ٦٥ * زَيْدُ بَرْدَةَ اَزَادِ كَرْدَةَ رَسُوْلِ خَدَا (ص) / ٦٥ * اَبُو سُوْدِ / ٦٥ * اَبُو حَيْتِهِ تَمِيْمَى / ٦٦ * حَارِثُ بِنِ اَقِيْشِ / ٦٦ * عَمْرُو بِنِ تَغْلِبِ نَمْرَى / ٦٦ * عَبْدِاللّهِ بِنِ اَشُوْدِ سَدُوْسَى / ٦٦ * اَسِيْرُ صَحَابَى رَسُوْلِ خَدَا (ص) / ٦٧ * عَزْوَةُ بِنِ سَمُرَةَ عَنَبْرَى / ٦٧ * اَبُو رِفَاعَةَ عَدُوَى / ٦٨ * نَافِعُ بِنِ حَارِثِ بِنِ كَلْدَةَ بِنِ عَمْرٍو / ٦٩ * اُبَيُّ بِنِ مَالِكِ / ٧٠ * جَذِيْمُ بِنِ حَنِيفَةَ تَمِيْمَى / ٧١ * عُمَارَةُ بِنِ اَحْمَرَ مَازَنِ / ٧٢ * اَسْمَرُ بِنِ مُضَرَّسِ / ٧٣ * عَمْرُو بِنِ عُمَيْرِ / ٧٣ * عِيْكَرَاشُ بِنِ دُوَيْبِ بِنِ حُرْقُوْصِ / ٧٤ * بَزْزُ / ٧٥ * قَطْبَةُ بِنِ قَتَادَةَ سَدُوْسَى / ٧٥ * حَكَمُ بِنِ حَارِثِ سُلَمَى / ٧٦ * عَبَاسُ سُلَمَى / ٧٦ * فَاكِهَةُ بِنِ سَعْدِ / ٧٧ * بَشِيْرُ بِنِ زَيْدِ ضُبَعَى / ٧٧ * عَلْقَمَةُ بِنِ خُوَيْرِثِ غِفَارَى / ٧٧ * عَبْدِاللّهِ بِنِ مُعْرَضِ بَاهِلَى / ٧٨ * عَبْدِ الرَّحْمَانِ بِنِ خِتَابِ سُلَمَى / ٧٨ * عَاصِمُ پَدْرِ نَصْرِ بِنِ عَاصِمِ لَيْثَى / ٧٨ * اَضْرَمُ / ٧٩ * جَرْمُوْزُ هَجِيْمَى / ٧٩ * سُؤَيْدُ بِنِ هُبَيْرَةَ / ٧٩ * فَضَالَةُ لَيْثَى / ٨٠ * سَلِيْمَانُ بِنِ عَامِرِ ضَبَى / ٨٠ * اَبُو عَزَّهَ هَذَلَى / ٨٠ * اَهْبَانُ بِنِ صَيْفَى غِفَارَى / ٨٠ * مُضَرَّسُ بِنِ اَسْمَرِ / ٨٠ * زَهِيْرُ بِنِ عَمْرٍو / ٨١ * سَلْمَةُ بِنِ مُحَبِّقِ / ٨١ * خَدَاشُ / ٨١ * اَبُو سَلْمَةَ / ٨١ * عَمُوْى عَبْدِ الرَّحْمَانِ بِنِ سَلْمَةَ خَزَاعَى / ٨٢ * قَيْسُ بِنِ اَشْلَعِ اَنْصَارَى / ٨٢ * حَابِسُ تَمِيْمَى / ٨٢ * اَبُو بَهِيْشَةَ / ٨٢ * عُبَادَةُ بِنِ قُرْصِ عَنَبَسَى / ٨٢ * پَدْرِ مَجِيْبَةَ بَاهِلَى، يَا عَمُوْى اَوْ / ٨٣ * دَايَى اَبُو اَلْسَوَارِ عَدُوْى / ٨٣ * عَمُوْى حَسَنَاءُ دَخْتَرِ مَعَاوِيَةَ صُرَيْمَى / ٨٤ * عَمُوْى اَبُو حَزْرَةَ رِقَاشَى / ٨٤ * پَدْرِ اَبُو عَشْرَاءِ دَارْمَى / ٨٥ * اَشْحَجُ عَبْدِ الْقَيْسِ / ٨٥ * جَارُوْدُ / ٨٦ * صَحَارُ بِنِ عَبَاسِ عَبْدَى / ٨٧ * اَبُو خَيْرَةَ صُبَاخَى / ٨٨ * اِبَانُ مَحَارِبَى / ٨٨ * زَارِغُ بِنِ وَازِعِ عَبْدَى / ٨٩ * جَابِرُ بِنِ عَبْدِاللّهِ بِنِ جَابِرِ عَبْدَى / ٨٩ * سَلْمَةُ جَزْمَى / ٨٩ * طَبَقَةُ نَخَسْتِ، اَزِ فُقَيْهَانَ وَ مَحْدَثَانَ وَ تَابِعَانَ مَرْدَمِ بَصْرَةَ / ٩٣ * كَهْ اَزِ اَصْحَابِ عَمْرِ بِنِ

خطاب (رض) بوده‌اند / ۹۳ * ابو مزیم حنفی / ۹۳ * کعب بن سور / ۹۳ * احنف بن قیس / ۹۵ *
 ابو عثمان نهدی / ۹۹ * ابوالاسود دؤلی / ۱۰۱ * زیاد بن ابی سفیان / ۱۰۱ * عبدالله بن
 حارث / ۱۰۳ * ابوصفرة عتکی / ۱۰۴ * ابوالعجفاء سلمی / ۱۰۵ * سائب بن اقرع ثقفی / ۱۰۵ *
 حُجَیر بن ربیع عدوی / ۱۰۵ * برادرش حُرَیث بن ربیع عدوی / ۱۰۵ * اقرع / ۱۰۵ * صَبَته بن مَحْصِن
 عَنبري / ۱۰۵ * عامر بن عبدالله بن عبدالقیس عَنبري / ۱۰۶ * ابوالعالیه ریاحی / ۱۱۶ *
 ابوامیة / ۱۲۱ * سیرین / ۱۲۳ * ازطیان / ۱۲۶ * ابو رافع صائغ / ۱۲۶ * ابوفراس / ۱۲۷ * عُنَیم بن
 قیس کعبی / ۱۲۷ * سنان بن سلمة بن محبق هذلی / ۱۲۸ * عُمیر بن عطیة لیثی / ۱۲۹ * عَبَاد
 عَضْرِي / ۱۲۹ * حُصَین بن ابی حُرَ بن مالک / ۱۲۹ * ابوشهلب جُزْمی / ۱۳۰ * غاضرة بن عروة بن
 سمرة / ۱۳۰ * عبدالله بن شقیق عَقِیلِی / ۱۳۰ * مُسِیب بن دارم / ۱۳۱ * شُوَیس بن جَبَاش / ۱۳۱ *
 حُصَین بن جُزیر / ۱۳۲ * ابوسعید / ۱۳۲ * حِطَّان بن عبدالله رقاشی / ۱۳۲ * ایاس بن قتادة بن
 أَوْفِی / ۱۳۲ * جابر یا جُوَیْبِر عبدی / ۱۳۳ * جراد بن شَبِیْط / ۱۳۳ * واز همین طبقه / ۱۳۳ * فَضَیل
 بن زید رقاشی / ۱۳۳ * مُهَلَّب بن ابی صُفْرة عَتْکِی / ۱۳۳ * بَجَالَة بن عَبْدَة / ۱۳۴ * ابوقتاده
 عدوی / ۱۳۴ * ابوالدهماء عدوی / ۱۳۴ * ابوزینب / ۱۳۴ * ابوکنانة قرشی / ۱۳۵ * قیس بن عباد
 قیسی / ۱۳۵ * هَرَم بن حِیَّان عَبْدِی / ۱۳۵ * صلة بن أَشِیم عدوی / ۱۳۸ * ابورجاء عَطَّارْدِی / ۱۴۲ *
 دَعْفَل بن حنظله سدوسی / ۱۴۵ * شهاب عنبری / ۱۴۵ * ایاس بن قتادة بن أَوْفِی / ۱۴۵ * طبقه
 دوم / ۱۴۶ * از کسانی که از عثمان و علی و طلحة و زبیر و ابی بن کعب و ابوموسی اشعری و جز ایشان
 روایت کرده‌اند / ۱۴۶ * مُطَرَف بن عبدالله بن شِخِیر / ۱۴۶ * عَتِی بن زید بن ضَمْرَة / ۱۵۱ * عَقْبَة بن
 صُهَبان راسبی / ۱۵۱ * حُمَید بن عبدالرحمان حمیری / ۱۵۱ * صفوان بن محرز مازنی / ۱۵۲ *
 حُمران بن ابان / ۱۵۳ * ابوالحلال عَتْکِی / ۱۵۳ * عمیره بن یثربی / ۱۵۴ * خَلاس بن عمرو
 هَجْرِي / ۱۵۴ * هِیَّاح بن عمران بُرْجُمِی / ۱۵۴ * زرارَة بن أَوْفِی حَرَشِی / ۱۵۴ * هِشام بن هبيرة
 ضَبِی / ۱۵۵ * ابوالسَّوَّار عدوی / ۱۵۶ * ابوتمیمه هُجَیمِی / ۱۵۶ * قَسَامَة بن زهیر مازنی / ۱۵۶ *
 قاسم بن ربیعة / ۱۵۷ * میمون بن سیاه / ۱۵۷ * ابوغلاب یونس بن جُبیر باهلی / ۱۵۷ * عَشْغَس بن
 سلامة / ۱۵۷ * زیاد بن مَطَر بن شَرِیح عدوی / ۱۵۸ * والان بن قِرْفَة عدوی / ۱۵۸ * عبدالله بن ابی
 عَتْبَة / ۱۵۹ * عقبه بن أَوْس سدوسی / ۱۵۹ * عمرو بن وهب ثقفی / ۱۵۹ * ابوشیخ هُنائِی / ۱۵۹ *
 حُصَین بن منذر رقاشی / ۱۵۹ * عمران بن حَطَّان سدوسی / ۱۶۰ * یزید بن عبدالله بن
 شخیر / ۱۶۰ * گروهی دیگر از این طبقه که از کسانی که برشمردیم کوچکتر بوده‌اند و از عمران بن
 حُصَین و ابوهریره و ابوبکره و ابوبرزه و معقل بن یسار و عبدالله بن معقل و ابن عمرو و ابن عباس و آنس بن

مالک و جزایشان روایت کرده‌اند / ۱۶۱ * حسن بن ابی حسن - بصری - / ۱۶۱ * سعید بن ابی حسن
بضری / ۱۸۳ * جابر بن زید ازدی / ۱۸۵ * ابوقلابه جزمی / ۱۸۹ * مُسَلِّم بن یَسار / ۱۹۲ * جُبَیر بن
ابی حیاة / ۱۹۵ * حیان بن عُمیر قیسی / ۱۹۵ * ابومدینه سدوسی / ۱۹۵ * خالد بن غلاق
عَبَسی / ۱۹۵ * مضارب بن حزن / ۱۹۵ * عبدالله بن ابی بکرة / ۱۹۶ * عبیدالله بن ابی
بکرة / ۱۹۶ * عبدالرحمان بن ابی بکرة / ۱۹۶ * عبدالعزیز بن ابی بکرة / ۱۹۷ * مُسَلِّم بن ابی
بکرة / ۱۹۷ * رَواد بن ابی بکرة / ۱۹۷ * یزید بن ابی بکرة / ۱۹۷ * عتبه بن ابی بکرة / ۱۹۷ * نَضْر
بن أَنَس بن مالک / ۱۹۷ * عبدالله بن أَنَس بن مالک / ۱۹۸ * موسی بن انس بن مالک / ۱۹۸ * مالک
بن انس بن مالک / ۱۹۹ * محمد بن سیرین / ۱۹۹ * مَعْبُد بن سیرین / ۲۱۴ * یحیی بن
سیرین / ۲۱۴ * أَنَس بن سیرین / ۲۱۴ * ابونضرة / ۲۱۵ * سعد بن هشام بن عامر انصاری / ۲۱۶ *
علقمة بن عبدالله مزنی / ۲۱۶ * بکر بن عبدالله مزنی / ۲۱۷ * ابوعبدالله جشری / ۲۱۹ * سنان بن
سَلْمَة بن محبق هذلی / ۲۱۹ * برادرش موسی بن سَلْمَة بن محبق هذلی / ۲۱۹ * عبدالله بن رباح
انصاری / ۲۲۰ * عبدالله بن صامت / ۲۲۰ * ابوسعید رقاشی / ۲۲۰ * حکم بن أَعْرَج / ۲۲۰ *
أَنیس / ۲۲۰ * ابولبید / ۲۲۱ * مَوْزِق بن مَشْمَرَج عَجَلی / ۲۲۱ * ابومجلز / ۲۲۴ * عبدالملک بن
یَعْلَى لیثی / ۲۲۴ * غزوان بن غزوان رقاشی / ۲۲۴ * علاء بن زیاد / ۲۲۵ * حَنْظَلَة بن سواده / ۲۲۶ *
رَفِیع / ۲۲۶ * عُمَر بن جاوان / ۲۲۶ * ابونعامه حنفی / ۲۲۶ * ابونعامه سعدی / ۲۲۶ * ابونعامه
سعدی / ۲۲۶ * ابومصعب مازنی / ۲۲۷ * ابوحريرة ضَبَعی / ۲۲۷ * ابوالملیح هذلی / ۲۲۷ * یزید بن
هُرْمَز فارسی / ۲۲۷ * عُمَیر بن اسحاق / ۲۲۸ * ابویزید مدنی / ۲۲۸ * معاویة بن قره بن
ایاس / ۲۲۸ * عبدالله بن بُریدة / ۲۲۸ * برادرش سلیمان بن بریدة / ۲۲۹ * یوسف بن
مهران / ۲۲۹ * ابوجلد جَوْنی / ۲۲۹ * ابوخرسان أَعْرَج / ۲۳۰ * ابوسلیل قیسی / ۲۳۰ * بشیر بن کعب
عدوی / ۲۳۰ * بشیر بن نهیک سدوسی / ۲۳۰ * خالد بن سَمَیر / ۲۳۱ * ابوجوزاء ربعی / ۲۳۱ *
عبدالله بن غالب / ۲۳۲ * عقبه بن عبدالغافر / ۲۳۲ * ابومتوکل ناجی / ۲۳۳ * ابوصدیق
ناجی / ۲۳۳ * ابوهنیده عدوی / ۲۳۳ * ابویوب ازدی مُراغی / ۲۳۳ * ابوحرب / ۲۳۴ * ابوورد بن
ثُمَامَة / ۲۳۴ * ابوصالح بضری / ۲۳۴ * ابوصالح / ۲۳۴ * واقع بن سحبان / ۲۳۴ * حیان بن عُمَیر
قیسی / ۲۳۴ * ابوزنباع / ۲۳۵ * کِنَانَة بن نُعَیم عدوی / ۲۳۵ * طَلْق بن حبیب عَنزِی / ۲۳۵ *
عبدالرحمان بن جوشن غطفانی / ۲۳۶ * طلحة بن عبیدالله بن کریز خُزاعی / ۲۳۶ * طبقة
سَوَم / ۲۳۶ * قتادة بن دِعامَة سدوسی / ۲۳۶ * حُمَید بن هلال عدوی / ۲۳۹ * ثابت بن أَسَلَم
بُنَانی / ۲۳۹ * بشر بن حرب / ۲۴۱ * ایاس بن معاویة بن قَرَة / ۲۴۲ * اِزْرَق بن قیس حارثی / ۲۴۳ *

عاصِم جَحْدَرِي / ٢٤٣ * ابوجَمْرَةَ ضُبْعِي / ٢٤٣ * ابومنْهَال / ٢٤٤ * ابوقموص / ٢٤٤ * ابوهَزْهَار
عَجَلِي / ٢٤٤ * ابوحَاجِب / ٢٤٤ * ابومُرَايَه عَجَلِي / ٢٤٤ * ابووَاذِع رَاسِبِي / ٢٤٤ * ابوماوِيَه / ٢٤٥ *
ابوعَالِيَه بَرَاء / ٢٤٥ * ابوبُرْزِي / ٢٤٥ * ابوبشَامَه / ٢٤٥ * ابوخَلِيل / ٢٤٥ * ابوهُنَيْدَه مَازِنِي / ٢٤٥ *
ابوغَالِب رَاسِبِي / ٢٤٦ * ابونوْفَل بِن مُسْلِم بِن عَمْرُو / ٢٤٦ * ابوعمرَان جَوْنِي / ٢٤٦ * ابوتِيَاخ
ضُبْعِي / ٢٤٦ * ابومُهَزْم / ٢٤٦ * ابوريحَانَه / ٢٤٧ * مُحَمَّد بِن زِيَاد / ٢٤٧ * ثَمَامَه بِن
عبدالله / ٢٤٧ * برادرش مثنى بن عبدالله / ٢٤٧ * عبدالله بن مُسْلِم بِن يسَار / ٢٤٧ * عبدالله بن
مُحَمَّد بِن سِيرِين / ٢٤٧ * زِيد بِن حَوَارِي / ٢٤٨ * بُذِيل بِن ميسرَة عَقِيلِي / ٢٤٨ * غِيْلَان بِن حَرِير
عَتَكِي / ٢٤٨ * عمرو بن سعيد / ٢٤٨ * عبدالله بن حَارِث بِن مُحَمَّد / ٢٤٨ * ثَوْبَه عَنبَرِي / ٢٤٨ *
مُحَمَّد بِن وَاسِع بِن جَابِز / ٢٤٩ * اسْحَق بِن سُؤَيْدِ عَدُوِي / ٢٥١ * فَرْقَدُ بِن يَعْقُوب سَبْخِي / ٢٥١ *
مَالِك بِن دِينَار / ٢٥١ * كَثِير بِن شَنْطِير مَازِنِي / ٢٥١ * وَاصِل / ٢٥٢ * هَارُون بِن رِثَاب / ٢٥٢ * كَلثُوم
بِن جَبْرِ / ٢٥٢ * عبدالله بن مُطْرَف / ٢٥٢ * يَحْيَى بِن سَلْم بِن بَكَاء / ٢٥٣ * عَطَاء بِن اَبِي
مَيْمُونَه / ٢٥٣ * يَزِيد رَشِك ضُبْعِي / ٢٥٣ * يَزِيد بِن اِبَان رِقَاشِي / ٢٥٣ * عبدالعزیز بن
ضُهَيْب / ٢٥٤ * ابوهَارُون عَبْدِي / ٢٥٤ * مُوسَى بِن سَالِم / ٢٥٤ * ابورجَاء / ٢٥٤ * طَبَقَه
چَهَارم / ٢٥٥ * اِيُوب بِن اَبِي تَمِيمَه سَخْتِيَانِي / ٢٥٥ * حُمَيْد بِن اَبِي حُمَيْدِ طَوِيل / ٢٦٠ * عَلِي بِن زِيد
بِن جُدْعَان / ٢٦١ * ابوعبدالله شَقْرِي / ٢٦١ * عبدالكريم / ٢٦١ * سَلِيمَان بِن طَرخَان
تَيْمِي / ٢٦١ * شَعِيب بِن حَبْحَاب / ٢٦٢ * ابوبِشْر / ٢٦٢ * رَبِيعَه بِن اَبِي حَلَال عَتَكِي / ٢٦٢ * يَحْيَى
بِن عَتِيق / ٢٦٢ * يَحْيَى بِن اَبِي اسْحَاق حَضْرَمِي / ٢٦٢ * اِبَان بِن اَبِي عِيَاش شَنِي / ٢٦٣ * مَطْر بِن
طَهْمَان وَرَاق / ٢٦٣ * ابوعُشْرَاء دَارْمِي / ٢٦٣ * يَزِيد بِن حَازِم اَزْدِي / ٢٦٣ * دَاوُد بِن اَبِي
هِنْد / ٢٦٤ * عَلِي بِن حَكَم بُنَانِي / ٢٦٤ * عَاصِم بِن سَلِيمَان اَخْوَل / ٢٦٥ * خَفْص بِن
سَلِيمَان / ٢٦٥ * ابونَعَامَه عَدُوِي / ٢٦٥ * سَعِيد بِن يَزِيد / ٢٦٥ * سَعِيد بِن اَبِي صَدَقَه / ٢٦٦ * عَمَارَه
بِن اَبِي حَفْصَه / ٢٦٦ * عَثْمَان بَنِي / ٢٦٦ * مَنْصُور بِن عبدالرحمان عُدْرِي عُدَانِي / ٢٦٦ * عِشَل بِن
سَفْيَان تَيْمِي / ٢٦٦ * ابورجَاء اَزْدِي / ٢٦٧ * عَوْف بِن اَبِي جَمِيلَه اَعْرَابِي / ٢٦٧ * زِيَاد اَعْلَم / ٢٦٧ *
خُلَيْف بِن عَقْبَه / ٢٦٧ * ابودُبْيَان / ٢٦٨ * ابودِلَان / ٢٦٨ * ابوايُوب / ٢٦٨ * خَالِد بِن مَهْرَان
حَدَاء / ٢٦٨ * يُونُس بِن عُبَيْد / ٢٦٩ * سَلْمَه بِن عَلْقَمَه / ٢٦٩ * سَوَار بِن عبدالله / ٢٦٩ * ابومرْوَان
عَنُوِي / ٢٧٠ * سَعِيد بِن اِيَاس جَزَيْرِي / ٢٧٠ * عبدالله بن عَوْن بِن اَزْطَبَان / ٢٧٠ * عمران بن مُسْلِم
قَصِير / ٢٧٩ * عبدالمؤمن بن اَبِي شُرَاعَه / ٢٧٩ * غَالِب بِن مَهْرَان / ٢٧٩ * عبدالعزیز بن
قُدَيْر / ٢٧٩ * برادرش، عبدالمَلِك بِن قُدَيْر / ٢٧٩ * حَجَاج اسْوَد / ٢٧٩ * حَجَاج بِن اَبِي عَثْمَان

صَوَّاف / ۲۸۰ * عَبَّاد بن منصور ناجی / ۲۸۰ * حَوْشَب بن مُسلم / ۲۸۰ * حاتم بن ابی
 صغیره / ۲۸۰ * حسین بن ذکوان مُعلم / ۲۸۰ * کَهْمَس بن حسن قیسی / ۲۸۰ * حسین
 شهید / ۲۸۰ * عمران بن حُدیر سدوسی / ۲۸۱ * ابوالمعلی عطار / ۲۸۱ * غالب بن خُطاف
 راسبی / ۲۸۱ * هشام بن حسان قُزدوسی / ۲۸۱ * عیینة بن عبدالرحمن بن جوشن غطفانی / ۲۸۱ *
 عمر بن عامر / ۲۸۲ * صالح بن ابی الاخضر / ۲۸۲ * جرّاد بن مجالد / ۲۸۲ * ابوحمزه / ۲۸۲ * عمرو
 بن عبید بن باب / ۲۸۲ * طبقة پنجم / ۲۸۳ * سعید بن ابی عروبة / ۲۸۳ * اسماء بن عبید / ۲۸۴ *
 اسماعیل بن مُسلم مکی / ۲۸۴ * ابوالاشهب / ۲۸۴ * ابوخلدَة / ۲۸۴ * علی بن علی رفاعی / ۲۸۵ *
 ابوخرّة / ۲۸۵ * برادرش سعید بن عبدالرحمان / ۲۸۵ * قُرة بن خالد سدوسی / ۲۸۵ * صخر بن
 جُویریة / ۲۸۵ * ربیعة بن کلثوم بن خنر / ۲۸۶ * أشعث بن عبدالملک خُمسانی / ۲۸۶ * مبارک بن
 فضالة / ۲۸۶ * برادرش عبدالرحمان بن فضالة / ۲۸۷ * ربیع بن ضبیح / ۲۸۷ * سَرِی بن
 یحیی / ۲۸۷ * یزید بن ابراهیم تستری / ۲۸۷ * جریر بن حازم / ۲۸۸ * ابوהלّال راسبی / ۲۸۸ *
 هشام بن ابی هشام / ۲۸۸ * عُقبَة بن ابی الصهباء / ۲۸۸ * ابوعمیل دورقی / ۲۸۸ * حسن بن
 دینار / ۲۸۹ * ضلت بن دینار / ۲۸۹ * هشام بن ابی عبدالله دَسْتَوائی / ۲۸۹ * سلیمان بن مغیره
 قیسی / ۲۹۰ * مهّدی بن میمون ازدی / ۲۹۰ * شعبَة بن حجاج بن وُزد / ۲۹۰ * جُویریة بن اسماء بن
 عبید / ۲۹۱ * صالح مَرّی / ۲۹۱ * هُمّام بن یحیی / ۲۹۲ * سلام بن سلیمان / ۲۹۲ * حمّاد بن
 سلّمة / ۲۹۲ * قاسم بن فضل خُدانی / ۲۹۲ * سلام بن مسکین / ۲۹۳ * سلیمان اشود
 ناجی / ۲۹۳ * عمارة بن زادن صیدلانی / ۲۹۳ * عبدالعزیز بن مُسلم / ۲۹۳ * بحر بن کُنیر سقاء
 باهلی / ۲۹۳ * ابان بن یزید عطار / ۲۹۴ * خَزَم بن ابی حزم قُطعی / ۲۹۴ * حُسام بن مِصک بن
 شیطان / ۲۹۴ * ابوالعوّام قُطان / ۲۹۴ * حسین بن ابی جعفر جُفری / ۲۹۴ * سلّمة بن
 علقمة / ۲۹۴ * معاویة بن عبدالکریم ضالّ / ۲۹۵ * عثمان بن مِقْسَم بَرَسَمی / ۲۹۵ * ابوَجَزّی نصر
 بن طریف / ۲۹۵ * ابوعبیده ناجی / ۲۹۵ * عبیدالله بن حسن بن حُصَین / ۲۹۵ * طبقة ششم / ۲۹۶ *
 حمّاد بن زید بن درهم / ۲۹۶ * برادرش سعید بن زید بن درهم / ۲۹۷ * وهیب بن خالد / ۲۹۷ *
 ابوَعوانة / ۲۹۷ * جعفر بن سلیمان ضَبعی / ۲۹۸ * نوح بن قیس طاحی / ۲۹۸ * عبدالواحد بن
 زیاد / ۲۹۹ * عبدالوارث بن سعید / ۲۹۹ * یزید بن رُزَیغ / ۲۹۹ * عبدالوهاب بن عبدالمجید
 ثقفی / ۲۹۹ * بشر بن مفضل / ۳۰۰ * عبدالاعلی بن عبدالاعلی قرشی / ۳۰۰ * عبّاد بن عباد بن
 حبیب / ۳۰۰ * معتمر بن سلیمان تیمی / ۳۰۰ * سفیان بن حبیب / ۳۰۰ * سلیم بن اخضر / ۳۰۱ *
 عُمر بن علی مُقدّمی / ۳۰۱ * خالد بن حارث هُجَیمی / ۳۰۱ * عرعرَة بن بَرِئِد / ۳۰۱ * حِکَم بن

- سنان / ۳۰۲ * محمد بن ابی عدی / ۳۰۲ * یوسف بن خالد / ۳۰۲ * یحیی بن سعید قطان / ۳۰۳ *
 معاذ بن معاذ / ۳۰۳ * صفوان بن عیسی زُهْرِي / ۳۰۳ * حماد بن مسعدة / ۳۰۴ * ازهر بن سعد
 سقان / ۳۰۴ * محمد بن سواء بن عنبر / ۳۰۴ * محمد بن عبدالله بن مثنی / ۳۰۴ * عبدالله بن داود
 همدانی / ۳۰۵ * ابوعاصم نبیل / ۳۰۵ * عبدالله بن بکر بن حبیب سَهْمِي / ۳۰۵ * محمد بن بکر بن
 عثمان بُرسانی / ۳۰۵ * غُنْدَر / ۳۰۵ * سعید بن عامر عجیفی / ۳۰۶ * رُوخ بن عبادة قیسی / ۳۰۶ *
 عثمان بن عمر بن فارس / ۳۰۶ * بکار بن محمد / ۳۰۶ * عتاد بن صُهَيْب کَلْبِي / ۳۰۷ * طبقة
 هفتم / ۳۰۷ * عبدالرحمن بن مهدی / ۳۰۷ * وهب بن جریر بن حازم جَهْضَمِي / ۳۰۷ * ابوداود
 طیالسی / ۳۰۸ * بهز بن اسد / ۳۰۸ * عَقَان بن مُسْلِم صَقَار / ۳۰۸ * حَبَان بن هلال باهلی / ۳۰۸ *
 ریحان بن سعید / ۳۰۹ * ابوبکر حنفی / ۳۰۹ * برادرش عبیدالله بن عبدالمجید / ۳۰۹ * ابوعامر
 عَقْدِي / ۳۰۹ * عبدالصمد بن عبدالوارث / ۳۰۹ * سلیمان بن حرب واشیحی / ۳۱۰ * پُشْر بن عُمَر
 زهرانی / ۳۱۰ * ابوولید طیالسی / ۳۱۰ * حَجَّاج بن منهال انماطی / ۳۱۰ * ابراهیم بن ابی
 سُؤید / ۳۱۰ * اُمَيَّة بن خالد قیسی / ۳۱۱ * هُدْبَة بن خالد قیسی / ۳۱۱ * عبیدالله بن محمد بن حفص
 تیمی / ۳۱۱ * سهل بن بکار / ۳۱۱ * اسحاق بن عمر بن سلیط / ۳۱۱ * عبدالله بن بسلمه بن قعنب
 حارثی / ۳۱۱ * مسلم بن قتیبة / ۳۱۲ * رُوخ بن اسلم / ۳۱۲ * محمد بن سنان عوفی / ۳۱۲ * عبدالله
 بن سنان عوفی / ۳۱۲ * حرَمی بن عمارة بن ابی حفصة / ۳۱۲ * حرَمی بن حفص / ۳۱۲ * ابراهیم
 بن حبیب بن شهید / ۳۱۲ * ابراهیم بن یحیی بن حُصَيْد طویل / ۳۱۲ * عبدالله بن یونس بن
 عُبَید / ۳۱۳ * داود بن شیبب / ۳۱۳ * علی بن عثمان / ۳۱۳ * عبدالرحمن بن مبارک / ۳۱۳ * مُسْلِم
 بن ابراهیم / ۳۱۳ * ابوحنذیفة موسی بن مسعود نَهْدِي / ۳۱۳ * یعقوب بن اسحاق خَضْرَمِي
 مقری / ۳۱۴ * برادرش احمد بن اسحاق خَضْرَمِي / ۳۱۴ * عمرو بن مرزوق باهلی / ۳۱۴ * محمد بن
 عرعرة بن برند / ۳۱۴ * عارم بن فضل سدوسی / ۳۱۴ * حجاج بن نصیر فساطیطی / ۳۱۵ * عمرو بن
 عاصم کلابی / ۳۱۵ * محمد بن کثیر عبدی / ۳۱۵ * ابوعمر خَوْضِي / ۳۱۵ * موسی بن اسماعیل
 تبوذکی / ۳۱۵ * محمد بن عبدالله رقاشی / ۳۱۵ * مُعَلِي بن اسد عُمِي / ۳۱۶ * یحیی بن خَمَاد بن ابی
 زیاد / ۳۱۶ * عیاش بن ولید تَرْبِیْنِي / ۳۱۶ * عبدالله بن سَوَار / ۳۱۶ * طبقة هشتم / ۳۱۶ * مسدد بن
 مُسْرَهْد / ۳۱۶ * عبدالله بن عبدالوهاب حُجْنِي / ۳۱۷ * سلیمان بن داود / ۳۱۷ * عبدالله بن
 محمد / ۳۱۷ * محمد بن ابی بکر / ۳۱۷ * برادرش: عبدالله بن ابی بکر بن علی بن عطاء / ۳۱۷ * ابن
 معمر مَنْقَرِي / ۳۱۸ * ابوظفر / ۳۱۸ * علی بن عبدالله / ۳۱۸ * ابراهیم بن بشار رُمَادِي / ۳۱۸ *
 ابراهیم بن محمد بن عَزْرَعْرَة بن بَرْنَد / ۳۱۸ * علی بن بَرِي / ۳۱۹ * سلیمان بن شاذکونی / ۳۱۹ * نام

محدثان و فقیهانی که در واسط بوده‌اند / ۳۲۰ * ابوهاشم رُمّانی / ۳۲۰ * یَغلی بن عطاء / ۳۲۰ *
 ابوعمیل / ۳۲۰ * ابوخالد دالایی / ۳۲۰ * قاسم بن ایوب / ۳۲۱ * ابوبُلج / ۳۲۱ * منصور بن
 زاذان / ۳۲۱ * عَوّام بن خوْشَب / ۳۲۱ * سفیان بن حسین سُلَمی / ۳۲۲ * ابوالعلاء قصاب / ۳۲۲ *
 یزید بن عطاء بَرّاز / ۳۲۲ * اصبع بن زید وراق / ۳۲۲ * خلف بن خلیفة / ۳۲۳ * هُشَیم بن
 بشیر / ۳۲۳ * خالد بن عبدالله طَحّان / ۳۲۳ * علی بن عاصِم بن صُهَیب / ۳۲۳ * عبدالحکیم بن
 منصور / ۳۲۴ * محمد بن یزید کلاعی / ۳۲۴ * ابوسفیان حمیری حدّاء / ۳۲۴ * قره بن
 عیسی / ۳۲۴ * یزید بن هارون / ۳۲۴ * إسحاق بن یوسف ازرق / ۳۲۵ * محمد بن حسن / ۳۲۵ *
 فضل بن عنبسة / ۳۲۵ * صلة بن سلیمان / ۳۲۵ * سُرور بن مغیره / ۳۲۵ * رحمت بن
 مُضَعَب / ۳۲۶ * بشر بن مُبشر / ۳۲۶ * عاصِم بن علی بن عاصِم / ۳۲۶ * عمرو بن عون بن
 اوس / ۳۲۶ * این اشخاص از اصحاب حضرت ختمی مرتبت در مدائن بوده‌اند / ۳۲۶ * خَدیفة بن الیمان
 که خداوند از او خشنود باد / ۳۲۶ * سلمان فارسی / ۳۲۷ * محدثان و فقیهانی که در مدائن
 بوده‌اند / ۳۲۸ * ابوجعفر مدائنی / ۳۲۸ * عاصِم أَخوْل / ۳۲۹ * هلال بن خَبّاب / ۳۲۹ * هذیل بن بلال
 فزاری / ۳۲۹ * نُعَیم بن حکیم / ۳۲۹ * نُضر بن حاجِب قرشی / ۳۲۹ * شبابة بن سوار فزاری / ۳۳۰ *
 شعیب بن حرب / ۳۳۰ * علی بن حفص / ۳۳۰ * فقیهان و محدثانی که در بغداد سکونت گزیده‌اند و به
 آن شهر آمده‌اند و همان جا درگذشته‌اند / ۳۳۰ * اسماعیل بن سالم اسدی / ۳۳۰ * هشام بن
 عروة / ۳۳۱ * محمد بن اسحاق بن یسار / ۳۳۱ * ابوحنیفة / ۳۳۱ * ابومعاویة نخوی / ۳۳۲ *
 ابراهیم بن سعد / ۳۳۲ * عبدالعزیز بن عبدالله / ۳۳۲ * عبدالملک بن محمد بن / ۳۳۳ * محمد بن
 عبدالله بن علاثة کلابی / ۳۳۳ * زیاد بن عبدالله بن علاثة کلابی / ۳۳۳ * اسماعیل بن عُمر / ۳۳۴ *
 عبید بن ابی قُرّة / ۳۳۴ * محمد بن سابق / ۳۳۴ * سعید بن عبدالرحمان بن جَهْل جُمحی / ۳۳۴ *
 عبدالرحمان بن ابی زناد / ۳۳۴ * پسرش، محمد بن عبدالرحمان بن ابی زناد / ۳۳۴ * هُشَیم بن بشیر
 واسطی / ۳۳۵ * اسماعیل بن ابراهیم بن میسَم / ۳۳۵ * اسماعیل بن زکریاء بن مُرّة / ۳۳۶ * عنبسة
 بن عبدالواحد قرشی / ۳۳۶ * ابوسعید مودب / ۳۳۶ * ابواسماعیل مودب / ۳۳۷ * عبّاد بن عبّاد بن
 حبیب / ۳۳۷ * فَرَج بن فضالة / ۳۳۷ * اسماعیل بن جعفر / ۳۳۷ * عبیدالله بن عبیدالرحمان
 اشجعی / ۳۳۷ * عمار بن محمد / ۳۳۸ * طلحة بن یحیی الانصاری / ۳۳۸ * مروان بن
 شَجاع / ۳۳۸ * عبیده بن حُمَید تیمی / ۳۳۸ * ابوحفص اَبّار / ۳۳۹ * ابوعبیده خَدّاد / ۳۳۹ * مروان
 بن معاویة / ۳۳۹ * عبّاد بن عَوّام / ۳۳۹ * علی بن ثابت / ۳۴۰ * ابویوسف قاضی / ۳۴۰ * حسین بن
 حسن بن عطیة / ۳۴۱ * اسد بن عمرو بَجَلنی / ۳۴۱ * عافیة بن یزید اودی / ۳۴۱ * عصمة بن محمد

انصاری / ۳۴۱ * مسیب بن شریک / ۳۴۲ * ابوالبختری قاضی / ۳۴۲ * حجاج بن محمد
 أعوز / ۳۴۲ * عبدالوهاب بن عطاء عجلی خفاف / ۳۴۳ * ابوبذر / ۳۴۳ * پسرش، ابوهمام / ۳۴۳ *
 عبدالله بن بکر سهمی / ۳۴۴ * کثیر بن هشام / ۳۴۴ * بکر بن طویل / ۳۴۴ * محمد بن عمر بن واقد
 اسلمی - واقدی - / ۳۴۴ * هاشم بن قاسم کنانی / ۳۴۵ * قراد ابونوح / ۳۴۵ * ابوقطن / ۳۴۵ *
 شاذان / ۳۴۶ * عفان بن مسلم بن عبدالله / ۳۴۶ * محمد بن حسن / ۳۴۶ * یوسف بن
 یعقوب / ۳۴۷ * ابوکامل مظفر بن مدرک / ۳۴۷ * یونس بن محمد مودب / ۳۴۷ * حسن بن موسی
 آشیب / ۳۴۷ * حسن بن محمد / ۳۴۸ * حُجر بن مُثنی / ۳۴۸ * علی بن جعد / ۳۴۸ * هُوذَة بن
 خلیفة بن عبدالله / ۳۴۹ * یحیی بن سعید / ۳۴۹ * ابوزکریاء سَنَلَجِیْنِی / ۳۵۰ * سعید بن سلیمان
 واسیطی / ۳۵۰ * ابونصر ثَمَار / ۳۵۰ * شریح بن نعمان / ۳۵۱ * یحیی بن غیلان / ۳۵۱ * معاویة بن
 عمرو اَزْدِی / ۳۵۱ * مُعلی بن منصور رازی / ۳۵۲ * محمد بن صباح بَزَاز / ۳۵۲ * بشر بن
 حارث / ۳۵۲ * هیثم بن خارجه / ۳۵۲ * اسحاق بن عیسی طباع / ۳۵۳ * سعد بن ابراهیم بن
 سعد / ۳۵۳ * برادرش، یعقوب بن ابراهیم / ۳۵۳ * سلیمان بن داود / ۳۵۳ * قُرَآن بن تَمَام
 اسدی / ۳۵۴ * عمر بن حفص / ۳۵۴ * مُضغَب بن عبدالله / ۳۵۴ * نصر بن زید بن مُجَدَّر / ۳۵۵ *
 عَنبَسَه بن سعید / ۳۵۵ * منصور بن سَلَمَة / ۳۵۵ * نصر بن باب خراسانی / ۳۵۵ * موسی بن داود
 ضَبّی / ۳۵۶ * ابراهیم بن عباس / ۳۵۶ * حکم بن موسی بَزَاز / ۳۵۶ * هشام بن سعید بَزَاز / ۳۵۶ *
 محمد بن حجاج مُصَفَّر / ۳۵۷ * سعد بن عبدالحمید / ۳۵۷ * خالد بن خدّاش / ۳۵۷ * منصور بن
 بشیر / ۳۵۷ * محمد بن بکّار / ۳۵۷ * محمد بن جعفر وَرْکَانِی / ۳۵۸ * یحیی بن یوسف رَقَنی / ۳۵۸ *
 خلف بن هشام بَزَاز / ۳۵۸ * حسین بن ابراهیم بن حُرّ / ۳۵۸ * ثابت بن ولید / ۳۵۹ * غَسّان بن
 مُفَضَّل غلابی / ۳۵۹ * داود بن عمرو / ۳۵۹ * داود بن رُشَید / ۳۶۰ * فَضَیْل بن عبدالوهاب
 قنّاد / ۳۶۰ * عبدالجبار بن عاصِم / ۳۶۰ * عبیدالله بن عمر / ۳۶۰ * محمد بن ابی حفص
 مُعَیْطِی / ۳۶۱ * عیسی بن هشام نَخَاس / ۳۶۱ * سَلَم بن قَادِم / ۳۶۱ * نُعَیْم بن هَیْصَم / ۳۶۱ *
 یحیی بن عثمان / ۳۶۲ * ابراهیم بن زیاد سَنَلان / ۳۶۲ * بشار بن موسی خفاف / ۳۶۲ *
 ابواخوُص / ۳۶۲ * شجاع بن مُخَلَد / ۳۶۲ * مهدی بن حفص / ۳۶۳ * عَبَاد بن موسی خُتَلِی / ۳۶۳ *
 احمد بن محمد بن آیوب / ۳۶۳ * سهل بن نصر / ۳۶۳ * اسحاق بن ابراهیم بن کامجار / ۳۶۳ *
 یحیی بن معین / ۳۶۴ * زُهَیْر بن حرب بن اشتال / ۳۶۴ * خلف بن سالم مُخَرَمِی / ۳۶۴ * احمد بن
 محمد بن حنبل / ۳۶۵ * هارون بن معروف / ۳۶۵ * قاسِم بن سلام / ۳۶۵ * بشر بن ولید
 کندی / ۳۶۶ * سهل بن محمد / ۳۶۶ * محمد بن سَلِیْم / ۳۶۶ * بشر بن آدم / ۳۶۷ * عبدالرحمان

بن یونس / ۳۶۷ * یحیی بن ایوب / ۳۶۷ * ابوالقاسم / ۳۶۷ * ابراهیم بن حاتم / ۳۶۸ * عبدالله بن
عون خراز / ۳۶۸ * شریح بن یونس مرورودی / ۳۶۸ * احمد بن داود / ۳۶۸ * اسماعیل بن
ابراهیم / ۳۶۸ * عمرو الناقد بن محمد بن بُکَیر / ۳۶۹ * محمد بن عَبَاد مِکَی / ۳۶۹ * حاجب بن ولید
أَعُوْزُ مُعَلِّم / ۳۶۹ * ابومعمر / ۳۶۹ * محمد بن حاتم بن میمون مروزی / ۳۶۹ * احمد بن حاتم
طویل / ۳۷۰ * ابراهیم بن محمد / ۳۷۰ * احمد بن محمد صفّار / ۳۷۰ * عبدالرحمان بن صالح
أَزْدِی / ۳۷۰ * احمد بن ابراهیم / ۳۷۰ * ابراهیم بن ابی لیث / ۳۷۰ * یعقوب بن ابراهیم بن کثیر
عبدی / ۳۷۱ * برادرش احمد بن ابراهیم بن کثیر / ۳۷۱ * عبدالمنعم بن ادريس / ۳۷۱ * محمد بن
مُضَعَب / ۳۷۱ * مُخْرِز بن عَوْن / ۳۷۱ * ولید بن صالح نخاس / ۳۷۲ * عباس بن غالب وَرَاق / ۳۷۲ *
رباح بن جزاح / ۳۷۲ * ولید بن شجاع بن ولید / ۳۷۲ * نوح بن یزید مودب / ۳۷۲ * عبدالعزیز بن بحر
مودب / ۳۷۳ * کامل بن طلحه جحدری / ۳۷۳ * یوسف بن موسی قطان / ۳۷۳ * مَزْدَوِیَه صائغ -
زرگر / ۳۷۳ * یحیی بن اسماعیل واسطی / ۳۷۳ * ابوعمر و مقرئ / ۳۷۴ * محمد بن سعد / ۳۷۴ *
نام کسانی از یاران رسول خدا(ص) که در خراسان بوده‌اند و در جنگها و گشودن سرزمین‌های آن بوده و
همان‌جا درگذشته‌اند / ۳۷۵ * بُزَیْدَة بن حُصَیْب / ۳۷۵ * ابوبرزة أشلمی / ۳۷۵ * حَکَم بن
عمرو / ۳۷۶ * عبدالرحمان بن سمرة / ۳۷۶ * قُثَم بن عباس / ۳۷۷ * عبدالرحمان بن یَعْمَر
دُثَلِی / ۳۷۷ * پس از این گروه، این فقیهان و محدثان در خراسان می‌زیسته‌اند / ۳۷۷ * یحیی بن یَعْمَر
لیثی / ۳۷۷ * ابومجَلَز لَاحِق بن حُمَیْد سدوسی / ۳۷۸ * یزید بن ابی سعید نحوی / ۳۷۸ * محمد
نخعی / ۳۷۸ * ضحاک بن مزاجم / ۳۷۸ * عطاء خراسانی / ۳۷۹ * ابومتیب / ۳۷۹ *
ابوجریر / ۳۷۹ * ربع بن انس / ۳۷۹ * ابراهیم بن میمون صائغ - زرگر - / ۳۸۰ * محمد بن ثابت
عَبْدِی / ۳۸۰ * یعقوب بن قعقاع / ۳۸۰ * منصور بن ابی سُریرة / ۳۸۱ * حسین بن واقد / ۳۸۱ *
خارجة بن مصعب سرخسی / ۳۸۱ * نوح بن ابی مَزَیْم / ۳۸۱ * ابوحمزه سُکَری / ۳۸۱ * حفص بن
عبدالرحمان بلخی / ۳۸۱ * عبیدالله سجزی / ۳۸۲ * نَهْشَل بن سعید بن وردان / ۳۸۲ * فضل بن
موسى سینانی / ۳۸۲ * عبدالله بن مبارک / ۳۸۲ * نَضْر بن محمد مروزی / ۳۸۲ * مَکَی بن ابراهیم
بلخی / ۳۸۳ * نضر بن شَمیل مَرُوْزِی / ۳۸۳ * مقاتل بن سلیمان بلخی / ۳۸۳ * ابومطیع
بلخی / ۳۸۳ * عمرو بن هارون بلخی / ۳۸۴ * سَلَم بن سالم بلخی / ۳۸۴ * مقاتل بن حَیَّان / ۳۸۴ *
خَلْف بن آیوب / ۳۸۴ * شَدَاد بن حکیم / ۳۸۴ * ابونَمِیله مَرُوْزِی / ۳۸۵ * حسن بن سَوَّار / ۳۸۵ *
عبدالصمد بن حَسَّان مرورودی / ۳۸۵ * علی بن حسن بن شقیق / ۳۸۵ * عبدالعزیز بن ابی رَزْمَة
مروزی / ۳۸۵ * نصر بن باب / ۳۸۶ * علی بن اسحاق دارکانی / ۳۸۶ * حسین بن ولید / ۳۸۶ * سهل

بن مزاجم / ۳۸۶ * برادرش محمد بن مزاجم / ۳۸۶ * عتاب بن زیاد مروزی / ۳۸۷ * ابراهیم بن
 رُسَیم / ۳۸۷ * سفیان بن عبدالملک / ۳۸۷ * سَلْمَة بن سلیمان / ۳۸۷ * عیاذ بن عثمان / ۳۸۷ *
 محمد بن فضل / ۳۸۷ * عُمارة بن مُغیرة / ۳۸۸ * برادرش قاسم بن مغیره / ۳۸۸ * ابوسعید
 صاغانی / ۳۸۸ * عصام بن یوسف / ۳۸۸ * ابواسحاق زیات / ۳۸۸ * قتیبة بن سعید / ۳۸۸ * ابومعاذ
 نحوی / ۳۸۹ * یَعمر بن بشر / ۳۸۹ * این فقیهان و محدثان در ری بوده‌اند / ۳۸۹ * ابوجعفر
 رازی / ۳۸۹ * یحیی بن ضَرَس / ۳۸۹ * سعید بن سنان شیبانی / ۳۸۹ * جریر بن
 عبدالحمید / ۳۹۰ * حَکام بن سَلَم رازی / ۳۹۰ * سَلْمَة ابرش بن فضل / ۳۹۰ * اسحاق بن
 سلیمان / ۳۹۰ * اسحاق بن اسماعیل رازی / ۳۹۰ * در همدان این فقیهان بودند / ۳۹۱ * أَضْرَم بن
 حَوْشَب همدانی / ۳۹۱ * در قم از محدثان این اشخاص بودند / ۳۹۱ * اشعث بن اسحاق / ۳۹۱ *
 یعقوب بن عبدالله اشعری / ۳۹۱ * در انبار این محدثان بودند / ۳۹۱ * محمد بن عبدالله خَدَاء / ۳۹۱ *
 سُوید بن سعید / ۳۹۲ * إسحاق بن بهلول / ۳۹۲ * نام کسانی از اصحاب حضرت ختمی مرتبت (ص)
 که در شام ساکن شدند / ۳۹۲ * ابوعبیده بن جراح رضی الله عنه / ۳۹۲ * بلال بن رباح / ۳۹۳ * عُبادة
 بن صامت / ۳۹۵ * معاذ بن جَبَل / ۳۹۶ * سعد بن عبادة / ۳۹۸ * ابودرداء / ۴۰۰ * سُرخبیل بن
 حَسَنَة / ۴۰۲ * خالد بن ولید / ۴۰۲ * عیاض بن عَنَم / ۴۰۷ * سعید بن عامِر / ۴۰۷ * فضل بن
 عباس / ۴۰۸ * ابومالک اشعری / ۴۰۹ * عوف بن مالک اشجعی / ۴۰۹ * ثُوَیاب برده آزادکرده رسول
 خدا (ص) / ۴۰۹ * سَهْل بن حنظلیة / ۴۱۰ * شَداد بن اُوس / ۴۱۰ * فضالة بن عُبَید / ۴۱۰ *
 ابوابتی / ۴۱۰ * عبدالرحمان بن شَیْبَل / ۴۱۱ * عُمَیر بن سَعْد / ۴۱۱ * عمرو بن عَبَسَة / ۴۱۱ * حارث
 بن هشام / ۴۱۲ * عِکْرَمَة بن ابی جهل / ۴۱۳ * سهیل بن عمرو / ۴۱۳ * ابوجندل / ۴۱۳ * یزید بن
 ابی سفیان / ۴۱۴ * معاویة بن ابی سفیان / ۴۱۴ * ابوهاشم بن عتبة / ۴۱۵ * عبدالله بن
 سَعْدی / ۴۱۵ * ضرار بن خطاب / ۴۱۶ * وائلة بن أشع / ۴۱۶ * تمیم داری / ۴۱۷ * بُسر بن ابی
 اِرطاة / ۴۱۷ * حبیب بن مَسْلَمَة فهری / ۴۱۸ * ضحاک بن قیس بن خالد اکبر / ۴۱۸ * قُبات بن
 أَشِیم / ۴۱۹ * ابوامامة باهلی / ۴۲۰ * عِزْباض بن ساریه سَلْمی / ۴۲۱ * عمرو بن مَرّه جُهَینی / ۴۲۱ *
 عتبة بن نُدر سَلْمی / ۴۲۱ * عتبة بن عبد سَلْمی / ۴۲۱ * عبدالله بن بُسر مازنی / ۴۲۲ * عبدالله بن
 حوالة / ۴۲۲ * کعب بن مَرّه بَهْرَزی / ۴۲۳ * کعب بن عاصِم اشعری / ۴۲۳ * کعب بن عیاض / ۴۲۳ *
 مقدم بن معدی کرب کنیدی / ۴۲۳ * عبدالله بن قُرْط ازدی ثمالی / ۴۲۳ * حکم بن عُمَیر
 ثمالی / ۴۲۴ * عبدالله بن عائذ ثمالی / ۴۲۴ * ابوثعلبه حُسَینی / ۴۲۴ * ابوکبشة اَنماری / ۴۲۵ *
 عبدالرحمان بن قتادة سَلْمی / ۴۲۵ * نَعِیم بن هَبَار غطفانی / ۴۲۶ * عبدالرحمان بن ابی عَمیرة

مزنی / ۴۲۶ * ابوستیاره مُثَبی / ۴۲۷ * وحشی بن حرب حبشی / ۴۲۷ * عثمان بن عثمان
 ثقفی / ۴۲۸ * مسلم بن حارث / ۴۲۸ * مالک بن هبیره سُلمی / ۴۲۹ * عبدالله بن معاویه
 غاضری / ۴۲۹ * عمرو بکالی / ۴۳۰ * سنان بن عَرَفَة / ۴۳۰ * ابوهند داری / ۴۳۰ * معاویه
 هذلی / ۴۳۱ * نهیک بن ضریم سکونی / ۴۳۱ * سفیان بن اسید خضرمی / ۴۳۱ * ابوبخیر / ۴۳۱ *
 نیای ابواسود سُلمی / ۴۳۲ * ثوبان بن یَمْرَد / ۴۳۲ * مازن بن خيثمة / ۴۳۳ * ابوحنش
 انصاری / ۴۳۳ * ابوریحانه انصاری / ۴۳۳ * ذومخمر / ۴۳۴ * ابوخیرة صباحی / ۴۳۴ * عبدالله
 صنابحی / ۴۳۴ * قیس جذامی / ۴۳۵ * بشر بن جحاش قرشی / ۴۳۵ * سلمة بن نُفیل
 خضرمی / ۴۳۵ * یزید بن اسد / ۴۳۶ * عطیف بن حارث کندی / ۴۳۷ * بشیر بن عقبه
 جهنی / ۴۳۷ * جلاح / ۴۳۸ * عطیة بن عمرو سعدی / ۴۳۸ * عتبة بن عمرو سُلمی / ۴۳۹ * نوّاس
 بن سمعان کلابی / ۴۳۹ * عصمت / ۴۳۹ * عَرَفَة بن حارث کندی / ۴۳۹ * شرحبیل بن
 اوس / ۴۴۰ * حابس بن سغد طایی / ۴۴۰ * جبلة بن ازرق / ۴۴۰ * ابن مسعده / ۴۴۱ * عمارة بن
 زَعَكْرَة / ۴۴۱ * ابوسلمی / ۴۴۱ * عَرِيب / ۴۴۲ * ابورهم بن قیس اشعری / ۴۴۳ * سهم بن عمرو
 اشعری / ۴۴۳ * عمرو بن مالک عکی / ۴۴۳ * رفاعة بن زید جذامی / ۴۴۳ * فروة بن عمرو
 جذامی / ۴۴۴ * عبدالله بن سفیان اُردی / ۴۴۵ * ابوعتبه خولانی / ۴۴۵ * ابوسفیان مدلوك / ۴۴۵ *
 هانی همدانی / ۴۴۵ * ابومزیم غسانی / ۴۴۶ * ابومزیم / ۴۴۶ * عبدالرحمان بن عائش
 خضرمی / ۴۴۶ * ابورهم بيماعی / ۴۴۶ * ربیعة بن عمرو جُرشی / ۴۴۷ * عبدالله بن سیدان
 سُلمی / ۴۴۷ * خالد بن حواتری / ۴۴۷ * عمیر بن جابر / ۴۴۷ * خشرج / ۴۴۷ * طبقه نخست از
 مردم شام، پس از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم / ۴۴۸ * جنادة بن ابی أمیه
 اُردی / ۴۴۸ * ابوعقیف / ۴۴۸ * جُبَیر بن نُفَیر خضرمی / ۴۴۸ * سفیان بن وهب / ۴۴۹ *
 ذوالکلاع / ۴۴۹ * یزید بن عمیرة زبیدی / ۴۴۹ * عبدالرحمان بن عثم بن سغد اشعری / ۴۴۹ *
 پدرش: عثم بن سعد / ۴۴۹ * مالک بن یخامز الهانی / ۴۵۰ * اوسط بن عمرو بجلی / ۴۵۰ * ابوعذبة
 خضرمی / ۴۵۰ * عمیر بن أسود / ۴۵۱ * ابوبحریه کندی / ۴۵۱ * عمرو بن اسود سکونی / ۴۵۱ *
 عاصم بن حمید سکونی / ۴۵۱ * عُصیف بن حارث کندی / ۴۵۱ * ابوعبدالله صنابحی / ۴۵۲ * معدان
 بن ابی طلحة یغمری / ۴۵۳ * عمرو بن حارث عَنسی / ۴۵۳ * حارث بن معاویه کندی / ۴۵۳ * یزید بن
 آشود جُرشی / ۴۵۳ * شرحبیل بن سیمط / ۴۵۴ * ابوسلام اسود / ۴۵۴ * کعب الاحبار بن
 ماع / ۴۵۴ * یزید بن شجرة رهاوی / ۴۵۵ * حارث بن عبد اُردی سلوکی / ۴۵۵ * طبقه دوم از تابعان
 در شام / ۴۵۶ * عبدالله بن مُحَیْرِيز / ۴۵۶ * قبیصة بن ذؤیب بن خَلْخَلَة / ۴۵۶ * کثیر بن مُرَة

خَضْرَمِي / ٤٥٦ * ابومُثَلِّمِ خَوْلَانِي / ٤٥٧ * ابوادريس خَوْلَانِي / ٤٥٧ * يَغْلِي بن شداد بن اوس بن
 ثابت انصاري / ٤٥٧ * عبدالرحمان بن عمرو سُلَمِي / ٤٥٨ * شهر بن حَوْشَبِ اشْعَرِي / ٤٥٨ * عبدالله
 بن عامر يَحْصَبِي / ٤٥٨ * قاسم بن عبدالرحمان / ٤٥٨ * مُسَلِّم بن مِشْكَم / ٤٥٩ * مُسَلِّم بن قرظَة
 اشْجَعِي / ٤٥٩ * سعيد بن هاني خَوْلَانِي / ٤٥٩ * ابوالزاهريّة خَضْرَمِي / ٤٥٩ * عبدالله بن
 مِخْمَر / ٤٥٩ * حجاج بن عَبْد ثَمَالِي / ٤٦٠ * كلثوم بن هاني كِنْدِي / ٤٦٠ * حكيم بن عُمَيْر / ٤٦٠ *
 نوف بكالي / ٤٦٠ * ثُبَيْع / ٤٦١ * مُسَلِّم بن كَبِيْس / ٤٦١ * طبقه سوم / ٤٦١ * مكحول
 دمشقي / ٤٦١ * رجاء بن خَيْوَة / ٤٦٣ * خالد بن معدان كَلَاعِي / ٤٦٣ * عبدالرحمان بن جُبَيْر بن نُفَيْر
 خَضْرَمِي / ٤٦٤ * راشد بن سَعْد جَمِيرِي / ٤٦٤ * عبادة بن نَسِي كِنْدِي / ٤٦٤ * سعيد بن
 مَرْثَد / ٤٦٤ * نُمَيْر بن أَوْس اشْعَرِي / ٤٦٥ * سليمان بن حبيب محاربي / ٤٦٥ * عبدالله بن ابي زكريا
 خَزَاعِي / ٤٦٥ * عبدالرحمان بن ميسرة خَضْرَمِي / ٤٦٥ * ابومخرمة سعدي / ٤٦٥ * سليمان بن
 موسى اشْدَق / ٤٦٦ * ابوراشد خُبْرَانِي / ٤٦٦ * عبدالله بن قيس لخمِي / ٤٦٦ * يحيى بن ابي عمرو
 شيباني / ٤٦٦ * علي بن ابي طلحة / ٤٦٦ * يحيى بن جابر طائِي / ٤٦٧ * ابومثنى ضَمْضَم
 أَمْلُوكِي / ٤٦٧ * يونس بن سيف / ٤٦٧ * عبدالرحمان بن عَرِيْب حميري / ٤٦٧ * عمرو بن قيس
 كِنْدِي / ٤٦٧ * ابوطلحة / ٤٦٨ * ابوعنيسة / ٤٦٨ * ابوعتبة كِنْدِي / ٤٦٨ * يزيد بن سَمِي / ٤٦٨ *
 مُهَاصِبِ بن حبيب / ٤٦٨ * طبقه چهارم / ٤٦٩ * عروة بن رُوَيْم لَخْمِي / ٤٦٩ * عَطِيَة بن
 قيس / ٤٦٩ * ازهر بن سعيد حرازي / ٤٦٩ * سعيد بن هاني / ٤٦٩ * اسد بن وداعه طائِي / ٤٦٩ *
 بلال بن سعد / ٤٧٠ * وليد بن ابي مالك همداني / ٤٧٠ * برادرش: يزيد بن ابي مالك
 همداني / ٤٧٠ * خالد بن عبدالله بن حُسين / ٤٧٠ * نعمان بن منذر غَسَانِي / ٤٧٠ * عمرو بن
 مُهَاجِر / ٤٧١ * بُجَيْر بن سعد / ٤٧١ * ابولقمان خَضْرَمِي / ٤٧١ * عارم بن ابي جشيب / ٤٧٢ * علاء
 بن حارث / ٤٧٢ * يحيى بن حارث ذماری / ٤٧٢ * حسين بن جابر / ٤٧٢ * صَفْر بن نُسَيْر / ٤٧٢ *
 سُلَيْم بن عامر / ٤٧٣ * ابوعبيدالله / ٤٧٣ * حاتم بن حُرَيْث جَمْصِي / ٤٧٣ * ضَمْرَة بن
 حبيب / ٤٧٣ * زبيعة بن يزيد / ٤٧٣ * ابوعبد رب / ٤٧٤ * ابوبشر / ٤٧٤ * طبقه پنجم / ٤٧٤ *
 محمد بن وليد زُبَيْدِي / ٤٧٤ * يحيى بن يحيى غَسَانِي / ٤٧٤ * وصين بن عطاء / ٤٧٥ * عبدالرحمان
 بن يزيد بن جابر ازدي / ٤٧٥ * برادرش: يزيد بن يزيد بن جابر ازدي / ٤٧٥ * يونس بن ميسرة بن
 خَلْبَش / ٤٧٥ * ثور بن يزيد كَلَاعِي / ٤٧٥ * ابوبكر بن عبدالله بن ابي مَرْثَم غَسَانِي / ٤٧٦ * صفوان
 بن عمرو سَكْبِكِي / ٤٧٦ * سعيد بن عبدالعزيز تنوخي / ٤٧٦ * سعيد بن بشير اَزْدِي / ٤٧٧ * هشام
 بن غازي / ٤٧٧ * عبدالله بن علاء بن زُبَيْر / ٤٧٧ * شعيب بن ابي حمزه / ٤٧٧ * يحيى بن

خَمْزَه / ۴۷۷ * صدقه بن خالد سمین / ۴۷۷ * سلیمان بن سلیم کِنْدی / ۴۷۸ * فَرَج بن فضاله
 حمصی / ۴۷۸ * طبقه ششم / ۴۷۸ * بقیة بن ولید حمصی / ۴۷۸ * سُوید بن عبدالعزیز / ۴۷۸ *
 عبدالملک بن محمد بَزَسَمی / ۴۷۹ * محمد بن حرب ابرش خَوْلانی / ۴۷۹ * ولید بن مُسَلِم / ۴۷۹ *
 عمر بن عبدالواحد / ۴۸۰ * ضَمْرَة بن ربیعہ / ۴۸۰ * مبشر بن اسماعیل حلبی / ۴۸۰ * شعیب بن
 اسحاق / ۴۸۰ * طبقه هفتم / ۴۸۰ * ابومغیره جِمصی / ۴۸۰ * ابویمان جِمصی / ۴۸۱ * حسن بن
 واقع / ۴۸۱ * ابومُشَهَّر / ۴۸۱ * هشام بن عَمَّار / ۴۸۲ * علی بن عیاش حمصی / ۴۸۲ * یحیی بن
 صالح وُحَاطی جِمصی / ۴۸۲ * حجاج بن ابی منیع / ۴۸۲ * طبقه هشتم / ۴۸۳ * ابو عمرو / ۴۸۳ *
 یزید بن عبد ربه جُرْجسی حمصی / ۴۸۳ * ابوعبدالملک عَطَّار / ۴۸۳ * بَشْر بن شعیب / ۴۸۳ * نام
 اصحاب حضرت ختمی مرتبت که در جزیره سکونت داشته‌اند / ۴۸۴ * عَدِی بن عمیره / ۴۸۴ * وابصة
 بن معبد اسدی / ۴۸۴ * ولید بن عقبه / ۴۸۴ * ابوعَدْرَة / ۴۸۵ * پدر بزرگ محمد بن خالد
 سَلَمی / ۴۸۵ * کسانی از فقیهان و محدثان که از تابعان و جز ایشان پس از این گروه در جزیره
 بوده‌اند / ۴۸۶ * میمون بن مِهْران / ۴۸۶ * یزید بن أَصَم / ۴۸۷ * ثابت بن خَجَّاج کِلابی / ۴۸۸ * عدی
 بن عدی بن عمیره کِنْدی / ۴۸۸ * عبدالرحمان بن سائب هِلالی / ۴۸۸ * ابوفزارة / ۴۸۹ * ابراهیم بن
 ابی حَزَة / ۴۸۹ * زید بن رفیع / ۴۸۹ * سالم افطس بن عجلان / ۴۸۹ * عبدالله بن مالک
 جزری / ۴۸۹ * زید بن ابی انیسه / ۴۹۰ * علی بن ندیمه / ۴۹۰ * خصیف بن عبدالرحمان / ۴۹۰ *
 برادرش خَصَاف بن عبدالرحمان / ۴۹۰ * عمرو بن میمون بن مطران / ۴۹۱ * جعفر بن بُرقان
 کِلابی / ۴۹۱ * نَضْر بن عربی عامری / ۴۹۱ * غالب بن عبیدالله جزری عقیلی / ۴۹۱ * عبدالله بن
 مُحَرَّر عامری / ۴۹۱ * موسی بن اَعِیْن / ۴۹۲ * سلیمان بن عبدالله بن علاثة کِلابی / ۴۹۲ * محمد
 بن عبدالله بن علاثة کِلابی / ۴۹۲ * زیاد بن عبدالله بن علاثة کِلابی / ۴۹۲ * بُجَیْر بن ابی
 انیسه / ۴۹۲ * ابوالملیح / ۴۹۲ * عبیدالله بن عمرو بن ابوالولید اسدی / ۴۹۳ * ابوعطوف / ۴۹۳ *
 مروان بن شجاع / ۴۹۳ * عَتَّاب بن بشیر / ۴۹۴ * محمد بن سَلَمَة / ۴۹۴ * ابوقتاده خَزَانی / ۴۹۴ *
 فیض بن اسحاق / ۴۹۴ * مَعْمَر بن سلیمان رقی نخعی / ۴۹۵ * خالد بن حیان / ۴۹۵ * عبدالله بن
 جعفر بن غیلان / ۴۹۵ * یحیی بن عبدالله بن ضحاک بن باب لت خَزَانی / ۴۹۵ * عبدالله بن محمد بن
 علی بن نُفَیْل خَزَانی / ۴۹۵ * مغیره بن زیاد / ۴۹۶ * معافی بن عمران بن محمد / ۴۹۶ * در مرزها و
 کرانه‌های سرزمین اسلامی این اشخاص بوده‌اند / ۴۹۶ * ابوعمر و اوزاعی / ۴۹۶ * ابواسحاق
 فزازی / ۴۹۷ * عیسی بن یونس بن ابواسحاق سَبِعی / ۴۹۷ * مُخَلَّد بن حسین / ۴۹۷ * محمد بن
 کثیر / ۴۹۷ * حجاج بن محمد اَعُوْز / ۴۹۸ * محمد بن یوسف فریابی / ۴۹۸ * حُنَیْنی مَدَنی / ۴۹۸ *

آدم بن ابی ایاس / ۴۹۸ * هیثم بن جمیل / ۴۹۹ * علی بن بَکَّار بصری / ۴۹۹ * حارث بن عطیه
 بَصْرِي / ۴۹۹ * خلف بن تمیم کوفی / ۴۹۹ * محمد بن عَیْتَنَة فزاری / ۴۹۹ * ابوعثمان سعید قاری
 صیاد / ۵۰۰ * ابو مؤفّق / ۵۰۰ * ابومنذر / ۵۰۰ * منصور بن هارون / ۵۰۰ * ابوزکریاء طحان / ۵۰۰ *
 نام کسانی از اصحاب حضرت ختمی مرتبت (ص) که در مصر ساکن شده‌اند / ۵۰۱ * عمرو بن
 عاص / ۵۰۱ * عبدالله بن عمرو بن عاص / ۵۰۲ * خارجه بن حذافة / ۵۰۴ * عبدالله بن
 سعد / ۵۰۴ * مَحْمِيَة بن جَزء / ۵۰۵ * عبدالله بن حارث بن جَزء رُبَيْدِي / ۵۰۵ * عُبَيْة بن عامر بن
 عَبْس جُهَنِي / ۵۰۶ * نُبَيْتَه بن صواب مُهْرِي / ۵۰۶ * علقمة بن رمثة بَلَوِي / ۵۰۶ * ابوزَمْعَة
 بَلَوِي / ۵۰۷ * ابوخرّاش سَلْمِي / ۵۰۸ * ابوبصرة غفاری / ۵۰۸ * پسرش بصره بن ابی بصره / ۵۰۸ *
 نوه‌اش: جمیل بن بصره / ۵۰۸ * ابوبردة / ۵۰۸ * عبدالله بن سَعْد / ۵۰۹ * خَرَشَة بن حارث / ۵۰۹ *
 جنادة ازدي / ۵۰۹ * سعید بن یزید ازدي / ۵۱۰ * ابوسعید خیر انماري / ۵۱۰ * معاذ بن آنس
 جُهَنِي / ۵۱۰ * ابویقظان / ۵۱۰ * معاویة بن حُدَیج / ۵۱۱ * زیاد بن حارث صُدائِي / ۵۱۱ * مسلمة
 بن مُخَلَّد / ۵۱۱ * سُزَق / ۵۱۲ * سَنَدَز / ۵۱۳ * ابوفاطمه ازدي / ۵۱۵ * ابوجمعة / ۵۱۶ *
 ابوسُعاد / ۵۱۷ * عبدالرحمان بن عُدیس بَلَوِي / ۵۱۷ * ابوالشّموّس بَلَوِي / ۵۱۷ * طبقه نخست از
 محدثان مردم مصر که پس از اصحاب حضرت ختمی مرتبت آن جا بوده‌اند / ۵۱۷ * عبدالرحمان بن
 عُسَيْلَة صُنَابِیحِي / ۵۱۷ * ابوتمیم جیشانی / ۵۱۸ * عبدالله بن زَریر غافقی / ۵۱۸ * برادر وَهَب
 جیشانی / ۵۱۸ * عبدالرحمان بن شِماسة / ۵۱۸ * طبقه دوّم / ۵۱۹ * ابوالخیر / ۵۱۹ *
 ابوعبدالرحمان حُبَلِي / ۵۱۹ * ابوقیس / ۵۱۹ * وَزْدان / ۵۱۹ * قنبر / ۵۱۹ * علی بن رباح
 لَحْمِي / ۵۲۰ * ابوعُشانة معافری / ۵۲۰ * ابوقبیل معافری / ۵۲۰ * عبدالله بن هبيرة سبائی / ۵۲۰ *
 شَفِي بن مائع اصبحی / ۵۲۰ * شمیم بن بیتان / ۵۲۱ * مِشْرَح بن هاعان / ۵۲۱ * ابوالهیثم / ۵۲۱ *
 طبقه سوّم / ۵۲۱ * یزید بن ابی حبیب / ۵۲۱ * جعفر بن ربیعة / ۵۲۲ * عبیدالله بن ابی جعفر / ۵۲۲ *
 بکر بن سَوادة جذامی / ۵۲۲ * عبدالله بن رافع غافقی / ۵۲۲ * ولید بن ابی عبدة / ۵۲۲ * سعید بن ابی
 هلال / ۵۲۳ * زهرة بن معبد / ۵۲۳ * طبقه چهارم / ۵۲۳ * عمرو بن حارث بن یعقوب / ۵۲۳ * خَيّوة
 بن شُرَیح / ۵۲۳ * موسی بن عَلِي بن رباح لَحْمِي / ۵۲۳ * سعید بن ابی ایوب / ۵۲۴ * عبدالرحمان بن
 شُرَیح / ۵۲۴ * عیاش بن عباس قِتابانی / ۵۲۴ * یحیی بن ایوب غافقی / ۵۲۴ * طبقه پنجم / ۵۲۴ *
 عبدالله بن عقبه بن لهیعة حَضْرَمِي / ۵۲۴ * لیث بن سَعْد / ۵۲۵ * مُفَضَّل بن فضالة قیني / ۵۲۵ *
 رَشْدِین بن سَعْد قیني / ۵۲۵ * غوث بن سلیمان حَضْرَمِي / ۵۲۶ * بکر بن مُضَرّ / ۵۲۶ * نافع بن
 یزید / ۵۲۶ * طبقه ششم / ۵۲۶ * عبدالله بن وَهَب / ۵۲۶ * عبدالله بن صالح جُهَنِي / ۵۲۶ * سعید

بن عقیل / ۵۲۶ * سعید بن ابی مزیم / ۵۲۶ * یحیی بن بُکیر / ۵۲۷ * عبدالله بن عبدالحکم / ۵۲۷ * عمرو بن خالد / ۵۲۷ * نُعَیم بن حَمَاد / ۵۲۷ * کسانی که در ایله بوده‌اند / ۵۲۸ * طلحة بن عبدالملک / ۵۲۸ * عقیل بن خالد / ۵۲۸ * ابوضخر ایلی / ۵۲۸ * رزق بن حکم / ۵۲۹ * حسین بن رستم / ۵۲۹ * یونس بن یزید ایلی / ۵۲۹ * عبدالجبار بن عمر ایلی / ۵۲۹ * عبدالله بن مبارک و ابو عبدالرحمان مَقْرِي و جز آن دو / ۵۲۹ * در افریقیه این محدث بوده است / ۵۲۹ * خالد بن ابی عمران / ۵۲۹ * در اندلس این محدث بوده است / ۵۳۰ * معاویه بن صالح خُزَیْمِی / ۵۳۰

نام یاران حضرت ختمی مرتبت که در بصره ساکن شده‌اند و نام کسانی
از تابعان و اهل فقه و دانش که پس از ایشان در آن شهر بوده‌اند

عتبه بن غزوان

ابن جابر بن وهیب بن نسیب بن زید بن مالک بن حارث بن عوف بن مازن بن منصور بن
عکرمه بن خصفه بن قیس بن عیلان بن مضر. کنیه‌اش ابو عبدالله بوده است و شنیده‌ام برخی
از محدثان کنیه او را ابو غزوان می‌دانند. او مردی زیباروی و بلندبالا و از پیشگامان در
اسلام بوده است. به حبشه هجرت و در جنگ بدر شرکت کرده است.

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت جبیر بن عبدالله و ابراهیم بن عبدالله
که هر دو از فرزندان عتبه بن غزوان هستند مرا گفتند که * عمر بن خطاب، عتبه را به
کارگزاری بر بصره گماشت و او بود که آن جا را گشود و به بصره درآمد و نقشه زمینها را
کشید و آن جا پیش از این اُبله^۱ نام داشت. عتبه مسجد بصره را بانی‌ها ساخت و در آن
خانه‌ی برپا نکرد.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید برای ما روایت شده است که * عتبه بن غزوان در
قادسیه همراه سعد بن ابی وقاص بود و سعد در پی رسیدن نامه‌ی از عمر بن خطاب که او را
به انجام این کار فرمان داده بود عتبه را به بصره گسیل داشت.

گوید محمد بن عمر واقدی ما را خبر داد و گفت ابراهیم بن محمد بن شرحبیل
عبدری از گفته مصعب بن محمد بن شرحبیل که همان ابن حسنه باشد برای ما نقل کرد که
* عتبه بن غزوان هنگام شکست و گریز ایرانیان همراه سعد بن ابی وقاص بود. عمر بن

۱. اُبله، شهر بندری در بخش خاوری بصره بر کنار راست دجله که به صنعت کشتی‌سازی مشهور و تا قرن هفتم هجری بسیار
آباد بوده است. ناصر خسرو در سفرنامه آن را به زیبایی و بزرگی ستوده است. برای آگاهی بیشتر به دانشنامه ایران و
اسلام، ترجمه مقاله کرامرس، ص ۳۷۸ مراجعه فرمایید.

خطاب برای سعد نوشت که پایگاه لشکر^۱ خود را در کوفه پایه نهد و عتبة بن غزوان را که از شرکت‌کنندگان در جنگ بدر و در اسلام دارای پایگاه است به سرزمین هند بفرستد که امیدوار است عتبة آن‌جا را برای مسلمانان بگشاید. و در آن روزگار بصره را سرزمین هند می‌گفتند. عمر فرمان داده بود عتبة در آن سرزمین ساکن شود و آن‌جا را پایگاه مسلمانان قرار دهد به گونه‌یی که میان او و مسلمانان دریا نباشد.

سعد بن ابی وقاص عتبة را فرا خواند و او را از نامه عمر آگاه کرد. عتبة پذیرفت و از کوفه همراه هشتصد مرد بیرون رفت و آنان به راه خود ادامه دادند تا در بصره فرود آمدند. بصره را از این جهت که در آن سنگهای سیاهی وجود داشت بصره می‌گفتند.^۲ و چون عتبة بن غزوان آن‌جا فرود آمد جایگاه خود را مشخص کرد و برای خود خیمه‌یی از عباهای موین برپا کرد و مسلمانان هم خیمه و چادر خود را برپا کردند و سپس عمر بن خطاب گروههای دیگری از مردان را گسیل داشت و چون شمارشان فزونی یافت گروههایی از ایشان آن‌جا هفت مجموعه خانه‌های گلی و ساخته‌شده از خشت خام برپا کردند. دو مجموعه در خُریبة و یکی در زابوقه و دو تا در محله قبیله تمیم و دوتای دیگر در محله قبیله ازد.

عتبة بن غزوان آهنگ کرانه‌های رودخانه فرات بصره کرد و آن را گشود و سپس به بصره برگشت. در آن هنگام مردم بصره به جنگ ناحیه‌های کوهستانی ایران‌زمین که نزدیک بصره بود می‌رفتند و نامه عمر بن خطاب برای عتبة رسید که به او فرمان داده بود همراه مسلمانان مقیم بصره باشد و با دشمنان خود نزدیک شهر جنگ و ستیز کنند. عتبة برای مردم در بصره سخنرانی کرد و این نخستین سخنرانی او بود که در بصره انجام داد و در آن خطاب به مردم چنین گفت:

«سپاس خدای را، می‌ستایمش و از او یاری می‌جویم، به او می‌گروم و بر او توکل می‌کنم، و گواهی می‌دهم که پروردگاری جز خدای یگانه وجود ندارد و اینکه محمد(ص) بنده و فرستاده اوست.

و سپس ای مردم همانا که دنیا شتابان پشت کرده و به دنیا بیایان اعلان بدرود داده است

۱. در متن کلمه فیروان آمده که معرب کاروان است به متهی الارب مراجعه شود.

۲. درباره سبب نام بصره در لسان‌العرب، ج ۴، ص ۶۷ و معجم‌البلدان، ج ۲، ص ۱۹۲ بحثی مفصل آمده است از جمله اینکه این کلمه «بس‌راه» بوده یعنی از فراوانی راههایی که به آن می‌رسیده یا از آن آغاز می‌شده است.

و از آن چیزی جز اندک نمی که در ته سبو بازمی ماند باز نمانده است. همانا اینک که شما به ناچار رهاکنندگان آن خواهید بود آن را با بهترین کاری که در اختیار شماست - جهاد - رها کنید. هان! که از شگفتیها این است که اگر سنگی گران را از کرانه دوزخ در آن بیفکنند هفتاد سال در فضای آن سرگردان خواهد ماند تا به ژرفای آن برسد و به خدا سوگند که دوزخ - از گنهکاران - آکنده خواهد شد. و نیز از شگفتیها این است که بهشت را هفت در است که فاصله میان دو طرف هر در پنجاه سال راه پیمایی است و به خدا سوگند ساعتی بر آن فرا می رسد که از بسیاری - نکوکاران - در رنج می افتد.

من گویی هم اکنون خویشتن را همان گونه می بینم که هفتمین نفر همراه حضرت ختمی مرتبت بودم و ما را خوراکی جز برگ درختان خوشبوی اراک و خار مغیلان نبود. در آن هنگام به ملافهی دست یافتم و آن را میان خود و سعد بن ابی وقاص دو نیمه ساختم. و اینک که روزگاری می گذرد هیچ یک از ما نیست مگر آنکه حکمران شهری از شهرهاست. و ای گروههای هفتگانه بدانید هیچ پیامبری و نبوتی نیست مگر آنکه پادشاهی و قدرت طلبی آن را دگرگون ساخته است. من از اینکه چنان روزگار فرا رسد که پادشاهی چیرگی یابد به خدا پناه می برم. و به خدا پناه می برم که در نظر خودم بزرگ باشم و در دل مردم کوچک، و به زودی پس از ما فرمانروایان را می آزمایید و تجربه خواهید کرد و می شناسید و نمی شناسید».

گوید در همان حال که عتبه سرگرم سخنرانی خود بود مردی از ثقیف نامه یی برای او از عمر بن خطاب آورد که در آن چنین نوشته شده بود:

«ابو عبدالله ثقفی به من گفت که در بصره به پرورش اسب پرداخته است، کاری که تاکنون کسی به آن پرداخته است. چون این نامه ام به دست تو رسید نسبت به او خوشرفتار باش و او را به کمکهایی که از تو می خواهد یاری بده»^۱.

ابو عبدالله ثقفی نخستین کسی بود که در بصره به پرورش اسب و نگهداری آن پرداخت.

عتبه بن عَزْوَان سپس آهنگ میشان و ابوقباد کرد و آن را گشود؛ در آن هنگام

۱. این نامه عمر با تفصیل بیشتر و با عنوان مغیره بن شعبه و ابوموسی اشعری و نیز به همین گونه که در متن آمده و البته منبع آن همین کتاب طبقات است در ترجمه الوثائق، به قلم ابن بنده، تهران، ۱۳۶۵، ص ۳۳۰ آمده است.

مرزبان حکمران مذار^۱ همراه لشکری گران آهنگ جنگ با عتبه کرد و جنگ کردند و خداوند سپاه مرزبان را شکست داد. مرزبان اسیر شد. گردنش را زدند و قبا و کمر بندش را که زرینه و گهر نشان بود برداشتند و عتبه آن را پیش عمر بن خطاب گسیل داشت. چون جامه‌های مرزبان به مدینه رسید، مردم از فرستاده درباره احوال مردم پرسیدند. کسی که آمده بود گفت ای گروه مسلمانان از چه می‌پرسید؟ به خدا سوگند مردم را در حالی رها کردم که سیم و زر بر آنان فرو می‌ریخت. مردم به نشاط آمدند و عمر مردان را در گروه‌های صدنفری و پنجاه‌نفری برای مدد رسانی به عتبه روانه بصره کرد.

گوید: سعد بن ابی وقاص برای عتبه که در واقع کارگزار او بود نامه می‌نوشت و فرمانهایی می‌داد. عتبه از این جهت دلگیر شد و از عمر اجازه خواست که پیش او برود. عمر اجازه داد. عتبه، مغیره بن شعبه را به بصره به جانشینی خود گماشت و پیش عمر آمد و از چیرگی سعد بر خود گله‌گذاری کرد. عمر خاموش ماند. عتبه این سخن را چند بار گفت و چون فراوان بازگو کرد، عمر گفت: ای عتبه! تو را چه می‌شود و چه زبانی برای تو دارد که فرماندهی مردی از قریش را که افتخار مصاحبت با حضرت ختمی مرتبت را داشته است بپذیری و بر آن گردن نهی و فزون بر این سعد را شرف است. عتبه پاسخ داد مگر من از قریش نیستم؟ وانگهی پیامبر فرموده است: همپیمان قوم از آن قوم است و مگر مرا افتخار مصاحبت دیرینه با آن حضرت نیست که نه ناشناخته است و نه در خور انکار؟ عمر پاسخ داد که این برتری تو انکار نمی‌شود و ناشناخته نیست. عتبه گفت: اینک که کار به این جا کشیده شده است به خدا سوگند هرگز به بصره برنخواهم گشت. و عمر چیزی جز برگرداندن او را به بصره نپذیرفت، و او را به بصره برگرداند و عتبه در راه گرفتار بیماری شکم شد و در ناحیه معدن بنی سلیم درگذشت و این به سال هفدهم هجرت بوده شُویِد بَرْدَةُ عتبه کالا و بازمانده میراث او را پیش عمر بن خطاب آورد. عتبه بن غزوان به هنگام مرگ پنجاه و هفت ساله بود.^۲

بُرَیدَةُ بنِ حُصَیب

ابن عبدالله بن حارث بن اعرج بن سعد بن رزاح بن عدی بن سهم بن مازن بن حارث بن

۱. مذار، مرکز دشت میشان و میان واسط و بصره است به معجم البلدان، ج ۷، ص ۴۳۳ مراجعه فرماید.

۲. در ترجمه طبقات، ج ۳، ص ۸۵ نیز شرح حالی به نسبت مختصر از عتبه بن غزوان آمده است.

سلامان ابن اسلم بن افسی. کنیه اش ابو عبدالله بوده است. هنگامی که حضرت ختمی مرتبت در حال هجرت از مکه به مدینه بودند و از کنار سرزمین و قوم بریده گذشتند بریده مسلمان شد ولی میان قوم خویش درنگ کرد و در جنگ بدر شرکت نداشت. پس از آن به مدینه هجرت کرد و همراه پیامبر (ص) بود و در جنگهای آن حضرت همراهی کرد و چون پیامبر رحلت فرمود پس از آنکه بصره گشوده شد و به صورت شهر درآمد، بریده آن جا رفت و زمینی را برای خود مشخص کرد و در آن خانه‌یی برپا ساخت و به روزگار خلافت عثمان بن عفان برای جهاد به خراسان رفت و تا پایان عمر همان جا بود و به روزگار خلافت یزید بن معاویه در مرو درگذشت. فرزندان او همان جا باقی بودند و گروهی از فرزندان او به عراق آمدند و ساکن بغداد شدند و آن جا درگذشتند.

گوید ابونضر هاشم بن قاسم از گفته شعبه، از گفته محمد بن ابی یعقوب ضبی ما را خبر داد و گفت کسی که خود شنیده بود برای من نقل کرد که * بریده بن حصیب اسلمی کنار رود بلخ می گفته است: از زندگانی چیزی جز اسب تاختن و بر پشت اسب هجوم بردن به دشمن باقی نمانده است - زندگی جز حمله کردن و تاختن با اسب نیست.

گوید عفان بن مسلم ما را خبر داد و گفت حماد بن سلمه، از گفته عاصم احول و او از گفته موریق برای ما حدیث کرد که می گفته است * بریده اسلمی وصیت کرد که در گور اود و چوب باریک بگذارند^۱ و چون در دورترین نقطه خراسان درگذشت، چوبهایی بدان گونه یافت نشد مگر در جوالهای خربندگان.

بریده بن حصیب به سال شصت و سه و دوزه پادشاهی یزید بن معاویه در خراسان درگذشت.^۲

ابوبرزة أسلمی

نامش آن چنان که محمد بن عمر واقدی و برخی از فرزندانگانش ما را خبر دادند عبدالله پسر نضله بوده است. هشام بن محمد بن سائب کلبی و دانشمندان دیگری جز او نامش را

۱. مستحب است که در کفن و زیر بغل میت دو ترکه باریک و نازک بگذارند. تفصیل این موضوع در مبحث جناز کتابهای فقهی آمده است.

۲. در ترجمه طبقات ج ۴، ص ۲۱۹ هم شرح حال بریده مفصل تر از این جا آمده است.

نضله پسر عبدالله دانسته‌اند. برخی دیگر گفته‌اند نامش نضله و پسر عبید بن حارث بن جیال بن ربیعه بن دعبل بن انس بن خزیمه بن مالک بن سلامان بن اسلم بن افصی بوده است. گوید: ابوبرزه از دیرباز اسلام آورده و در فتح مکه همراه پیامبر (ص) بوده و در جنگهای دیگر آن حضرت هم شرکت داشته است و چون حضرت رحلت فرمود هنگامی که مسلمانان به بصره رفتند او هم به آنجا کوچ کرد و در آن شهر برای خود خانه ساخت و فرزندانزادگان او در بصره‌اند. ابوبرزه سپس به جنگ خراسان رفت و در مرو درگذشت. گوید مُسلم بن ابراهیم ما را خبر داد و گفت مبارک بن فضاله، از گفته سیار بن سلامه برای ما حدیث کرد که می‌گفته است * ابوبرزه را دیدم که موهای سر و ریش او سپید بود. گوید مسلم بن ابراهیم ما را خبر داد و گفت ابو عمر زیاد بن مسلم، از گفته امیه بن عبدالرحمان، از گفته مادرش ما را خبر داد که می‌گفته است * ابوبرزه و ابوبکره برادر خوانده بودند.^۱

عمران بن حصین

ابن عبید بن خلف بن عبد نهم بن خریبه بن جهمة بن غاضرة بن حبشیه بن کعب بن عمرو، کنیه‌اش ابونجید بوده است.^۲

عمران و پدرش و خواهرش از دیرباز مسلمان شده‌اند. عمران اگرچه در پاره‌یی از جنگها همراه رسول خدا (ص) شرکت کرده است و هرچند فراوان به مدینه می‌آمده است ولی تا هنگام رحلت حضرت ختمی مرتبت (ص) میان قوم خود مقیم بوده است، و هنگامی که بصره شهر شده او به آنجا کوچ کرده و ساکن شده است و در همان شهر درگذشته است. فرزندانزادگان او در بصره هنوز باقی هستند. خالد بن طلیق بن محمد بن عمران بن حصین که از نوادگان اوست سرپرست قضاوت بصره بوده است.

گوید محمد بن اسماعیل بن ابی فدیک ما را خبر داد و گفت هشام بن سعد، از سعد بن ابی هلال، از ابوالاسود دؤلی برای ما نقل کرد که می‌گفته است * به بصره آمدم ابونجید

۱. شرح حال ابوبرزه مفصل‌تر از این‌جا در ترجمه طبقات ج ۴، ص ۲-۲۷۰ آمده است.

۲. شرح حال عمران که با تفصیل بیشتری در ترجمه طبقات ج ۴، ص ۲۶۱ آمده است، در آغاز افتادگی دارد که می‌توان برخی از آن را در این بخش دید.

عمران بن حُصین در آن شهر بود. عمر بن خطاب او را به بصره فرستاده بود تا مردم را فقه بیاموزد.

گوید یزید بن هارون ما را خبر داد و گفت ابراهیم بن عطاء، از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * عمران بن حُصین درباره چیزی به زیان مردی رای داد. آن مرد گفت: به خدا سوگند به ستم بر من حکم کردی و برای من مهم نیست. عمران گفت: چگونه؟ آن مرد گفت: به دروغ به زیان من گواهی دادند. عمران گفت: آنچه که به زیان تو حکم کردم از مال خودم موجود است و به تو پرداخت خواهد شد و به خدا سوگند که دیگر هرگز در جایگاه قضاوت نمی‌نشینم.

گوید همین یزید بن هارون با همین اسناد ما را خبر داد که می‌گفته است * بر انگشتری عمران بن حصین نقش مردی بوده که شمشیر بر دوش داشته است. ابراهیم می‌گفته است من نقش آن خاتم را در خانه خودمان بر روی گل دیدم و پدرم گفت این نقش انگشتری عمران است.

گوید روح بن عباد ما را خبر داد و گفت شعبه، از گفته مردی از قریش، از گفته ابورجاء عطاردی برای ما نقل کرد که می‌گفته است * عمران بن حصین در حالی که روپوش خَزْ بر تن داشت پیش ما آمد و ما آن جامه را نه پیش از آن بر تن او دیده بودیم و نه پس از آن دیدیم. عمران گفت: رسول خدا که درود و سلام خدا بر او باد فرمود «همانا خداوند هرگاه بر بنده‌ی نعمتی ارزانی می‌دارد دوست دارد نشان آن را بر بنده خود ببیند».

گوید عفان بن مُسلم و مُعلی بن اسد هر دو، از گفته عبدالرحمان بن عریان ما را خبر دادند که می‌گفته است، ابو عمران جونی ما را گفت که * بر تن عمران بن حصین جامه خَزْ دیده است.

گوید محمد بن عبید طنافسی، از اعمش، از گفته هلال بن یساف ما را خبر داد که می‌گفته است * به بصره آمدم همینکه به مسجد در آمدم پیرمردی را که موهای سر و ریش او سپید بود دیدم که بر ستونی تکیه داده است و برگرد او حلقه‌ی از مردم بودند و او برای آنان حدیث می‌خواند. پرسیدم این کیست؟ گفتند عمران بن حصین است.

گوید وهب بن جریر، از گفته پدر خود ما را خبر داد که می‌گفته است، از حمید بن هلال شنیدم که از مُطَرَف نقل می‌کرد که گفته است * به عمران بن حصین گفتم: چیزی جز سختی احوال و بیماری تو مرا از آمدن به دیدار تو باز نمی‌دارد. گفت: چنین مکن که هر

حالی که در پیشگاه خداوند دوست داشتنی تر باشد برای من هم دوست داشتنی تر است.^۱
گوید حفص بن عمر حوضی، از گفته یزید بن ابراهیم ما را خبر داد که می گفته است،
از محمد بن سیرین شنیدم که می گفت * سی سال بود شکم عمران آب آورده بود و
همه ساله به او داغ کردن را پیشنهاد می کردند و او از آن کار خودداری می کرد. سرانجام دو
سال پیش از مرگ خود خویشتن را داغ کرد.

گوید عبدالوهاب بن عطاء، از عمران بن حُدَیر، از لاحق بن حُمَید ما را خبر داد و
گفت * عمران بن حصین از داغ کردن نهی می کرد و خود بیمار و گرفتار شد و داغ کرد و
فریاد می کشید و می گفت: خود را با آتش داغ کردم نه درد بهبود یافت و نه بیماری درمان.
گوید وهب بن جریر بن حازم، از گفته پدر خود ما را خبر داد که می گفته است شنیدم
حُمید بن هلالی از گفته مطرف نقل می کرد که می گفته است * عمران بن حصین مرا گفت:
آیا می دانی که بر من سلام داده می شد و چون خود را داغ کردم سلام دادن - سر و ش
نهانی - قطع شد. پرسیدم سلام را از سوی سر یا از جانب پا می شنیدی؟ گفت: از جانب سر
خود می شنیدم. من - مطرف - با خود گفتم جز این نمی بینم که این سلام دادن پیش از مرگ
او باز می گردد. مطرف می گوید: روزگاری پس از آن عمران به من گفت می دانی که
سلام دادن برای من برگشته است؟ و جز اندکی درنگ نکرد و درگذشت.

گوید اسماعیل بن ابراهیم اسدی، از سلمة بن علقمه، از حسن ما را خبر داد که می گفته
است * عمران بن حصین وصیت کرد که چون درگذشتم و پیکرم را برداشتید و بیرون
آوردید شتابان ببرید و نرم و آهسته آن چنان که یهودیان و مسیحیان می برند ببرید. از پی
من نه چراغ حرکت دهید و نه هیاهو به راه اندازید. او برای کنیزان فرزنددار خود به پرداخت
اموالی به ایشان وصیت کرد و گفت هر یک از آنان که بر من شیون کند و فریاد برآورد
وصیتی درباره اش نخواهد بود.

گوید یزید بن هارون، از گفته ابراهیم عطاء بن ابی میمونه برده آزاد کرده و وابسته
خاندان عمران بن حصین، از گفته پدرش خبر داد که می گفته است * عمران بن حصین به
اهل خود وصیت کرد که چون درگذرد کسی از پی تابوت او صدا و هیاهویی برنیاورد و
کسانی را که چنان کنند نفرین کرد و دستور داد گورش را به صورت مربع و چهار انگشت یا

در آن حدود مرتفع بسازند.

گوید مسلم بن ابراهیم و عبیدالله بن محمد بن حفص قرشی تیمی هر دو گفتند حفص بن نصر سلمی ما را گفت که مادرم، از گفته مادرش که دختر عمران بن حصین بوده است برای من نقل کرد که * چون مرگ عمران بن حصین فرا رسیده است گفته است چون مردم نعش مرا با عمامه‌ام به تابوت ببندید و چون از خاک سپاری برگشتید شتر بکشید و اطعام کنید.

محمد بن عمر واقدی و جز او گفته‌اند که * کنیه عمران بن حصین، ابونجید بوده و از ابوبکر و عثمان روایت کرده است. او در بصره یک سال پیش از مرگ زیاد بن ابی سفیان! در گذشته است و زیاد به سال پنجاه و سوم به روزگار حکومت معاویه بن ابی سفیان در گذشته است.

میخجن بن اذرع اسلمی

از خاندان بنی سهم است. محمد بن عمر واقدی می‌گوید: او از مسلمانان قدیمی است و هموست که مسجد مردم بصره را پایه‌ریزی کرده است و هموست که همراه گروهی تمرین تیراندازی می‌کرد و حضرت ختمی مرتبت از کنار او گذشتند و به آن گروه فرمودند: «تیراندازی کنید و من همراه پسر اذرع هستم».

میخجن از بصره به مدینه برگشت و به روزگار حکومت معاویه در آن شهر درگذشت.

أمیة بن مخشی خزاعی

گوید از گفته یحیی بن سعید قطان مرا خبر دادند که می‌گفته است جابر بن صبح برایم نقل کرد که * دوست و همسفر منی بن عبدالرحمان خزاعی از بصره تا واسط بودم. او در آغاز غذا خوردن بسم‌الله می‌گفت و در پایان هر لقمه می‌گفت بسم‌الله اوله و آخره «از انجام تا فرجام آن با نام و یاری خدا» من به او گفتم: تو در آغاز غذا خوردن بسم‌الله می‌گویی، این که در پایان هر لقمه جمله بسم‌الله اوله و آخره را می‌گویی چیست؟ گفت: نیای من أمیة بن مخشی از اصحاب رسول خدا بوده است از او شنیدم که می‌گفت رسول خدا (ص) مردی را

دید که غذا خورد و بسم الله نگفت و چون فقط یک لقمه از خوراکش باقی مانده بود گفت «بسم الله اوله و آخره». پیامبر (ص) فرمود: «شیطان پیوسته با او غذا می خورد تا هنگامی که گفت «بسم الله اوله و آخره». و هیچ چیز در شکم آن مرد باقی نماند مگر اینکه آن را برگرداند».

عبدالله بن مغفل بن عبدنهم

ابن عقیف بن اسحم بن ربیع بن عدی بن ثعلبه بن ذویب بن سعد بن عدی بن عثمان بن مزینه. گوید یحیی بن معین ما را خبر داد که * عبدالله بن مغفل کنیه اش ابوزیاد بوده است و چون این را برای یکی از فرزندان او گفتم، گفت: کنیه اش ابوسعید و از بسیار گریه کنندگان بوده است.

عبدالله بن مغفل از اصحاب شجره است - یعنی از کسانی است که در حدیبیه با رسول خدا (ص) زیر درخت بیعت کرده اند. او روزگاری دراز ساکن مدینه بوده و سپس به بصره کوچ کرده و تا هنگامی که درگذشته در آن شهر ساکن بوده است.

گوید هوذة بن خلیفه ما را خبر داد و گفت عوف، از گفته خزاعی، از گفته زیاد بن محمد بن عبدالله بن مغفل مزنی برای ما نقل کرد که * چون عبدالله بن مغفل گرفتار بیماری پی شد که از آن درگذشت به خویشاوندان خود وصیت کرد و گفت کسی جز یاران خودم در تشییع جنازه ام شرکت نکند و مبادا که ابن زیاد بر من نماز گزارد. و چون درگذشت به ابوبرزه اسلمی و عائد بن عمرو و تنی چند از اصحاب رسول خدا (ص) که در بصره بودند خبر دادند و آنان عهده دار شستن پیکر و کفن کردن او شدند. گوید ایشان آستین های پیراهن خود را بالا زدند و دامن آن را تا کمر جمع کردند و جنازه عبدالله را شستند و کفن کردند و پس از آن فقط وضو گرفتند.

گوید: همینکه جنازه او را از خانه اش بیرون آوردند ابن زیاد را همزاه دارودسته خود بر در خانه دیدند. به ابن زیاد گفته شد که عبدالله وصیت کرده است که ابن زیاد بر او نماز نگذارد. گوید: ابن زیاد همراه جنازه راه افتاد و چون روبه روی کاخ سپید خود رسید آن جا رفت و تشییع او را رها کرد.

گوید وکیع بن جراح، از ابواشهب، از گفته بکر پسر عبدالله مزنی ما را خبر داد که * عبدالله بن مغفل وصیت کرده و گفته است از پی جنازه ام آتش و چراغ نیاورید.

محمد بن عمر واقدی می گوید: مرگ عبدالله در پایان خلافت معاویه بوده است. او در بصره برای خود خانه‌یی ساخته بود و از کسانی است که عمر بن خطاب ایشان را به بصره فرستاد تا مردم را فقه بیاموزند.

مَعْقِل بن یسار

ابن عبدالله بن معبّر بن حُرّاق بن لَأی بن کعب بن عبد بن ثور بن هذمة بن لاطم بن عثمان بن مُرینه. کنیه اش ابو عبدالله بوده است.

او همان کسی است که جوی معقل را به فرمان عمر بن خطاب حفر کرده است. معقل به بصره کوچ کرد و ساکن شده و آن جا برای خود خانه‌یی ساخته بود. او در بصره در پایان خلافت معاویه بن ابی سفیان و روزگار حکمرانی عبیدالله بن زیاد درگذشت.

حارث بن نوفل

ابن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف.

او به بصره کوچ کرد و برای خود خانه‌یی ساخت. حارث به هنگام حکمرانی عبدالله بن عامر بن کریر ساکن بصره شد و همان جا در سال پایان خلافت عثمان بن عفان درگذشت و فرزندان او در بصره باقی هستند. حارث حدیثی از پیامبر (ص) درباره چگونگی نماز میت روایت کرده است.

عبدالرحمان بن سَمُرَة

ابن حبیب بن عبد شمس بن عبدمناف بن قُصَی. او به بصره کوچ کرد و در آن شهر ساکن شد و در همان شهر درگذشت او هم از حضرت ختمی مرتبت روایت کرده است.

گوید وکیع بن جراح، از گفته عَیْنَة بن عبدالرحمان بن جوشن، از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است * ابوبکر را در حالی که سوار بر استر خود بود در تشییع پیکر عبدالرحمان بن سمره دیدم.

ابوبکره

نامش نُفِيع و پسر مسروق بوده است و در حدیث دیگری نامش مسروح گفته شده است. مادرش سمیه است و ابوبکره برادر مادری زیاد بن ابی سفیان^۱ است. او از بردگان مقیم طائف بوده است. هنگامی که رسول خدا (ص) مردم طائف را محاصره کرد اعلان فرمود: «هر آزاده که از حصار بیرون و پیش ما فرود آید در امان خواهد بود و هر برده که فرود آید آزاد خواهد بود». گروهی از بردگان که متعلق به مردم طائف بودند از حصار طائف فرود آمدند و به پیامبر (ص) پیوستند که ابوبکره هم میان آنان بود و رسول خدا آنان را آزاد فرمود. و چون ابوبکره در چرخ چاه نشست و پیش مسلمانان آمد به او کنیه ابوبکره دادند. او می گفت که من برده آزاد کرده رسول خدایم.

گوید ابو عامر عقدی ما را خبر داد و گفت اسود بن شیبان، از گفته خالد بن شمیر ما را حدیث کرد که می گفته است: «ثقیف خواستند ابوبکره را فرزندزاده خود بدانند، او پاسخ داد من مسروح برده آزاد کرده رسول خدایم.

گوید فضل بن دُکَین ما را خبر داد و گفت ابو الاحوص، از مغیره، از شباک، از گفته مردی از ثقیف برای ما نقل کرد که می گفته است: «هنگامی که پیامبر (ص) ثقیف را در محاصره داشت از او خواستیم ابوبکره را که برده ما بود به ما برگرداند. از برگرداندنش خودداری کرد و فرمود: «او آزاد کرده خدا و آزاد کرده رسول خداست».

گوید یحیی بن حماد ما را خبر داد و گفت ابو عوانه، از مغیره، از شباک، از عامر برای ما نقل کرد که: «ثقیف از رسول خدا خواستند که ابوبکره را که برده بود به ایشان برگرداند. فرمود: هرگز. او آزاد کرده خدا و آزاد کرده رسول خداست.

محمد بن سعد می گوید اسماعیل بن ابراهیم اسدی ضمن حدیثی که از ابوبکره نقل می کرد ما را گفت که: «چون مرگ ابوبکره فرارسید به دخترش گفت: بر من مویه گری کن که پسر مسروح حبشی هستم. ابوبکره مردی نکوکار و پارسا بود. او از کسانی است که به زبان مغیره بن شعبه آن گواهی را داد و حد تهمت بر او زده شد و این کینه را در دل نسبت به

۱. جای سؤال است که چگونه محمد بن سعد همه جا زیاد بن ابی سفیان می نویسد، آیا از موضوع آگاه نبوده است؟

برادر خود زیاد پنهان می داشت. هنگامی که معاویه مدعی برادری زیاد شد ابوبکره زیاد را از آن کار بازداشت ولی زیاد پیشنهاد او را نپذیرفت و به معاویه پاسخ مثبت داد. ابوبکره سوگند خورد که هرگز با زیاد سخن نگوید و پیش از آنکه با او سخنی بگوید درگذشت. زیاد پسران ابوبکره را به خود نزدیک ساخت و زمین در اختیارشان نهاد و به حکمرانی گماشت و آنان را به شرف رساند و آنان به بزرگی این جهانی رسیدند و مدعی شدند که از نژادگان عرب و از نسل نضیع بن حارث ثقفی اند. ابوبکره به روزگار خلافت معاویه بن ابی سفیان و هنگام حکمرانی زیاد بر آن شهر درگذشت.

گوید یزید بن هارون و محمد بن عبدالله انصاری هر دو، از گفته عینیه بن عبدالرحمان ما را خبر داد که می گفته است پدرم مرا خبر داد که * بر تن ابوبکره تن پوش خز که تارهای ابریشم داشته دیده است.

براء بن مالک بن نضر بن ضَمَضَم

ابن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار، در جنگ احد و خندق و جنگهای پس از آن همراه رسول خدا (ص) بوده است. او در جنگ دلیر و دشمن کش بود. گوید عمرو بن عاصم کلابی ما را خبر داد و گفت محمد بن عمرو، از محمد بن سیرین برای ما نقل کرد که می گفته است * عمر بن خطاب نبشته بی نوشت که براء بن مالک را بر هیچ لشکری از لشکرهای مسلمانان فرماندهی مدهید که او نابودکننده است و آنان را بی پروا جلو می برد.

گوید عفان بن مسلم ما را خبر داد و گفت حماد بن سلمه، از گفته ثابت، از انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * پیش براء بن مالک رفتم آواز می خواند و کمان خود - زه کمان - را به حرکت درمی آورد. گفتم: تا چه هنگام بر این کار ادامه می دهی؟ گفت: ای انس گمان می کنی من در بستر و به مرگ طبیعی می میرم؟ و حال آنکه تا کنون نود و چند تن از مشرکان را کشته ام، فزون از آنانی که در کشتن ایشان شریک بوده ام.

گوید عمر بن حفص، از گفته ثابت، از گفته انس بن مالک ما را خبر داد که می گفته است * به روز جنگ گردنه در فارس درحالی که مردم کناره گیری می کردند براء بن مالک

برخاست و بر اسب خود که نامش تَوْجی بود سوار شد و به یاران خود گفت: «و چه ناپسندیده هموردان را به زیان خود فراخواندید. او به دشمن حمله کرد و خداوند در آن روز به یاری او برای مسلمانان پیروزی فراهم کرد و براء بن مالک که خدایش رحمت کناد در آن روز شهید شد.»

محمد بن عمر واقدی می گوید و گفته می شود که * براء در جنگ شوشتر کشته شده است و نام تمام این نواحی پیش مورخان، فارس است.

انس بن مالک بن نضر بن ضَمَضَم

ابن زید بن حرام بن جندب بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار. مادرش اُم سلیم دختر ملحان است و همو مادر برادرش براء بن مالک هم هست.

گوید. یزید بن هارون، از گفته علاء پدر محمد ثقفی ما را خبر داد که می گفته است از انس بن مالک شنیدم که می گفت * آغاز به خدمتگزاری حضرت ختمی مرتبت نمودم در حالی که هشت سال داشتم.

گوید محمد بن کناسه اسدی ما را خبر داد و گفت جعفر بن برقان، از عمران بصری، از گفته خود انس بن مالک برای ما نقل کرد که می گفته است * ده سال خدمتگزاری رسول خدا را برعهده داشتم و در هیچ کاری که مرا به انجام آن فرمان داده بود چه آن را انجام دادم و چه در انجام آن سستی کردم مرا سرزنش نفرمود و اگر یکی از همسران آن حضرت مرا سرزنش می کرد، می فرمود: «رهاش کنید اگر مقدر می بود انجام می داد» یا می فرمود: «هرگونه مقدر شده باشد همانگونه است».

گوید عارم بن فضل ما را خبر داد و گفت حماد بن زید، از هشام، از گفته موسی بن انس برای ما حدیث کرد که می گفته است * اگر ما از قبیله ازد نباشیم از اعراب نیستیم. حماد در پی این سخن افزود که آری ما از قبیله ازدیم.

گوید عبدالله بن عمرو پدر مَعْمَر منقری ما را خبر داد و گفت عبدالوارث بن سعید، از گفته ابو غالب باهلی برای ما نقل کرد که می گفته است * در تشییع جنازه عبدالله بن عُمیر لیشی بودم: ناگاه مردی را دیدم که سوار بر اسب کوچک اندامی که از نژاد غیر عربی بود سوار است و عبای سیاه نازکی بر تن دارد و بر سر خود پارچه یی افکنده تا او را از تابش آفتاب

حفظ کند و دو قطعه پنبه گوشه پلک‌های خود نهاده بود. گوید: پرسیدم این دهقان کیست؟ گفتند: انس بن مالک است. من مردم را به زحمت انداختم و از میان ایشان گذشتم و به او نزدیک شدم. و چون جنازه را بر زمین نهادند انس کنار سر جنازه ایستاد و چهار تکبیر گفت و نه شتاب کرد و نه بسیار طول داد.^۱

گوید وکیع بن جراح، از سلمة بن وردان ما را خبر داد که می‌گفته است * بر سر انس عمامه سیاهی دیدم که بدون شب‌کلاه بسته بود و آن را از پشت سر آویخته بود. گوید وکیع از گفته عبدالسلام بن شداد پدر طالوت ما را خبر داد که می‌گفته است * بر سر انس بن مالک عمامه خرز دیده است.

گوید عفان بن مُسلم، از گفته حماد بن سلمه، از حمید، از خود انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * عمر بن خطاب نهی کرد که بر نگین انگشتری چیزی به زبان عربی بنویسند، و بر نگین انگشتری انس نقش گرگ یا روباهی بود؟!^۲

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب، از محمد ما را خبر داد که می‌گفته است * نقش نگین انگشتری انس شیری نشسته بود.

گوید بکار بن محمد، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * انس بن مالک از آزمندان اصحاب ختمی مرتبت در مال‌اندوزی بود.

گوید ولید بن مُسلم ما را خبر داد و گفت اوزاعی، از گفته یحیی بن ابی کثیر برای ما نقل کرد که می‌گفته است * انس بن مالک را دیدم وارد مسجد الحرام شد و چیزی را گسترده و آماده ساخت که بر آن نماز بگزارد.

گوید وکیع، از هشام دستوایی، از قتاده ما را خبر داد که می‌گفته است * انس بن مالک یک سال پیش از مرگ خود از روزه گرفتن ناتوان شد. روزه نگرفت و سی فقیر را خوراک داد.

گوید بکار بن محمد از گفته ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است * چون مرگ انس بن مالک فرا رسید وصیت کرد که محمد بن سیرین جنازه‌اش را بشوید و بر او نماز

۱. موضوع چهار تکبیرگفتن بیشتر برای جنازه مناقان بوده است و این مسئله در کتابهای فقهی مورد بررسی قرار گرفته است.

۲. این روایت و روایت بعد نشان‌دهنده این است که نقش جانوران را بر نگین انگشتری مکروه هم نمی‌دانسته‌اند و از لحاظ توجه به این هنر در خور بررسی است.

بنگزارد. محمد بن سیرین در آن هنگام زندانی بود. مردم پیش حکمران بصره که مردی از خاندان اُسید بود رفتند و او به محمد بن سیرین اجازه داد. محمد از زندان بیرون آمد و پیکر انس را شست و کفن کرد و در قصر انس که در جانب صحرا بود بر پیکرش نماز گزارد و سپس بدون اینکه به خانه و پیش خانواده خود برود، برگشت و به زندان رفت.

گوید اسماعیل بن ابراهیم، از عبدالعزیز بن صهیب، از خود انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است: * چون رسول خدا (ص) به مدینه آمد ابوظلحه^۱ دست مرا گرفت و مرا به حضور آن حضرت برد و عرض کرد: ای رسول خدا! انس پسری زیرک است و خدمتگزاری شما را عهده‌دار می‌شود. انس می‌گوید: در سفر و حضر خدمتگزار آن حضرت بودم و به خدا سوگند هرگز درباره کاری که انجام داده بودم نفرمود چرا این کار را انجام دادی؟ و درباره کاری که انجام نداده بودم پرسید که چرا آن کار را انجام ندادی؟

گوید یزید بن هارون و محمد بن عبدالله انصاری هردو، از حُمَید طویل، از خود انس ما را خبر دادند که می‌گفته است: * هنگام آمدن رسول خدا (ص) به مدینه مادرم ام سُلَیم دستم را گرفت و به حضور ایشان برد و گفت: ای رسول خدا این پسرم پسری نویسنده - باسواد است. انس می‌گفته است: نه سال خدمتگزار حضرتش بودم هرگز درباره کاری که انجام داده بودم نفرمود بد کردی یا این که کردی بدی بود.

گوید سلیمان بن حرب از حماد بن زید، از سنان بن ربیع ما را خبر داد که می‌گفته است از انس بن مالک شنیدم که می‌گفت: * مادرم مرا به حضور رسول خدا (ص) برد و گفت: ای رسول خدا این خدمتگزار کوچک تو است. برای او دعا فرمای. پیامبر (ص) فرمود: «بارخدا یا فرزندان و مال او را فزونی و عمرش را دراز فرمای و گناهِش را بیامرز.» انس می‌گفته است تا کنون نود و هشت یا یکصد و دو تن از فرزندان خود را به خاک سپرده‌ام، و درختان میوه من در سال دو بار میوه می‌دهد و چندان زنده مانده‌ام که از زندگی دلگیر شده‌ام و اینک انتظار چهارمی - آمرزش گناه - را دارم.

گوید مسلم بن ابراهیم از سلام بن مسکین ما را خبر داد که می‌گفته است عبدالعزیز بن ابی جمیله، از گفته انس بن مالک برای ما نقل کرد که می‌گفته است: * من نتیجه دعای حضرت ختمی مرتبت را در خودم و مالم و فرزندانم آشکارا می‌بینم و می‌شناسم.

۱. ابوظلحه شوهر مادر انس بن مالک و از شرکت‌کنندگان در بیعت عقبه و جنگ بدر است، به اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۳۴ مراجعه فرماید.

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از گفته پدرش، از گفته ثمامه پسر عبدالله بن انس ما را خبر داد که می‌گفته است * تا ک انگور انس در سال دوبار بارور می‌شد.

گوید عفان بن مسلم و ابو ولید هشام طیالسی هر دو، از ابو عوانه، از جود پدر عثمان، از خود انس بن مالک ما را خبر دادند که گفته است * پیامبر (ص) به او فرموده‌اند: «ای پسرک خودم».

گوید عفان بن مسلم از معتمر بن سلیمان ما را خبر داد که می‌گفته است، از پدرم شنیدم که می‌گفت از انس بن مالک شنیدم می‌گفت * از کسانی که به هر دو قبله^۱ نماز گزارده‌اند کسی جز من باقی نمانده است.

گوید قبیصة بن عقیبه، از سفیان، از جابر، از گفته مردی، از انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * حضرت ختمی مرتبت او را در حالی که پسر بچه‌یی بوده است کنیه داده‌اند.

گوید سعید بن منصور، از گفته سفیان، از زُهری ما را خبر داد که می‌گفته است، از انس بن مالک شنیدم که می‌گفت * هنگامی که رسول خدا به مدینه آمدند ده‌ساله بودم و هنگام رحلت آن حضرت بیست‌ساله بودم و مادران من - یعنی همسران پیامبر - مرا بر خدمتگزاری ایشان تشویق می‌کردند. روزی رسول خدا به خانه ما آمد برای آن حضرت از میش پرشیری که در خانه داشتیم شیر دوشیدیم و با آب چاهی که در خانه بود آمیختیم، در آن حال مرد عربی بر جانب راست و ابوبکر بر جانب چپ و عمر دورتر از رسول خدا ایستاده بودند. عمر پس از آنکه پیامبر (ص) از آن شیر نوشید به ایشان گفت: ای رسول خدا! به ابوبکر هم عنایت فرمای. حضرت ختمی مرتبت ظرف را به آن مرد عرب داد و فرمود: به ترتیب از سمت راست.

گوید مسلم بن ابراهیم از گفته مثنی بن سعید ذارع^۲ ما را خبر داد که می‌گفته است، از انس بن مالک شنیدم که می‌گفت * هیچ شبی نیست که من جیب خود را خواب نبینم و سپس گریست.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از ثابت ما را خبر داد که ابوهریره می‌گفته است * هیچ کس را ندیده‌ام که نمازش از نماز پسر ام سلیم - یعنی انس بن مالک - به نماز

۱. یعنی به سوی مسجد اقصی و کعبه.

۲. ذارع صحیح است که به معنی گرکننده پارچه و زمین و چیزهای دیگر است.

رسول خدا شبیه تر باشد.

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از گفته ابن عَوْن، از محمد ما را خبر داد که می گفته است * انس بن مالک هرگاه از رسول خدا (ص) حدیثی نقل می کرد - از باب احتیاط - می افزود یا همان گونه که ایشان فرموده اند.

گوید حسن بن موسی اَشِیب، از حماد بن سلمه، از حُمَید، از گفته خود انس بن مالک ما را خبر داد که * حدیثی از رسول خدا نقل کرده است. مردی از او پرسیده است که تو خود این حدیث را از ایشان شنیده ای؟ انس سخت خشمگین شده و گفته است نه به خدا سوگند چنان نیست که هر حدیثی را که برای شما می گویم از رسول خدا شنیده باشیم، ولی یکی از ما دیگری را متهم نمی سازد.^۱

گوید علاء بن عبدالجبار عطار و عارم بن فضل هر دو، از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از خود انس بن مالک ما را خبر دادند که می گفته است * پس از آنکه ابوبکر در گذشته و عمر خلیفه شده بود به مدینه آمدم و به عمر گفتم دست فراز آر تا با تو همان گونه که با دوست و همنشین تو - ابوبکر - به شنیدن و فرمان بردن تا آن جا که توانش را داشته باشم بیعت کردم، بیعت کنم.

گوید اسماعیل بن عبدالله بن زراره، از گفته جعفر بن سلیمان ضبعی، از ثابت بنانی ما را خبر داد که می گفته است * یکی از سرپرستان زمینهای انس بن مالک از خشکی و بی آبی زمین پیش او شکوه کرد. گوید: انس نماز گزارد و دعا کرد ابری پدید آمد و زمین او را پوشاند و چندان بارید که استخر از آب آکنده شد. انس خدمتکار خویش را فرستاد و گفت: بنگر آب به کجا رسیده است؟ او نگریست که آب از زمین انس به جای دیگر نرفته است. گوید محمد بن عبدالله انصاری، از گفته پدر خویش، از ثمامه بن عبدالله ما را خبر داد که می گفته است * مزدور نخلستان انس بن مالک در تابستان پیش او آمد و از خشکی و تشنگی زمین شکوه کرد. انس آب خواست و وضو گرفت و نماز گزارد و به مزدور گفت: بنگر آیا چیزی می بینی؟ گفت: چیزی نمی بینم. گوید انس به اندرون رفت و باز نماز گزارد.

۱. جای شگفتی است که انس این چنین خشمگین شود. مگر دروغ بستن به رسول خدا و جعل حدیث آن چنان متداول نبوده است که آن حضرت تهدید کرده و فرموده اند هر کس به عمد بر من دروغ بزند جایگاه خود را در آتش فراهم می سازد. برای آگاهی از منابع سرشار و درستی این حدیث به شماره ۸۹۹۳ الجامع الصغیر، سیوطی مراجعه فرمایید. - م.

بار سوم یا چهارم، مزدور گفت به اندازه بال پرنده‌یی ابر می‌بینم. گوید: انس همچنان به نماز گزاردن و دعا کردن ادامه داد تا مزدور آمد و گفت: تمام آسمان را ابر گرفت و می‌بارد. انس گفت: بر اسبی که بشر بن شغاف فرستاده است سوار شو و بنگر باران تا کجا را فرا گرفته است. گوید: سوار شد و نگرست باران از خانه‌های محل مسیران و از قصر غضبان تجاوز نکرده بود.

گوید معلى بن اسد، از حفص بن ابی صهباء عدوی ما را خبر داد که می‌گفته است از ابو غالب شنیدم که می‌گفت * هیچ‌کس را ندیده‌ام که در گفتار خود خوددارتر از انس بن مالک باشد.

گوید یحیی بن خلیف بن عقبه، از ابن عون، از عطاء واسطی، از انس بن مالک ما را خبر داد بنده پرهیزگار و ترسنده از پروردگار شمرده نمی‌شود، مگر آنگاه که از زبان خود اندوهگین شود - اگر سخن ناروا و نادرست گفته است اندوهگین گردد.

گوید محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت یکی از مشایخ ما که کنیه‌اش ابوالحباب بود برای ما نقل کرد و گفت از جریری شنیدم که می‌گفت * انس بن مالک از محل ذات عرق^۱ احرام بست و مُحْرَم شد و تا هنگامی که از احرام بیرون آمد سخنی جز ذکر خدا از او نشنیدیم. گوید، انس بن مالک به جریری گفته است: ای برادرزاده! احرام بدین گونه است.

گوید محمد بن عبدالله انصاری ما را خبر داد و گفت پدرم، از گفته عمویش ثمامه بن عبدالله، از گفته انس بن مالک برای ما نقل کرد که به پسرانش می‌گفته است * پسرانم! دانش را با نگارش پایدار کنید و دربند کشید.^۲

گوید عفان بن مسلم و حسن بن موسی اشیب هردو، از گفته حماد بن سلمه، از ثابت بنانی ما را خبر دادند که پسران انس بن مالک به پدر خود گفته‌اند * پدرجان! چرا همانگونه که برای بیگانگان حدیث نقل می‌کنی برای ما حدیث نمی‌گویی؟ گفت: پسرانم! همانا آن کس که فراوان گوید یاوه می‌گوید.

۱. محل احرام بستن و میقات مردم عراق و مرز میان نجد و تهامه است. به معجم البلدان، ج ۶، ص ۱۵۴ مراجعه شود.
 ۲. ابن سخن حدیث شریف نبوی است. به شماره ۶۱۶۷ کتاب جامع الصغیر، سیوطی مراجعه فرماید که منبع آن را از معجم کبیر طبرانی و مستدرک حاکم نیشابوری نشان داده‌اند.

گوید علی بن عبدالحمید معنی^۱ از گفته عمران بن خالد، از ثابت بنانی ما را خبر داد که می‌گفته است: * همراه گروهی از یاران و شاگردان انس بن مالک پیش او بودیم، روی به ما کرد و گفت: به خدا سوگند که شما در نظر من دوست‌داشتنی‌تر از فرزندان من به شمار خودتان هستید مگر اینکه آنان هم در خوبی و کار خیر مانند شما بشوند.

گوید عمرو بن عاصم کلایی، از گفته همام بن یحیی، از ابن جریج، از زُهری ما را خبر داد که می‌گفته است: * بر نگین انگشتری انس بن مالک جمله «محمد رسول‌الله» نبشته بود و هرگاه به آبریزگاه می‌رفت آن را از دست بیرون می‌آورد.

گوید فضل بن دکین، از گفته عیسی بن طهمان ما را خبر داد که می‌گفته است: * انس بن مالک را دیدم که پیش حجاج آمد و عمامه سیاه بر سر داشت و ریش خود را با رنگ زرد خضاب بسته بود.

گوید فضل بن دکین و عبیدالله بن موسی هردو، از گفته اسرئیل، از عمران بن مُسلم ما را خبر دادند که می‌گفته است: * بر تن انس بن مالک ازار زردرنگ دیدم و خود او را دیدم که یک پای خود را روی دیگری نهاده بود.

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است بر تن انس بن مالک روپوش خز و بر سرش عمامه خز و نیز جبهه خز دیدم. محمد بن عبدالله انصاری می‌گوید، پدرم گفت: تار و پود یا آستر این جامه‌های انس از کتان بود.

گوید عفان بن مُسلم، از گفته معتمر بن سلیمان ما را خبر داد که می‌گفته است پدرم مرا گفت که: * بر تن انس بن مالک روپوش خز زردی دیدم که هرگز جامه‌یی زیباتر از آن نمی‌دانم.

گوید شهاب بن عباد، از گفته ابراهیم بن حُمَید، از اسماعیل بن ابی خالد ما را خبر داد که می‌گفته است: * انس بن مالک را دیدم که بر تن او - بر سرش - چارقذ ظریف یمنی و عمامه بود.

گوید فضل بن دکین، از گفته بدر بن عثمان ما را خبر داد که می‌گفته است: * بر سر انس بن مالک عمامه سیاه دیدم.

گوید فضل بن دکین، از گفته خالد بن ایاس، از ابو عبیده پسر محمد بن عمار بن یاسر

۱. منسوب به معن بن عامر بن عبدمنات بن کنانه است. به ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ص ۱۸۷ مراجعه فرمایید.

ما را خبر داد که می‌گفته است * به خانه انس بن مالک رفتم جامه خز بر تن داشت. گوید وکیع بن جراح و فضل بن دکین هر دو، از عبدالسلام بن شداد پدر طالوت ما را خبر دادند که می‌گفته است * بر سر انس عمامه خز و بر تن او چادر چهارگوشه و جبهه خز دیدم، به او گفتند چگونه است که ما را از پوشیدن خز بازمی‌داری و خود می‌پوشی؟ گفت: امیران این جامه‌ها را به ما ارزانی می‌دارند و دوست می‌داریم که آن را بر تن ما ببینند.^۱

گوید فضل بن دکین، از گفته یزید بن ابی صالح ما را خبر داد که می‌گفته است * همین چیزی را که خز می‌نامید زرد و سرخش را بر تن انس دیدم.

گوید مسلم بن ابراهیم، از گفته ابوکعب ابریشم‌فروش ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تن انس بن مالک جامه خز سبز دیدم که بر آن نشان هم بود.

گوید عمرو بن هیشم، از اسرئیل، از عمران بن مسلم ما را خبر داد که می‌گفته است * بر تن انس ازار رنگ‌شده با زعفران دیدم.

گوید عمرو بن هیشم با همین اسناد ما را خبر داد که * بر تن انس دو جامه رنگ‌شده با زعفران دیده است.

گوید زید بن حباب، از خالد بن عبدالله واسطی، از راشد بن معبد ثقفی ما را خبر داد که می‌گفته است * گشادی آستین جامه انس بن مالک را به اندازه استخوان ساعد دیدم.

گوید وکیع بن جراح، از سلمه بن وردان ما را خبر داد که می‌گفته است * بر سر انس عمامه سیاه دیدم که بدون شب‌کلاه بر سر بسته و دنباله‌اش را از پشت سر آویخته بود.

گوید فضل بن دکین، از عباد بن ابی سلیمان ما را خبر داد که می‌گفته است * بر سر انس شب‌کلاه سپید دیدم.

گوید عبیدالله بن موسی، از گفته شیبان، از اعمش ما را خبر داد که می‌گفته است * انس بن مالک را دیدم ریش خود را زرد می‌کرد.

گوید یحیی بن خلیف بن عقیبه هم، از ابوخلده ما را خبر داد که می‌گفته است * انس را دیدم که با رنگ زرد خضاب می‌بست.

گوید یزید بن هارون، از اسماعیل بن ابی خالد ما را خبر داد که می‌گفته است * انس را دیدم که رنگ خضابش سرخ بود.

۱. به‌راستی چه دلیل زیبا و خداپسندانه‌یی داشته است که ناروا را به خواسته امیران روا می‌دیده است؟!

گوید فضل بن دکین، از شریک، از ابن ابی خالد ما را خبر داد که می‌گفته است * انس بن مالک را دیدم که ریش او سرخ و دنباله عمامه‌اش از پشت سرش آویخته بود.

گوید یزید بن هارون، از حُمید طویل، از گفته کسی از خاندان انس بن مالک ما را خبر داد که می‌گفته است * انس بن مالک ماه رمضان را که در آن سال درگذشته است نتوانست روزه بگیرد سی بی‌نوا را نان و گوشت داد به اندازه یک دیگچه یا دو دیگچه.

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از گفته حُمید طویل ما را خبر داد که می‌گفته است * از عمر پسر انس پرسیدم، انس چه کرد و چگونه انجام داد؟ حُمید می‌گوید پرسش من درباره کفاره روزه انس بود که یک سال پیش از مرگ از روزه گرفتن ناتوان شده بود. گفت: دیگری برپا کرد و برای هر روز یک بی‌نوا را خوراک داد و بیش از سی تن را غذا داد.

گوید محمد بن عبدالله انصاری، از هشام بن حسان، از محمد ما را خبر داد که می‌گفته است * هنگام مرگ انس بن مالک محمد بن سیرین برای وامی که داشت زندانی بود. انس هم وصیت کرده بود که محمد او را غسل دهد. گوید در این باره با عمر بن یزید گفتگو شد و عمر برای آزادی موقت محمد گفتگو کرد و او را از زندان بیرون آوردند و جنازه انس را شست و دوباره به زندان برگشت. می‌گوید: محمد بن سیرین تا هنگام مرگ در این باره از خاندان عمر بن یزید سپاسگزار بود.

گوید بکار بن محمد، از ابن عون ما را خبر داد که می‌گفته است * انس بن مالک به هنگام مرگ وصیت کرد که محمد بن سیرین پیکرش را بشوید و بر او نماز بگذارد و محمد بن سیرین زندانی بود. پیش امیر بصره که مردی از خاندان اُسَید بود رفتند. اجازه داد. محمد از زندان بیرون آمد و پیکر انس را غسل داد و کفن کرد و در خانه انس که بر کرانه شهر بود بر جنازه نماز گزارد و بدون اینکه پیش خانواده خود برود دوباره به زندان برگشت.^۱

گوید عبدالوهاب بن عطاء عَجَلی، از حُمید طویل، از انس ما را خبر داد که می‌گفته است * برای حنوط او کیسه کوچکی از مُشک و تار مویی از موهای حضرت ختمی مرتبت را قرار دهند و بر آن سَک هم بیفزایند.^۲

محمد بن سعد می‌گوید: از محمد بن عبدالله انصاری قاضی پرسیدم انس بن مالک به

۱. این روایت در یکی دو صفحه پیش یا همین اسناد آمده است احتمال دارد تکرار آن اشتباه نسخه‌نویسان باشد.

۲. ماده خوشبوی که از ترکیب عصاره گل خبری و رامک و چیزهای دیگر می‌ساخته‌اند، برای آگهی بیشتر از مواد آن به منتهی الارب و لسان العرب مراجعه فرمایند.

هنگام مرگ چندساله بود؟ گفت: یکصد و هفت ساله.

گوید محمد بن عمر واقدی، از گفته عبدالله بن یزید هذلی ما را خبر داد که می‌گفته است حضور داشته که * انس بن مالک به سال نود و دو و روزگار خلافت ولید بن عبدالملک در بصره درگذشته است.

گوید محمد بن عمر واقدی، از گفته خُلید بن دِعْلَج، از قتاده از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است * انس بن مالک آخرین کس از اصحاب رسول خداست که در بصره درگذشته است.

گوید فضل بن دکین ما را خبر داد که * انس بن مالک به سال نود و سه درگذشته است.

محمد بن عمر واقدی می‌گوید: انس از ابوبکر و عمر و عثمان و عبدالله بن مسعود روایت کرده است.

هشام بن عامر بن أمیة بن زید

ابن حسحاس بن مالک بن عدی بن عامر بن غنم بن عدی بن نجار. مادرش از خاندان بَهْرَاء بوده است.^۱ پدرش در جنگ بدر و احد شرکت کرده و در جنگ احد شهید شده است. هشام خود افتخار مصاحبت پیامبر(ص) را داشته و از آن حضرت روایت کرده است و سپس به بصره کوچ کرده و همان‌جا درگذشته است و او را نسلی باقی نمانده است.

گوید معلی بن اسد، از گفته عبدالعزیز بن مختار، از علی بن زید. از حسن، از گفته خود هشام بن عامر ما را خبر داد که می‌گفته است * به حضور پیامبر(ص) رفته و ایشان از او پرسیده‌اند نامت چیست؟ گفته است: من شهاب هستم. رسول خدا فرموده است: نه که نامت هشام است.

گوید عارم بن فضل، از حماد بن زید، از ایوب، از حمید بن هلال ما را خبر داد که هشام بن عامر می‌گفته است * از کنار من می‌گذرید و پیش گروهی دیگر از اصحاب رسول خدا می‌روید که نه از من پیوسته‌تر به ایشان بوده‌اند و نه در سخن آن حضرت از من

۱. از خاندانهای بزرگ قبیله فضاچه است. به ابن حزم، جمهرة انساب العرب، ص ۴۸۵ مراجعه شود.

حافظ‌تر. آری شنیدم پیامبر می فرمود: میان آفرینش آدم و رستخیز فتنه‌یی نخواهد بود بزرگتر از فتنهٔ دجال.^۱

گوید عفان بن مسلم هم از سلیمان بن مغیره، از حمید بن هلال ما را خبر داد که می‌گفته است: * گروهی از افراد قبیله از کنار هشام بن عامر می‌گذشتند و پیش عمران بن حصین و دیگر اصحاب رسول خدا می‌رفتند. هشام به آنان می‌گفت: از کنار من می‌گذرید و پیش مردانی می‌روید که بیش از من به محضر ایشان نبوده‌اند و حدیث ایشان را بیش از من نشنیده و به گوش نسپرده‌اند، آری شنیدم پیامبر می فرمود: میان آفرینش آدم و رستخیز فتنه‌یی خواهد بود بزرگتر از فتنهٔ دجال.

ثابت بن زید بن قیس

ابن زید بن نعمان بن مالک بن ثعلبه بن کعب بن خزرج بن حارث بن خزرج. کنیهٔ ابوزید داشته است.

گوید ابوزید انصاری بصری نحوی که نام و نسب او بدینگونه است: سعید بن اوس بن ثابت بن بشیر بن ابی زید، به ما خبر داد که * ثابت بن زید بن قیس پدر بزرگ - از نیاکان - من بود و در جنگ احد شرکت کرده و یکی از شش تنی است که به روزگار حضرت ختمی مرتبت قرآن را جمع کرده‌اند. او به بصره کوچیده و برای خود زمینی را مشخص و خط کشی کرده است. ثابت دوباره به مدینه برگشته و به روزگار خلافت عمر بن خطاب در همان جا درگذشته است و عمر بن خطاب کنار گور او ایستاد و گفت: ای ابوزید! خدایت رحمت کند که امروز بزرگتر مردم زمین از لحاظ امانت درگذشت.

پسرش، بشیر بن ابی زید

روز جنگ حره کشته شد. امروز - قرن سوم - بازماندگانی از این خاندان در بصره هستند. گوید عبدالملک بن عمرو پدر عامر عقدی، از گفتهٔ علی بن مبارک، از حسن پدر

۱. این حدیث نبوی را سیوطی به شمارهٔ ۷۸۶۱ در جامع‌الصغیر آورده است و در بابرگ نوشته شده است که مسلم در صحیح و احمد حنبل در مسند از همین هشام آورده‌اند و حدیث صحیحی است.

محمد ما را خبر داد که می‌گفته است: * من و مردی از مسجد جامع آمدیم و پیش ابوزید انصاری رفتیم که پای او در جنگ احد و همراهی رسول خدا سخت آسیب دیده بود، چون هنگام نماز فرا رسید نشسته اذان و اقامه گفت و سپس به مردی فرمان داد که جلو برو و بر ما پیشنهادی کن.^۱

عمرو بن اخطب انصاری

کنیه‌اش ابوزید و پدر بزرگ عزرة بن ثابت است.

گوید عبدالصمد بن عبدالوارث، از گفته شعبه، از تمیم بن حویص ما را خبر داد که می‌گفته است شنیدم ابوزید می‌گفت: * همراه رسول خدا (ص) سیزده بار در جنگ شرکت کردم. شعبه می‌گفت که ابوزید پدر بزرگ عزرة بوده است.

گوید حجاج بن نصیر، از قرّة بن خالد، از انس بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است: * ابوزید بن اخطب برای من نقل کرد که پیامبر (ص) به من فرمود: خدایت زیبا بدارد. انس در پی سخن خود می‌افزوده است که عمرو بن اخطب مردی بسیار زیبا و موهای سیاه و سپیدش در زیبایی چشم‌گیر بود.

گوید: از یکی از بصری‌ها شنیدم که می‌گفت عمرو بن اخطب پدر بزرگ عزرة بن ثابت بن عمرو بوده است و انس بن سیرین و حسن بن محمد عبدی و ابونهبیک و یزید رشک و علباء بن أحمز از او روایت کرده‌اند و او را مسجدی بوده که هم‌اکنون هم در بصره منسوب به اوست.

حکم بن عمرو بن مجدع بن حذیم

ابن حارث بن نعيلة بن ملیک بن ضمرة بن بکر بن عبد منات بن کنانة. نعيلة برادر غفار است. حکم بن عمرو تا هنگام رحلت حضرت ختمی مرتبت از یاران ایشان بوده و سپس به بصره کوچ کرده است و در آن شهر منزل ساخته است. زیاد بن ابی سفیان حکم بن عمرو را به

۱. ظاهراً این روایت مربوط به پدر بشیر است و باید چند سطر بالاتر می‌آمد، شاید هم اشتباه چاپی است.

امیری خراسان گماشت و حکم به خراسان رفت.

گوید اسحاق بن یوسف ازرقی، از هشام بن حسان، از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است * زیاد، حکم بن عمرو را به خراسان گسیل داشت. خداوند پیروزیهای بزرگی برای آنان پیش آورد و اموال بسیاری به دست آوردند، زیاد برای حکم نوشت، امیر مؤمنان برای من نوشته است که همه سیم و زر را برای او بردارم و ویژه او قرار دهم، تو هیچ زر و سیمی میان مردم تقسیم مکن.

حکم برای زیاد نوشت، سلام بر تو، و سپس برای من نامه نوشته‌ای و نامه امیر مؤمنان را گوشزد کرده‌ای، ولی من کتاب خدا را مقدم بر نامه امیر مؤمنان می‌دانم، و به خدا سوگند که اگر آسمانها و زمین برای بنده‌یی بسته باشد هرگاه که آن بنده از خدا بترسد برای او راه بیرون شد از آن را فراهم می‌سازد، و سلام بر تو. حکم بن عمرو به مردم گفت به غنیمت خود بشتابید و آن را تقسیم کنید.

گوید یزید بن هارون، از گفته هشام بن حسان، از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است * زیاد، حکم بن عمرو غفاری را به خراسان گسیل داشت، او آنجا جهاد کرد و به غنیمت رسید.

گوید علی بن محمد قرشی ما را خبر داد که * حکم بن عمرو همچنان حاکم خراسان بود تا در سال پنجاهم هجرت همانجا درگذشت و این به روزگار خلافت معاویه بن ابی سفیان بود.

برادرش، رافع بن عمرو غفاری

او هم با حضرت ختمی مرتبت مصاحبت داشته است و عمرو بن سلیم و جز او از رافع روایت کرده‌اند.

گوید عارم بن فضل، از معتمر بن سلیمان ما را خبر داد که می‌گفته است از پسر حاکم بن عمرو غفاری شنیدم که می‌گفت پدر بزرگم، از گفته ابورافع پسر عمرو غفاری برای من نقل کرد که می‌گفته است * پسر بچه بودم و به درختان خرما سنگ پرتاب می‌کردم - تا خرماهای رسیده بریزد. به پیامبر (ص) شکایت کردند که اینجا پسر بچه‌یی است که بر نخل ما سنگ می‌زند. مرا به حضور پیامبر بردند فرمود: پسر چرا به نخل سنگ می‌زنی؟ گفتم: برای اینکه

بخورم. فرمود: به نخل سنگ مزن و از آنچه زیر درخت فرو ریخته است بخور. گوید آن‌گاه حضرت بر سر پسرک دست کشیده و عرضه داشته است: پروردگارا اشکم او را سیر فرمای. گوید مسلم بن ابراهیم، از سلیمان بن مغیره، از حمید بن هلال، از عبدالله بن صامت از ابوذر غفاری ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) فرمود: «همانا به زودی پس از من گروهی از امتم چنان خواهند بود که قرآن می‌خوانند ولی از گلویشان فراتر نمی‌رود، آنان از دین بیرون می‌روند همان‌گونه که تیر از کمان بیرون می‌جهد و به حلقه دین بر نمی‌گردند، آنان بدترین‌های مردم و نکوهیده خوی‌اند.»

سلیمان بن مغیره در پی این حدیث می‌افزود و گمان بیشتر من این است که دنباله حدیث چنین بود: چهره‌شان نشان ستیز است. عبدالله بن صامت می‌گوید رافع بن عمرو غفاری برادر حکم بن عمرو را دیدم و گفتم: این چه حدیثی است که از ابوذر غفاری شنیدم که چنین و چنان می‌گوید و حدیث را برای او خواندم. رافع گفت: چه چیز این حدیث برای تو شکفت‌انگیز است. من هم آن را از رسول خدا شنیده‌ام.

مجاشع بن مسعود

ابن ثعلبة بن وهیب بن عائد بن ربیعة بن یربوع بن سَمَّال بن عوف بن امرئ القیس بن بهثة بن سلیم.

گوید عبدالله بن محمد بن ابی شیبة، از محمد بن فضیل، از عاصم، از ابو عثمان، از گفته مجاشع بن مسعود ما را خبر داد که می‌گفته است * من و برادرم به حضور رسول خدا رفتیم که با شرط پای‌بندی به هجرت خود با ایشان بیعت کنیم. فرمود: موضوع هجرت سپری شده است. گفتیم: با چه شرط بیعت کنیم؟ فرمود: بر اسلام و جهاد در راه خدا. و ما با ایشان بیعت کردیم. ابو عثمان راوی این سخن می‌گوید، پس از آن برادرش مجالد را دیدم، او گفت برادرم مجاشع به تو راست گفته است.

برادرش، مجالد بن مسعود سلمی

گوید عفان بن مسلم، از یزید بن زُرَیع، از خالد حذاء، از ابو عثمان، از مجاشع بن مسعود ما را

خبر دادند که * به عرض حضرت ختمی مرتبت رسانده است که این مجالد بن مسعود برای بیعت آمده است. لطفاً با او به شرط هجرت بیعت فرمای. رسول خدا فرموده است: «پس از فتح مکه هجرت مطرح نیست ولی با او به شرط اسلام - تسلیم بودن - بیعت می‌کنم».

گوید اسماعیل بن ابراهیم، از یونس، از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است * مجالد بن مسعود اندکی لنگی در پا داشت.

عائذ بن عمرو مُزَنی

حسن بصری گفته است عائذ از اصحاب برگزیده رسول خدا (ص) بوده است.

گوید عمرو بن عاصم کلابی، از همام بن یحیی، از گفته قناده ما را خبر داد که * عائذ بن عمرو جامه خز می‌پوشید.

گوید عثمان بن مسلم، از یزید بن زریع، از خالد حداء، از معاویه بن قُره ما را خبر داد که می‌گفته است * مُحَكَّم^۱ به روزگار زندگانی یاران حضرت ختمی مرتبت قیام کرد. گروهی از یاران آن حضرت با شمشیرهای خود به رویارویی او رفتند که عائذ بن عمرو نیز همراهشان بود.

گوید عثمان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از ثابت ما را خبر داد که می‌گفته است * عائذ بن عمرو وصیت کرد که ابوبرزّه بر جنازه‌اش نماز گزارد. عبیدالله بن زیاد سوار شد که برود و بر او نماز گزارد. چون به خانه عائذ رسید، گفته شد وصیت کرده است که ابوبرزّه بر او نماز گزارد. او مرکوب خود را برای برگشتن برگرداند.^۲

عبدالله بن عمرو مُزَنی

او پدر بکر بن عبدالله است. افتخار مصاحبت پیامبر را داشته است و سپس ساکن بصره شده

۱. مُحَكَّم بن طفیل از سرداران مسلمان کذاب است. به تاریخ الطبری، ج ۳، چاپ محمد ابوالفضل ابراهیم، ص ۲۹۰ مراجعه فرمایید.

۲. مرگ عائذ به روزگار پادشاهی یزید بن معاویه یعنی به سالهای ۶۳-۶۰ بوده است به استدلالنامه، ج ۳، ص ۹۸ مراجعه شود.

است و نسل او در آن شهر هستند.

گوید معاذ بن معاذ عنبری، از حبیب بن شهید، از گفتهٔ بکر پسر عبدالله مزنی ما را خبر داد که می‌گفته است، علقمه بن عبدالله مزنی به من گفت * جسد پدرت را چهارتن از اصحاب رسول خدا غسل دادند. آنان کاری جز این نکردند که آستینهای خود را بالا دادند و دامن پیراهنهای خود را به کمر زدند و چون از غسل او آسوده شدند فقط وضو گرفتند، همان وضویی که برای نماز خود می‌گرفتند.^۱

عبدالله مُزنی

او پدر علقمه بن عبدالله است و همان کسی است که بکر بن عبدالله مزنی از او روایت کرده است و این دو برادر نیستند.

قُرّة بن ایاس بن هلال

ابن رباب^۲ بن عبید بن سواة بن ساربه بن ذبیان بن ثعلبة بن سلیم بن اؤس بن مزینه. او پدر معاویه بن قُرّه است.

گوید یحیی بن عباد، از شعبه، از معاویه پسر قره که خود پدر ایاس بن معاویه است از گفتهٔ پدرش قره ما را خبر داد که می‌گفته است * پستان دامهای شیری را بسته و برای خاندان پیامبر(ص) شیر دوشیده و به حضور آن حضرت برده است و رسول خدا بر سر او دست کشیده و برایش دعا فرموده‌اند.

گوید وکیع بن جراح، از شعبه، از معاویه بن قُرّه، از پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * پیامبر(ص) بر سر او دست کشیده‌اند.

گوید معلی بن اسد، از گفتهٔ محمد بن ابی عیینة مِهلّی ما را خبر داد که می‌گفته است از

۱. در مذهب شیعه غسل دست زدن بر بدن میت واجب است به صفحه ۱۸ از ترجمهٔ مختصر نافع محقق حلی و صفحه ۱۱ جامع عباسی و صفحه ۴۱ الجمل والعقود شیخ طوسی مراجعه شود.

۲. می‌بینید که رباب نام مشترک میان زن و مرد بوده است.

معاویه پسر قره شنیدم که می‌گفت * به روز جنگ ابن عبّیس^۱ قاتل پدرم را کشتم. گوید، قره به سختی کشته شده بود.

برادر قره بن ایاس

محمد بن سعد می‌گوید که نامش را برای ما نگفته‌اند.

گوید عبدالله بن جعفر رقی، از عبیدالله بن عمرو، از عبدالملک بن عمیر، از معاویه بن قره، از گفته عمویش ما را خبر داد که می‌گفته است * همراه پسرکم به حضور حضرت ختمی مرتبت می‌رفتم و کودک را مقابل ایشان می‌نشاندم. گوید: رسول خدا از او پرسید پسرت را دوست می‌داری؟ پاسخ داد: آری بسیار. اندکی بعد پسرک مُرد. پیامبر (ص) از او پرسیدند گویا بر مرگش اندوهگین شدی؟ گفت: آری. رسول خدا فرمود: آیا شاد نمی‌شوی که چون خداوند تو را به بهشت درآورد او را کنار یکی از درهای بهشت ببینی که آن در را برای تو بگشاید؟ گفت: آری که شاد خواهم شد. پیامبر فرمود: به خواست خدا همینگونه خواهد بود.

حَمَلُ بن مالک بن نابغة هذلی

او مسلمان شد و به سرزمین قوم خود برگشت و سپس به بصره کوچ کرد و در محله هذیل خانه ساخت و بعدها خانه‌اش از عمرو بن مهران کاتب شد.

عباس بن مرداس بن ابی عامر

ابن جاریه بن عبد بن عبّس بن رفاعه بن حارث بن بُهثة بن سلیم. او پیش از فتح مکه مسلمان شد و همراه نهصدتن از قوم خود که بر اسبها سوار بودند و نیزه‌ها و زره‌های پاکیزه همراه داشتند تا همراه رسول خدا در فتح مکه شرکت کنند. او پس از شرکت در جنگ به سرزمین

۱. این جنگ به سال ۶۵ هجرت میان خوارج و نیروهای حکومت به فرماندهی ابن عبّس در گرفت. ابن عبّس در آن کشته شد. معلوم می‌شود قره به دست خوارج غافلگیر شده است. به تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۶۱۳ مراجعه فرمایید.

قوم خود برگشت. او در بیابان بصره ساکن بود و فراوان به بصره می آمد و بصری ها از او روایت کرده اند. بازماندگان او هم در همان بیابان بصره زندگی می کنند و گروهی از ایشان هم ساکن بصره شده اند.

جاهمة بن عباس بن مرداس

او مسلمان شد و با پیامبر (ص) مصاحبت داشت و حدیثهایی از او روایت شده است. گوید حجاج بن محمد، از ابن جریج ما را خبر داد که می گفته است محمد بن طلحة بن عبدالله بن عبدالرحمان از پدرش طلحة و او از معاویه پسر جاهمه سلمی ما را خبر داد که می گفته است * جاهمه به حضور پیامبر آمد و گفت: ای رسول خدا می خواهم به جهاد بروم و برای ریزنی پیش تو آمده ام. رسول خدا پرسید: آیا مادر داری؟ گفت: آری. فرمود: پیوسته خدمتگزاری مادر باش که بهشت کنار پای اوست.^۱ بار دوم و سوم همینگونه فرمود و در جاهای دیگر هم چنین فرموده است.

عبدالله بن شخیر بن عوف بن کعب

ابن وقدان بن حریش بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صَعَصَعَة. او پدر مُطَرَف و یزید بن عبدالله است - این هر دو پسر او از محدثان بوده اند. عبدالله بن شخیر از اصحاب پیامبر (ص) است و از آن حضرت روایت کرده و سپس ساکن بصره شده است و فرزندان او در آن شهر باقی هستند.

گوید عفان بن مسلم، از یحیی بن سعید، از حُمَید، از حسن بصری، از مطرف بن عبدالله بن شخیر، از گفته پدرش ما را خبر داد که می گفته است * همراه نمایندگان بنی عامر به حضور پیامبر (ص) رفتیم. فرمود: می خواهید شما را سوار کنم - مرکوب در اختیاران بگذارم؟ گفتیم: ما میان راه شتران سرگشته و بی ساربان پیدا می کنیم. رسول خدا فرمود: گرفتن شتر گمشده مسلمان سوختن در آتش را در پی دارد.

۱. متن عربی «عند رَجُلَها» است. سیوطی ضبط آن را به همان صورت مشهور «تحت اقدام الامهات» آورده است.

گوید مسلم بن ابراهیم، از اسود بن شیبان، از ابوبکر بن ثمامة بن نعمان راسبی، از ابوالعلاء یزید - یعنی پسر عبدالله - ما را خبر داد که می‌گفته است: * پدرم همراه نمایندگان بنی عامر به حضور پیامبر (ص) رفته است. آنان گفته‌اند ای رسول خدا تو سید و سرور مایی و حق نعمت بر ما داری. پیامبر فرمودند: «آرام، آرام، سخن درست بگویند و مبادا که شیطان گستاختن کند. سید خداوند است، سید خداوند است، سید خداوند است».^۱

معاویة بن حنّدة بن معاویة

ابن قُشَیر بن کعب بن ربیعة بن عامر بن صَعَصَعَة.

او از سرزمین خود به حضور پیامبر (ص) آمد و مسلمان شد و با ایشان مصاحبت داشت و مسائلی را پرسید و از رسول خدا حدیثهایی را روایت کرده است. او پدر بزرگ بُهز بن حکیم بن معاویة بن حنّده است.

برادرش، مالک بن حنّدة

ابن معاویة بن قشیر. او هم اسلام آورد و از برادر خود معاویة خواست که همراه او به حضور پیامبر (ص) برود و بگوید همسایگان او مسلمان شده‌اند تا رسول خدا آنان را به پاس او آزاد فرماید.

قبیصة بن مخارق

ابن عبدالله بن شداد بن معاویة بن ابی ربیعة بن نهیک بن هلال بن عامر بن صعصعه. او نیز به حضور پیامبر (ص) رفت و مسلمان شد و حدیثهایی از ایشان روایت کرده است. قبیصة بعدها ساکن بصره شد و امروز - قرن سوم - فرزندان او در بصره ساکن‌اند. از جمله

۱. بزرگواری و تواضع رسول خدا در پیشگاه الهی است، و نباید برداشت ناروای پاره‌بی از فرقه‌ها در این باره مورد اعتنا قرار گیرد که رسول خدا فرموده است: «انا سید ولد آدم بوم‌القیامة و لافخر» به شماره‌های ۲۶۹۲ و ۲۶۹۳ جامع‌الصغیر سیوطی مراجعه فرمایید که منابع آن را هم نوشته‌اند.

نوادگان او محمد بن حرب بن قطن بن قبیصة بن مخارق است. او سرپرستی شرطه جعفر بن سلیمان بن علی هاشمی را در مدینه و سرپرستی شرطه عبدالصمد بن علی در بصره را عهده‌دار بود.

گوید هوده بن خلیفة می‌گفت عوف، از حیان، از قطن بن قبیصة، از گفته پدرش قبیصة برای ما حدیث کرد که می‌گفته است شنیدم * رسول خدا می‌فرمود: «همانا فال‌زدن و سنگ‌ریزه پراندن و از نام و آوای پرندگان و مسیر حرکت آنان فال گرفتن از بت‌پرستی است»^۱.

عیاض بن حَمَاد بن محمد بن سفیان

ابن مجاشع بن دارم بن مالک بن حنظلة بن مالک بن زید منات بن تمیم. پیش از آن‌که مسلمان شود به حضور پیامبر (ص) آمد و ناقه‌بی اصیل همراه خود آورد که به ایشان هدیه دهد. پیامبر پرسید: آیا مسلمان شده‌ای؟ گفت: نه. فرمود: خداوند ما را از پذیرفتن هدیه مشرکان نهی فرموده است.

گوید: عیاض مسلمان شد و پیامبر (ص) هدیه او را پذیرفت. عیاض گفت: ای رسول خدا مردی از قوم من که از من فروتر است دشنام می‌دهد آیا مقابله به‌مثل کنم؟ رسول خدا فرمود: «هر دو کسی که به یکدیگر دشنام می‌دهند دو شیطان دروغگویند».

از او احادیث دیگری هم روایت شده است. او سپس ساکن بصره شد و بصری‌ها از او روایت کرده‌اند.

قیس بن عاصم بن سنان

ابن خالد بن منقر بن عبید از قبیله تمیم است. قیس به روزگار جاهلی باده را حرام کرده بود. او همراه نمایندگان تمیم به حضور پیامبر (ص) آمد و مسلمان شد. پیامبر (ص) فرمود: «این سرور بادیه‌نشینان است». قیس مردی سرور و بخشنده بود.

۱. با توجه به توضیح ابن اثیر در کتاب النهایه ذیل کلمات عیاض و طرق ترجمه شد. در متن عناقه چاپ شده که اشتباه است.

گوید و کعب بن جراح، از گفته سفیان، از اغر منقری، از خلیفه بن حصین، از خود قیس بن عاصم ما را خبر داد که می گفته است: * چون مسلمان شده و به حضور رسول خدا رفته است. آن حضرت او را فرمان داده است که با آب آمیخته با سدر خود را بشوید و غسل کند. گوید خلاد بن یحیی ما را خبر داد و گفت سفیان ثوری ما را گفت که من از گفته مردی شنیده و دانستم که * پیامبر (ص) درباره قیس بن عاصم فرموده است: «این سرور بیابان نشینان است».

گوید عبدالوهاب بن عطاء عجلی، از گفته شعبه، از قتاده، از مطرف، از گفته حکیم پسر قیس ما را خبر داد که گفته است * قیس بن عاصم به هنگام مرگ پسران خود را چنین وصیت کرده است: «ای پسران من! بزرگتر خود را سرور خویش قرار دهید که چون قومی بزرگتر خویش را سرور خود قرار دهند پدر خود را جانشین فراهم آورده اند و اگر کوچکتر را سروری دهند برای آنان در نظر همپایگان زیان بخش و ناپسند است. و بر شما باد به گردآوری مال و درست به کاربردن آن که ثروت مایه جلال و ابهت در نظر گرانمایگان و بی نیازی از فرومایگان است و از چیزی خواستن از مردم سخت پرهیز کنید که این کار باید آخرین چاره سازی باشد - فقط به هنگام ناچاری و درماندگی رواست. و بر من مویه گری مکنید که بر مرگ رسول خدا مویه گری نشد. و مرا جایی به خاک مسپرید که قبیله بکر بن وائل آگاه شوند که به روزگار جاهلی پیوسته با ایشان در ستیز بوده ام».

زبرقان بن بدر بن امرئ القیس

ابن خلف بن بَهْدَلَة بن عوف بن کعب بن سعد بن زید منات بن تمیم. نام اصلی زبرقان، حُصین و شاعری بسیار زیبا بوده است و او را ماه نجد می گفته اند.

زبرقان همراه نمایندگان قبیله بنی تمیم بود که به حضور پیامبر آمدند. زبرقان مسلمان شد و پیامبر (ص) او را به سرپرستی زکات قوم خودش که تیره سعد بن زید منات اند گماشت، و هنگامی که رسول خدا (ص) رحلت فرمود او همچنان بر سر آن کار بود و چون اعراب از دین برگشتند و از پرداخت زکات خودداری کردند زبرقان بر آیین اسلام پایدار ماند و زکات قوم خویش را گرفت و به ابوبکر صدیق رساند. او ساکن سرزمین بنی تمیم در صحرای بصره بود و فراوان به بصره می آمد.

أقرع بن حابس بن عقال

ابن محمد بن سفیان بن مجاشع بن دارم بن مالک بن حنظلة بن مالک بن زید منات بن تمیم، همراه نمایندگان بنی تمیم بود که به حضور پیامبر (ص) آمدند. حنظله مسلمان شد و در سرزمین بنی تمیم در صحرای بصره ساکن بود.

عمرو بن اهتم بن سُمی

ابن سنان بن خالد بن منقر بن عبید بن مقاعس بن عمرو بن کعب بن سعد بن زید منات بن تمیم.

او نیز همراه نمایندگان بنی تمیم بود که به حضور پیامبر (ص) آمدند. عمرو بن اهتم چون از همگان کوچکتر بود کنار بارهای ایشان درنگ می کرد. او که شاعر هم بود مسلمان شد و در سرزمین بنی تمیم در صحرای بصره ساکن بود.

گوید اسماعیل بن عبدالله بن زرارة جرمی، از گفته حماد بن زید، از محمد بن زبیر ما را خبر داد که می گفته است: «حضرت ختمی مرتبت به عمرو بن اهتم فرمود: «درباره زبرقان بن بدر مرا خبر بده». گفت: فرمانش در انجمن او اطاعت می شود و افراد پشت سر خود را نگهداری می کنند. زبرقان که حاضر بود گفت: ای رسول خدا! همانا او به خوبی می داند که بهتر از آنم که گفت ولی او بر من رشک برد. عمرو گفت: تا آن جا که می دانم کم مروت و دست بسته - بی خیر - هستی پدرت احمق و دایی تو فرومایه است. عمرو خطاب به پیامبر گفت: ای رسول خدا نه بار نخست دروغ گفتم و نه بار دوم. من از او راضی بودم به از آنچه می دانستم درباره اش گفتم و چون مرا خشمگین ساخت آنچه را که می دانستم گفتم. پیامبر (ص) فرمود: «بخشی از گفتار سحر و جادوست».

صغصعة بن ناحیه بن عقال

ابن محمد بن سفیان بن مجاشع بن دارم بن مالک بن حنظلة بن مالک بن زید منات بن تمیم.

او به حضور پیامبر آمد و اسلام آورد. فرزدق شاعر از نوادگان اوست، یعنی فرزدق پسر غالب و غالب پسر صعصعه است. صعصعه از رسول خدا (ص) حدیث نقل کرده است. او و فرزندانش ساکن بصره شدند. نسب او را هم بدینگونه در کتاب نسب از گفته هشام بن محمد بن سائب کلبی یافتیم.

صُعَصَعَةُ بن معاویه، عموی فرزدق شاعر

این موضوع را یزید بن هارون در حدیثی که از حسن بصری روایت کرده آورده است. گوید یزید بن هارون ما را خبر داد و گفت جریر بن حازم به ما خبر داد و گفت حسن بصری از گفته خود صعصعه بن معاویه عموی فرزدق^۱ برای ما حدیث کرد که می گفته است: «به حضور پیامبر (ص) رفته است و ایشان برای او این دو آیه را خوانده اند که «هر که هم سنگ موری خرد نیکی کند پاداش آن را ببیند و هر که هم سنگ موری خرد بدی کند ببیند آن را»^۲. صعصعه گفته است: همین مرا بس است و اگر چیزی جز این نشنوم اهمیتی نمی دهم. صعصعه از ابوذر روایت کرده است.

نَمِرُ بن تولب بن اُقَیْش

این اقیش دختر عَکَل بن عبد بن کعب بن عوف بن حارث بن عوف بن وائل بن قیس بن عوف بن عبدمنات است. چون عَکَل را کنیزی از خاندان عوف بن وائل شیر داده به او منسوب شده اند.

نَمِرُ بن تولب شاعر بوده و به حضور پیامبر رفته است و مسلمان شده است و پس از آن به بصره کوچ کرده و آنجا ساکن شده است و پیامبر (ص) برای خاندان ایشان نامه‌یی نوشته است.^۳

۱. فرزدق، شاعر بزرگ قرن اول هجری و درگذشته به سال یکصد و دو است. چند کتاب درباره شرح حال و شعر او نوشته

شده است به زرکلی، الاعلام، ج ۹، ص ۹۶، و ابن قتیبه الشعر والشعراء، ص ۳۸۱ مراجعه فرمایید.

۲. آیه های ۷ و ۸، سوره بقره و نهم - زلزله، ترجمه از تفسیر کشف الاسرار گرفته شد.

۳. برای آگاهی از متن و دیگر منابع این نامه به ترجمه الوثائق، به قلم ابن بنده، ص ۲۳۹ مراجعه فرمایید.

گوید عمرو بن عاصم کلابی در بخشی از حدیث که از گفتهٔ اسماعیل بن علیّه، از گفتهٔ یزید بن عبدالله بن شخیر برای ما نقل می‌کرد ما را خبر داد که می‌گفته است: *مردی از خاندان عکل پیش ما آمد و همراهش نامه‌یی از رسول خدا بود که بر روی قطعه چرمی برای ایشان نوشته شده بود و عنوان آن چنین بود: از محمد رسول خدا به خاندان زهیر بن اقیس. گوید: مردی که نامه را آورد نمر بن تولب شاعر بود و خاندان زهیر بن اقیس تیره‌یی از قبیلهٔ عکل است.

عثمان بن ابی عاص

ابن بشر بن عبد دُهمان بن عبدالله بن همام بن یسار بن مالک بن خُطَیْط بن جُشَم از قبیلهٔ ثقیف است.

عثمان بن ابی عاص همراه نمایندگان قبیلهٔ ثقیف بود که در مدینه به حضور پیامبر (ص) رسیدند و مسلمان شدند و آن حضرت در موضوعی که میان ایشان بود داوری فرمود. گوید: عثمان بن ابی عاص از اشخاص کوچک ایشان بود و پیش از آن که نمایندگان به حضور پیامبر بیایند او به حضور ایشان آمد و مسلمان شد و از آن حضرت خواست که برای او قرآن بخوانند. عثمان بن ابی عاص سپس به اُبی بن کعب پیوست و اُبی برای او قرآن می‌خواند و او را آموزش می‌داد.

هنگامی که نمایندگان ثقیف آهنگ بازگشتن به طایف کردند به پیامبر (ص) گفتند کسی را به امیری بر ما بگمار، رسول خدا عثمان بن ابی عاص را به امیری برایشان گماشت و فرمود: او زیرک است و بخش عمده‌یی از قرآن را هم فرا گرفته است. آنان گفتند: کسی را که رسول خدا بر ما امیر فرموده است تغییر نخواهیم داد. عثمان همراه آنان به طائف برگشت و پیشنهادی ایشان را عهده‌دار شد و به آنان قرآن می‌آموخت.

به روزگار عمر بن خطاب که بصره به صورت شهر درآمد و گروهی از مسلمانان آن جا ساکن شدند، عمر خواست مردی خردمند و پایدار و با کفایت را به حکومت آن شهر بگمارد. به او گفته شد بر تو باد که عثمان بن ابی عاص را برگزینی. گفت: او امیری است که پیامبر او را به امیری گماشته است و من او را از آن کار برکنار نمی‌سازم. گفتند: برای او بنویس که جانشینی بر طائف بگمارد و پیش تو آید. عمر گفت: آری این کار را انجام

خواهم داد. عمر در این باره برای او نامه نوشت. عثمان برادر خود حکم بن ابی عاص ثقفی را بر طائف گماشت و خود پیش عمر آمد و عمر او را به بصره گسیل داشت. او در بصره خانه‌یی ساخت و اموالی آن‌جا فراهم آورد و جوی بزرگ عثمان را که منسوب به اوست کنار اُبله و زمینهای آن سرزمین کند و آن سرزمین را مشروب کرد. تا امروز - ربع اول قرن سوم - فرزندان او در بصره باقی هستند و به شرف رسیده‌اند و حاصل غلات و اموال آنان فراوان و شمارشان بسیار و بازماندگانی پسندیده‌اند. گوید محمد بن عبید طنافسی، از گفته عمر و بن عثمان، از موسی بن طلحه ما را خبر داد که می‌گفته است: * رسول خدا (ص) عثمان بن ابی عاص را به طائف روانه کرد و او را فرمود: با مردم چنان نماز گزار که ناتوان تر ایشان نماز می‌گزارد و مؤذن تو مزدی نگیرد. گوید موسی بن اسماعیل، از گفته ابو هلال، از قتاده، از مطرف ما را خبر داد که * کنیه عثمان بن ابی عاص، ابو عبدالله بوده است.

برادرش، حکم بن ابی عاص ثقفی

ما داستان او را ضمن داستان برادرش گفتیم. به ما خبر نرسیده که او همراه نمایندگان ثقیف بوده باشد. فرزندان حکم هم از اشراف هستند و از جمله ایشان یزید بن حکم بن ابی عاص شاعر است.

برادر آن دو، حفص بن ابی عاص

او شاعر و برادر عثمان بن ابی عاص بوده است. به ما خبر نرسیده که او حضرت ختمی مرتبت را دیده یا با ایشان مصاحبت داشته باشد. ما خواستیم خبر او را با برادرانش بنویسیم و امر او را روشن سازیم. از فرزندان و فرزندان او هم از اشراف بصره بوده‌اند. از حفص روایت شده است و حسن بصری از او گاهی روایت کرده است.

مالک بن عمرو عقیلی قشیری

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از علی بن زید، از زرارة بن اوفی، از مالک بن عمرو قشیری ما را خبر داد که می‌گفته است از پیامبر (ص) شنیدم می‌فرمود: * «هر کس بردهٔ مسلمانی را از بردگی آزاد کند مایهٔ آزاد شدن خود از آتش فراهم آورده است - همین کار فدیة او از آتش است. هر استخوانی از استخوانهای آزاد شده در برابر استخوانی از استخوانهای او^۱، و هر کس یکی از والدین خود را درک کند و چنان رفتار نکند که گناهانش همه آمرزیده شود خدای او را از رحمت خود دور دارد. و هر کس کودک مسلمانی را که از پدر و مادر مسلمانی یتیم مانده از لحاظ خوراک و آشامیدنی به خود پیوند دهد تا خداوند آن یتیم را بی‌نیاز گرداند بهشت برای او واجب می‌شود».

أسود بن سریع بن حمیری بن عبادة

ابن نزال بن مرة. یکی از افراد خاندان سعد بن زید منات بن تمیم و داستان‌سرا بوده است. گوید اسماعیل بن ابراهیم اسدی، از یونس، از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است که اسود بن سریع می‌گفت: * «به حضور پیامبر (ص) رفتم و همراه ایشان در جنگ شرکت کردم.

گوید مسلم بن ابراهیم، از گفتهٔ سری بن یحیی ما را خبر داد که می‌گفته است از حسن بصری شنیدم که دربارهٔ اسود بن سریع سخن می‌گفت و اظهار داشت که: * «اسود نخستین کسی بود که در این مسجد - یعنی مسجد بزرگ بصره - به نقل اخبار و داستان‌سرایی پرداخت و می‌گفت همراه رسول خدا در چهار جنگ شرکت کردم.

گوید عمرو بن عاصم کلابی، از گفتهٔ ابواشعث، از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است: * «اسود بن سریع شاعر بوده و به حضرت ختمی مرتبت گفته است اجازه می‌فرمایی ستایشهایی را که با آن پروردگارم را ستوده‌ام به عرض برسانم؟ و رسول خدا

۱. این بخش از این حدیث با تفاوت لفظی اندکی در صحیح بخاری و ترمذی آمده است به شماره ۸۴۷۷ جامع‌الصغیر سیوطی مراجعه فرمایید.

فرموده است: «همانا که پروردگار تو ستایش را دوست می‌دارد»، یا فرموده است: «ستایش هیچ چیز دوست‌داشتنی‌تر از ستایش خدا نیست»
 گوید اسماعیل بن ابراهیم، از یونس، از حسن بصری ما را خبر داد که می‌گفته است
 * اسود در انتهای این مسجد موعظه می‌کرد.

تَلَب بن زید بن عبدالله بن عمرو

ابن عُمیره عنبری از قبیله تمیم است. او حدیثهایی درباره آزادساختن بردگان و بردگی و جز آن از پیامبر (ص) روایت کرده است.
 گوید موسی بن اسماعیل، از غالب بن حجره عنبری، از گفته هلقام بن تلب ما را خبر داد که تلب می‌گفته است * به حضور پیامبر (ص) رفتم و گفتم: ای رسول خدا! برای من استغفار فرماید. فرمود: «هرگاه برای تو اجازه داده شود» یا باشد تا هنگامی که برای تو اجازه داده شود. گوید: روزگاری بر این گذشت، پیامبر (ص) او را فرا خواند و دست بر چهره‌اش کشید و سه بار فرمود: پروردگارا تلب را بیمارز و بر او رحمت فرمای.
 تلب همراه نمایندگان بنی تمیم بود، همانها که پیامبر (ص) را از پشت در حجره‌ها صدا می‌زدند.^۱ او از پیامبر (ص) حدیثهایی با این اسناد و جز آن روایت کرده است.

قتاده بن ملحان سدوسی

گوید عفان بن مسلم، از همام، از گفته انس بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است * عبدالملک پسر قتاده، از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است * رسول خدا (ص) به ایشان فرمان داده است ایام البیض را روزه بگیرند که همچون روزه دهر خواهد بود.^۲
 سلیمان پدر داود طیالسی هم، از همام، از انس، از قتاده از پدرش!؟ همینگونه ما را

۱. این گروه در قرآن نکوهش شده‌اند و بیشترشان به نابخردی وصف شده‌اند. برای آگاهی بیشتر به آیه ۴ سوره چهل و نهم، حجرات، به عموم تفاسیر از جمله تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۱۰، ص ۴۵، مراجعه فرمایند.
 ۲. یعنی روزهای سیزده و چهارده و پانزده که چون شبهای آن هم روشن و ماه تمام شب را آشکار است به ایام البیض معروف است و به لسان العرب، ج ۷، ص ۲۴ مراجعه شود.

خبر داد و مانند حدیث عفان را ذکر کرد.

گوید همچنین سلیمان پدر داود طیالسی، از شعبه، از انس بن سیرین ما را خبر داد که می‌گفته است شنیدم عبدالملک بن منهال از گفته پدرش ما را خبر داد که * پیامبر (ص) او را به روزه گرفتن ایام البیض هر ماه سفارش کرده و فرموده است همچون روزه دهر خواهد بود.

محمد بن سعد می‌گوید گویا این هر سه حدیث یکی است. ولی سلیمان طیالسی در اسناد هر دو حدیث گرفتار درهم آمیختگی اسناد شده است و صورت صحیح حدیث همان است که عفان بن مسلم نقل کرده است.

سُلیم بن جابر هُجَیْمی

کنیه‌اش ابو جُرَیّ بوده است. برخی هم نام او را جابر و نام پدرش را سُلَیْم هُجَیْمی گفته‌اند، و ما صحیح آن را نوشته‌ایم.

گوید یزید بن هارون ما را خبر داد و گفت زیاد بن ابی زیاد، از گفته محمد بن سیرین ما را خبر داد که * سُلَیْم بن جابر هُجَیْمی می‌گفته است همراه گروهی از قوم خود به حضور رسول خدا (ص) رفتیم.

گوید عبدالملک بن عمرو عقدی و حماد بن مسعده هر دو، از گفته قره بن خالد، از قره بن موسی هجیمی، از سلیم بن جابر ما را خبر دادند که می‌گفته است * به حضور پیامبر (ص) رسیدم که نشسته بود و چادری بر خود پیچیده بود. حماد بن مسعده در حدیث خود افزوده است که قره بن موسی کنیه ابوهیثم داشته است.

گوید عفان بن مسلم، از حماد بن سلمه، از یونس بن عبید، از عبیده هجیمی، از ابوتمیمه هجیمی، از جابر بن سُلَیْم هجیمی^۱ ما را خبر داد که می‌گفته است * به حضور پیامبر (ص) رفتم، حُلّه‌یی بر خود پیچیده بود که ریشه‌های آن روی پاهایش بود. من که کسی را نمی‌شناختم - پرسیدم کدامیک از شما رسول خدا هستید؟ کدامیک شما محمد است؟ آن حضرت با دست خویش به خود اشاره کرد. من گفتم: ای رسول خدا من مردی

۱. با آنکه گفت سلیم بن جابر صحیح است ولی در هر دو چاپ بریل و بیروت هم‌بگونه است. شاید اشتباه چاپی باشد، شاید هم این راوی او را بدبگونه می‌شناخته است.

صحرائشین هستم و بی ادبی آنان در من هم هست. مرا اندرزی بده. فرمود: «چیزی از کار خوب و پسندیده را کوچک شمار.»

مالک بن خُوَیْرَثُ لیشی

کنیه اش ابو سلیمان بوده است.

گوید سلیمان بن حرب، از حماد بن زید، از ایوب، از ابوقلابه، از خود مالک بن خُوَیْرَثُ ما را خبر داد که می گفته است * ما که گروهی از جوانان بودیم به حضور پیامبر (ص) رفتیم و حدود بیست شبانه روز آن جا بودیم. او که سخت مهربان بود، فرمود: «چه خوب است به سرزمین خود بروید و احکام را به مردم خود بیاموزید و آنان را به اجرای آن فرمان دهید، به ویژه به آنان دستور دهید همینکه وقت نماز فرا رسید نماز بگذارند.»

أَسَامَةُ بْنُ عُمَيْرٍ هُدَلِي

او پدر ابوالملیح هُدَلِي است که ایوب و جز او از او روایت کرده اند.

گوید یزید بن هارون، از سعید بن زُرَبِي، از ابوالملیح، از پدرش ما را خبر داد که می گفته است * در جنگ حنین همراه رسول خدا بوده است و باران تند می آمده است. حضرت ختمی مرتبت به کسی فرمان داده اند جار بزنند نماز را کنار خیمه ها و پناهگاهها بگذارند.

عَرْفَجَةُ بْنُ أَسْعَدِ بْنِ كَرِبٍ عَطَارِدِي

از قبیله تمیم است.

گوید عمرو بن عاصم کلابی، از ابوالاشهَبُثُ ما را خبر داد که می گفته است عبدالرحمان بن طَرْفَةَ بن عَرْفَجَةَ برای ما نقل کرد که * پدر بزرگش عرفجه بن اسعد در

جنگ کلاب^۱ بینی خود را از دست داد - بینی او بریده و قطع شد. او برای خود بینی مصنوعی از نقره ساخت ولی بوی ناک شد و چون این موضوع را به پیامبر (ص) گفت، رسول خدا به او فرمود که بینی مصنوعی خود را از طلا بسازد.

ابوالاشعث در پی این خبر افزوده است که عبدالرحمان پدر بزرگ خود عَرَفَجَة بن اسعد را دیده بود.

آنس بن مالک

او مردی از خاندان عبدالله بن کعب و از تیره بنی حریش از عشیره عامر بن صعصعه است. گوید وکیع بن جراح و عفان بن مسلم هر دو از ابو هلال راسبی، از عبدالله بن سواد، از انس بن مالک که مردی از خاندان عبدالله بن کعب بوده است ما را خبر دادند که می‌گفته است * سواران رسول خدا بر ما هجوم آوردند. من به حضور رسول خدا که در حال خوردن چاشت بود رفتم. فرمود: «نزدیک بیا و بخور». گفتم: من روزه‌ام. فرمود: «بنشین تا در باره روزه یا روزه گرفتن برای تو بگویم». عفان بن مسلم در حدیث خود می‌گوید پیامبر (ص) فرمودند: درباره نماز و روزه، - دنباله کلام رسول خدا چنین است - همانا خداوند از مسافر و زن باردار و زن شیرده روزه یا روزه گرفتن را برداشته است.

انس می‌گفته است به خدا سوگند که پیامبر (ص) هر دو کلمه روزه و روزه گرفتن یا یکی از آن دو را فرمود، وای بر من چه اندوهی! ای کاش از خوراک رسول خدا خورده بودم. عفان در حدیث خود افزوده است که تمام این سخنان را برای ما نقل کرد یا تا آخر آن را نقل کرد.

کَهْمَسِ هِلَالِی

گوید موسی بن اسماعیل، از گفته حماد بن یزید بن مسلم، از معاویه بن قُرّة، از گفته خود کهمَسِ هِلَالِی ما را خبر داد که می‌گفته است * مسلمان شدم و به حضور پیامبر (ص) رفتم و

۱. جنگ کلاب از جنگهایی است که میان سپاه خسرو پرویز و اعراب قبیله تمیم اتفاق افتاده است. برای آگاهی بیشتر به ایام العرب، ج ۱، ص ۱۲۴ مراجعه فرمایید.

چون به محضرش رسیدم مسلمان شدن خود را به اطلاع ایشان رساندم و سپس برگشتم و یک سال درنگ کردم و دوباره به حضور آن حضرت رفتم. نگاهی به من کرد و سپس چشم بر زمین دوخت. گفتم: ای رسول خدا گویا می خواهید مرا به یاد آورید؟ فرمود: آری تو کیستی؟ گفتم: کهمس هلالی هستم که سال گذشته به حضور آمدم و اینک به راستی نزار شده‌ام و شکم من به پشتم چسبیده است. رسول خدا پرسید چه چیزی تو را به این حال که می بینم انداخته است؟ گفتم: پس از آمدن به حضور شما هیچ روزی روزه نگشادم و هیچ شبی را به تمام نخواهیدم فرمود: چه کسی تو را فرمان داده است که اینگونه خود را شکنجه دهی؟ ماه رمضان را روزه بگیر و در هر ماه یک روز روزه بگیر. گفتم: ای رسول خدا برای من بیفزای. فرمود: دو روز. گفتم: ای رسول خدا من در خود توان می بینم. فرمود: «سه روز از هر ماه».

ماعز بگائی

گوید موسی بن اسماعیل ما را خبر داد و گفت از جعد بن عبدالرحمان شنیدم می گفت عبدالله پسر ماعز برای او گفته است که: * ماعز به حضور پیامبر رفته است و از سوی آن حضرت برای او نامه‌یی نوشته شده است که ماعز بگائی آخرین فرد قوم خویش است که مسلمان شده است و هیچ کس جز خودش بر او ستم نخواهد کرد و با این شرط با او بیعت کرد.^۱

قره بن دُعموص نُمیری

گوید سلیمان حرب، از گفته جریر بن حازم ما را خبر داد که می گفته است: * در جایی ایوب را که عربی صحرائشین و پشیمنه پوش بود دیدم. ایوب هنگامی که شنید مردم حدیث نقل می کنند، چنین گفت: صاحب و سالار من قره بن دُعموص برای من حدیث کرد و گفت به مدینه رفتم پیامبر (ص) را در حالی دیدم که یارانش گرد او بودند. خواستم نزدیک بروم نتوانستم. صدای خود را بلند کردم و گفتم: ای رسول خدا برای غلام نُمیری آمرزش خواهی

۱. این نامه به شماره ۲۱۸ در الوثائق هم آمده است.

فرمای. پیامبر فرمود: خدایت پیامرزد.

گوید: رسول خدا(ص) ضحاک را برای جمع آوری زکات گسیل فرمود و او شتر بسیاری با خود آورد، که همه شتران برگزیده و خوب بود. پیامبر به او فرمود: «پیش قبیله‌های هلال بن عامر و نمیر بن عامر و عامر بن ربیع رفتی و بیشترین و گزیده‌ترین شتران ایشان را گرفتی». ضحاک گفت: ای رسول خدا! چون شنیدم سخن از جنگ می‌گویی دوست داشتم شتر بسیاری به حضورت آوردم که خود سوار شوی و یارانت را بر آن سوار کنی. پیامبر(ص) فرمود: «همانا چیزی را که در نظر من دوست داشتی تر از آنچه آورده‌ای می‌باشد رها کردی، برو این اموالشان را بر آنان برگردان و زکات ایشان را از فزونی اموالشان و دامهای متوسط ایشان بگیر».

خُشخاش بن حارث عَنبَری

گوید هُشَیم ما را خبر داد و گفت یونس از حصین بن ابی حُرّ، از خشخاش عنبری ما را خبر داد که می‌گفته است * همراه یکی از پسرانم به حضور پیامبر(ص) رفتم. فرمود: پسر تو است؟ گفتم: آری. فرمود: نه او بر تو ستم روا دارد و نه تو بر او ستم روا دار.

أَحْمَر بن جَزء سدوسی

گوید عفان بن مسلم و یعقوب بن اسحاق حَضْرَمی و مسلم بن ابراهیم هر سه گفتند، عباد بن راشد پدر عبدالله بن عباد، از گفتهٔ احمر صحابی رسول خدا(ص) برای ما حدیث کرد که می‌گفته است * هنگامی که رسول خدا به سجده می‌رفت و از شدت گریستن دستهایش چنان می‌لرزید که از پهلوهایش فاصله می‌گرفت، بر حال ایشان رقت می‌کردیم.

سواده بن ربیع جَرْمی

گوید مسلم بن ابراهیم ما را خبر داد و گفت عبدالله بن یزید خثعمی، از سلم بن عبدالرحمان جَرْمی، از گفتهٔ خود سواده بن ربیع جرمی برای ما حدیث کرد که می‌گفته است * همراه

مادرم به حضور پیامبر (ص) رفتم. دستور فرمود چند گوسپند در اختیار ما نهاده شد و به مادرم فرمود: «به پسرانت دستور بده ناخنهای خود را بگیرند که پستان گوسپندها را به درد نیاورد و زخمی نکند و به آنان بگو خوراک بره‌ها را خوب و پسندیده بدهند».

عُلاَثَةُ بِنِ شَجَارِ سَلَيْطِي

از قبیلهٔ تمیم است. حسن بصری از او روایت می‌کند که از پیامبر (ص) شنیده است که می‌فرماید: «مسلمان برادر مسلمان است» و عُلاَثَةُ می‌گفته است به حضور پیامبر (ص) رسیدم و آن حضرت میان گروهی از مردم بود.

عقبه بن مالک لیشی

گوید عمرو بن عاصم ما را خبر داد و گفت سلیمان بن مغیره، از گفتهٔ حُمَید بن هلال برای ما حدیث کرد که می‌گفته است * ابوالعالیه پیش من و دوستم آمد و گفت شما که از من بسیار جوان‌تر و شنواتر برای شنیدن حدیث هستید با من بیایید. گوید: ابوالعالیه به راه افتاد و ما را پیش سراج‌ها برد. نصر بن عاصم لیشی آن‌جا بود. ابوالعالیه به او گفت: حدیث خود را برای این دو بگو. گوید نصر بن عاصم گفت: عقبه بن مالک لیشی برای ما چنین گفت - نصر بن عاصم و عقبه هر دو از یک خاندان قبیله بودند - رسول خدا (ص) گروهی را به مأموریت جنگی گسیل فرمود. آنان بر قومی هجوم بردند. یکی از آن قوم حمله آورد و مردی از مسلمانان که شمشیر کشیده در دست داشت بر او حمله و او را تعقیب کرد. آن کس که حمله کرده بود گفت من مسلمانم ولی آن مرد به سخن او اعتنا نکرد و شمشیر زد و او را کشت. چون این خبر به اطلاع رسول خدا (ص) رسید سخن درشتی نسبت به قاتل فرمود که به آگاهی قاتل رسید.

گوید روزی ضمن سخنرانی رسول خدا (ص) قاتل گفت: ای رسول خدا آن شخص آن سخن را که مسلمان است فقط برای رهایی از کشته‌شدن گفت. پیامبر (ص) از او و مردمی که کنار او بودند روی برگرداند و به سخنرانی خود ادامه داد. آن مرد دوباره سخن خود را گفت و با سوگند تأکید کرد که ای رسول خدا! به خدا سوگند که او آن سخن را فقط برای

رهایی از کشته شدن گفت. پیامبر (ص) همچنان از او و مردمی که کنارش بودند روی برگرداند و به خطبه خویش ادامه داد. قاتل شکیبایی نکرد و برای بار سوم سخن خود را تکرار کرد و گفت: ای رسول خدا! به خدا سوگند که آن سخن را فقط برای رهایی از کشته شدن گفت. گوید، در این هنگام رسول خدا که نشان ناراحتی بر چهره اش آشکار بود روی به قاتل کرد و فرمود: «خداوند از هر کس که مؤمنی را بکشد پیش من اظهار نفرت فرموده است» و این سخن را سه بار تکرار فرمود.^۱

خزیمه بن جزء اسدی

گوید محمد بن عمر واقدی، از حازم بن حسین بصری ما را خبر داد که می گفته است ابوامیه عبدالکریم، از گفته حبان بن جزء، از گفته برادرش خزیمه بن جزء برای ما حدیث کرد که می گفته است: * از پیامبر (ص) درباره خوردن گوشت روباه پرسیدم. فرمود: آخر چه کسی گوشت روباه را می خورد؟ سپس درباره گوشت گرگ پرسیدم. فرمود: کسی که اندک خیری در او باشد گوشت گرگ می خورد! درباره گوشت کفتار پرسیدم. فرمود: آخر چه کسی کفتار می خورد؟

گوید همین عبدالکریم، از گفته حبان، از خزیمه روایت می کند که گفته است: * از پیامبر (ص) درباره سوسمار پرسیدم، فرمود: من نمی خورم و آن را حرام هم نمی کنم.

سمره بن جندب بن هلال

ابن جریر بن مَرَّة بن حزن بن عمرو بن جابر بن خُشَین بن لَای بن عُصیم بن شَمخ بن فزاره. افتخار مصاحبت با پیامبر را داشته و همراه ایشان در جنگ شرکت کرده و پیمانی میان انصار داشته است. مادرش همسر مری بن سنان عموی ابوسعید خدری بوده است. روایت کرده اند که سمره از کسانی است که در جنگ احد شرکت داشته است. او بعدها به بصره آمد و آنجا برای خود زمینی را مشخص ساخت. سپس به کوفه رفت و آنجا در

۱. این حدیث را از همین عقبه بن مالک، احمد بن حنبل در مسند و نسایی در سنن و حاکم در مستدرک آورده اند به بابرگ حدیث شماره ۱۶۵۹ جامع الصغیر سیوطی مراجعه فرمایند.

محلّه بنی اسد در کنار شهر خانه‌هایی خرید و بازسازی کرد و آنجا ساکن شد و در کوفه درگذشت و او را نسل و بازماندگانی است. او از پیامبر (ص) حدیثهای بسیاری نقل کرده است و هرگاه زیاد بن ابیه از بصره به کوفه می‌آمده است او را به حکومت بصره می‌گماشته است.^۱

گوید وهب بن جریر بن حازم، از گفته پدرش ما را خبر داد که می‌گفته است از ابویزید مدنی شنیدم می‌گفت: * هنگامی که سمره بن جندب به بیماری مرگ خود بیمار شد گرفتار لرز و سرمای سختی شد. برایش آتش افروختند. پیش رو و پشت سرش و بر سمت راست و چپ او منقل آتش نهادند و سودی نبخشید و می‌گفت با سرمای درونم چه کنم و بر همان حال مُرد.

حزْمَلَةُ عَنبَرِيّ

گوید عبدالملک بن عمر و ابو عامر عقدی ما را خبر دادند و گفتند قره بن خالد، از گفته ضرغامه بن عُلْبِيَّة بن حرمله، از قول پدرش، از پدر بزرگش ما را حدیث کرد که می‌گفته است: * به حضور پیامبر (ص) رفتم و نماز صبح را با ایشان گزاردم. پس از اینکه نماز تمام شد به چهره‌های مردم نگریستم - از کمی روشنی - نمی‌توانستم تشخیص دهم. و چون هنگام کوچیدنم فرا رسید گفتم: ای رسول خدا مرا نصیحت فرمای. فرمود: «بر تو باد به بیم از خداوند و چون از پیش قومی برخاستی و چیزهایی از آنان درباره خود شنیدی که تو را خشنود ساخت آن کارها را انجام بده و هرگاه شنیدی چیزهایی می‌گویند که خوش نمی‌داری آن را رها کن».

نُبَيْشَةُ هُدَلِيّ

به او نبیشه الخیر هم می‌گفته‌اند.

۱. سمره از محدثان معامله‌گر و درمانده و از درخیمان زیاد بن ابیه و معاویه و از متحرکان از علی علیه‌السلام و جعل‌کننده حدیث در نکویش آن حضرت بوده است. مناسب است برای آگاهی بیشتر به جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ج ۲، صص ۲۴۰ و ۲۴۵-۱ ضمن شرح خطبه ۵۶ و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۳۶ مراجعه فرمایید. طبری می‌نویسد سمره هشت هزارتن از مردم را کشت.

گوید عفان بن مسلم، از مُعلی بن راشد هذلی ما را خبر داد و گفت مادر بزرگم ام عاصم، از گفته مردی، از هذیل که او را نُبِیْشَةُ الْخَیْرِ می گفتند برایم چنین گفت که: * نبیسه پیش ما آمد و ما سرگرم غذا خوردن در کاسه‌یی بودیم، به ما گفت: پیامبر (ص) برای ما فرمود هر کس در کاسه‌یی غذا بخورد و سپس کاسه را با انگشت یا زبان خود پاک کند برای او آمرزش خواهی می‌کنم.

گوید عارم بن فضل هم ما را خبر داد که ابوالیمان نبّال - تیر تراش - برای ما از گفته مادر بزرگش حدیث کرد که می‌گفته است: * نبیسه پیش ما آمد و دنباله حدیث را مانند حدیث عفان نقل کرد.

محمد بن سعد می‌گوید: من ابوالیمان را کسی جز معلی بن راشد هذلی نمی‌دانم - یعنی ابوالیمان کنیه او بوده است.

طلحة بن عبدالله نضری

او فردی از خاندان لیث قبیله کنانه است. برخی هم نام پدرش را عمرو گفته‌اند. او از اهل صفه بوده است.

مسلمه بن علقمه که پدر محمد بن مسلمه ما زنی است، از داود بن ابی هند، از ابو حرب بن ابی اسود، از گفته خود طلحه لیشی حدیث می‌کند که از اصحاب پیامبر بوده و می‌گفته است: * به مدینه آمدم و چون خانه نداشتم در صفه مسجد ساکن شدم.

عداء بن خالد بن هوذة بن خالد

ابن ربیعه بن عمرو بن عامر بن ربیعه بن صعصعه.

او به حضور پیامبر (ص) آمد و آن حضرت آبهایی را که در سرزمین خاندان عمرو بن عامر بود در اختیار او قرار داد.

گوید منهال بن بحر پدر سلمه قشیری، از عبدالمجید بن ابی یزید ما را خبر داد که

می گفته است: «به روزگار حکمرانی یزید بن مُهَلَب^۱ همراه حجر بن ابی نصر به مکه رفتیم از کنار آبی به نام رُخَیخ گذر کردیم، به ما گفتند این جا مردی زندگی می کند که رسول خدا را دیده است. پیش او رفتیم پیری فرتوت بود. پرسیدیم تو رسول خدا را دیده ای؟ گفت: آری و برای من سند و اگذاری این آب را نوشته اند. او برای ما قطعه پوستی در آورد که فرمان رسول خدا بر آن نوشته بود. گفتیم: نام تو چیست؟ گفت: عداء بن خالد^۲. گفتیم: از رسول خدا چه شنیده ای؟ گفت: به روز عرفه زیر نافه رسول خدا (ص) بودم. نافه به آرامی دندان برهم می سایید و نشخوار می کرد. رسول خدا فرمود: ای مردم امروز چه روزی و این ماه چه ماهی و این شهر چه شهری است؟ گفتیم: خدا و رسول خدا داناترند. فرمود: مگر امروز روز حرام و این ماه ماه حرام و این شهر شهر حرام نیست؟ باز هم گفتیم: خدا و رسولش داناترند. فرمود: همانا اموال و خونهای شما و آبروهای شما بر یکدیگر حرام است چون حرمت این روز و این ماه و این سرزمین شما، تا روزی که خدای خود را دیدار کنید، پروردگارا آیا تبلیغ کردم؟ بارخدا یا گواه باش.

گوید عثمان بن عمر، از گفته عبدالمجید پدر عمرو ما را خبر داد که می گفته است: «به رُخَیخ رفتیم و پیش مردی از خاندان عامر بن ربیع به نام عداء بن خالد بن هوذَه رفتیم. سلامش دادیم پاسخ داد و گفت: همراه رسول خدا در حجة الوداع حج گزاردم. روز عرفه آن حضرت را دیدم که بر روی شتر خویش در حالی که هر دو پایش در رکاب بود ایستاده و فریاد می زند و می گوید: «هان بدانید! که خونها و اموال شما بر یکدیگر حرام و محترم است همچون حرمت این روز و این شهر و این ماه شما تا روزی که حضرت کردگار را دیدار کنید، آیا ابلاغ کردم، آیا ابلاغ کردم، آیا ابلاغ کردم؟» مردم گفتند: آری. سه بار فرمود: «بارخدا یا گواه باش.»

گوید یحیی بن راشد ما را خبر داد و گفت عباد بن لیث یشکری، از عبدالمجید بن وهب، از عداء بن خالد بن هوذَه برای ما حدیث کرد و گفت: «نامه یی را برای من بیرون آورد و گفت: این را پیامبر (ص) برای من نوشته اند و در آن نامه چنین نبشته بود: «بسم الله

۱. یزید بن مهلب بن ابی صفره ازدی در گذشته به سال ۱۰۲ هجری است و در سال ۹۶ از سوی سلیمان بن عبدالملک به حکومت بصره گماشته شد. به الاعلام، ج ۱۹، ص ۲۴۶ و ص ۶۳ معجم الانساب، ص ۶۳ مراجعه فرمایید.

۲. این نامه و نامه دیگری که در پایان شرح حال عداء آمده است به شماره های ۲۲۳ و ۲۲۴ در ترجمه الوثائق به قلم این بنده نقل شده است.

الرحمن الرحیم، این سند خریدی است که عدا بن خالد بن هوذہ از محمد رسول خدا برده یا کنیزی را خریده است که نه بیمار است و نه فتنه‌انگیز و نه از آنان است که خرید و فروش آنان ناروا باشد، معاملهٔ مسلمانی با مسلمان دیگر».

اعشی بنی مازن

از قبیلهٔ تمیم است.

گوید ابراهیم بن محمد بن عرعرة بن برند قرشی، از ابو معشر یوسف بن یزید که همان پدر معشر براء است ما را خبر داد که می‌گفته است طیسلة مازنی برای من، از گفته پدرش و دیگر افراد قبیله، از گفتهٔ خود اعشی بنی مازن نقل کرد که می‌گفته است: * به حضور رسول خدا رفتم و چنین گفتم:

«ای مالک مردم و ای سرور عرب! من با زنی خیانت پیشه از خیانت‌پیشگان ازدواج کردم، در ماه رجب برای فراهم آوردن خوراک او بیرون رفتم او در نبودن من با جنگ و نزاع گریخته است و آنان بدترین چیره‌شونده‌اند بر هر کس که چیره شوند».^۱

گوید: رسول خدا (ص) شروع به گفتن و تکرار کردن مصراع آخر کردند.^۲

گوید احمد بن محمد بن انس ما را خبر داد و گفت ابو حفص عمرو بن علی صیرفی ما را خبر داد و گفت عبید بن عبدالرحمان بن عبید حنفی، از جنید بن امین بن ذروة بن نضلة بن طریف بن بھصل جرمازی، از پدرش نضله برای ما حدیث کرد که: * مردی از ایشان معروف به اعشی که نام اصلی او عبدالله بن اعور بود زنی داشت به نام معاذه که از همان قبیله

۱. یا مالک الناس و دیان العرب ائی تزوجت ذریة من الذرب

ذہبت ابعیها الطعام فی رجب فخلفتنی بنزاع و حرب

وہن شرّ غالب لمن غلب

۲. نام اصلی و نام پدر اعشی که عبدالله پسر اعمور است در روایت بعدی آمده است. در روایت نخست اشعار دارای سکنه و به ویژه مصراع دوم صحیح ضبط شده است و انگهی کلمه حرب که گریز و فرار است به صورت حرب که به معنی جنگ و خشم است آمده است هر چند از لحاظ معنی می‌توان نزدیک به یکدیگر معنی کرد.

روایت دوم طبقات در استیعاب ابن عبدالبر و اصابة ابن حجر و اسدالغایه ابن الیر نیز آمده است. ابن منظور هم در لسان العرب ذیل کلمه «ذرب» این اشعار اعشی را نقل کرده است و باید توجه داشت که این شخص غیر از اعشی همدان و اعشی قیس و اعشی بنی تغلب است. در پاره‌یی از منابع نام پدر اعشی رؤبه ضبط شده است. ابن حجر می‌گوید مقتضای برخی از اشعار اعشی نشان‌دهنده زنده بودن او تا روزگار حکومت مروانیان است.

بود. اعشی در ماه رجب برای فراهم آوردن خوار و بار از هجر بدان سو رفت. پس از رفتن اعشی همسرش سر از فرمان تافت و گریخت و به مردی از آن قبیله به نام مطرف بن بُهْصَل پناه برد و او آن زن را در خانه خود پناه داد. هنگامی که اعشی باز آمد زن را در خانه نیافت و او را خبر دادند که همسرش نافرمانی کرده و به مطرف بن بُهْصَل پناه برده است. اعشی پیش مطرف رفت و گفت: ای پسر عموا! همسرم معاذه در خانه تو است او را به خودم بسپر. مطرف گفت: پیش من نیست و اگر هم باشد او را به تو نمی سپرم و پس نمی دهم. مطرف از اعشی توانگرتر و نیرومندتر بود. اعشی از سرزمین خود بیرون آمد و خود را به محضر پیامبر رساند و به آن حضرت پناهنده شد و این اشعار را سرود:

«ای سالار مردم و آورنده آیین برای عربها، از زنی خیانت پیشه و زبان دراز پیش تو شکایت می کنم که چون ماده گرگ خاکستری میان آهوهای خوش خط و خال است، من در ماه رجب به جستجوی خوراک و خوار و بار برای او رفتم، او در غیبت من ستیز کرده و گریخته و دم برافراشته و رفته است، دوست می دارد که من میان بیشه انبوه غم و اندوه گرفتار باشم، آنان بر هر کس غلبه کنند شر غالب اند.»^۱

گوید پیامبر (ص) فرمود: «آری شر غالب اند». اعشی شکایت خود از همسرش و کاری را که کرده بود عرضه داشت و افزود که همسرش پیش مردی به نام مطرف بن بُهْصَل است.

پیامبر (ص) برای مطرف نامه‌یی فرستاد که چنین بود: «بر فرجام کار بنگر و معاذه همسر این مرد را به خویش تسلیم کن.»^۲ نامه رسول خدا برای مطرف رسید و آن را برای او خواندند. مطرف به معاذه گفت: این نامه پیامبر است که درباره تو نوشته شده است و من تو را به اعشی می سپارم.

معاذه گفت: از او برای من عهد و پیمان بگیر که به حرمت رسول خدا در آنچه کرده‌ام مرا عقوبت نکند. مطرف برای او از اعشی این پیمان را گرفت و معاذه را به او

۱. یا سید الناس و دیان العرب
 کالدبۃ الغساء فی ظل السرب
 فخلقتی بسراع و هرب
 تود آسی بین غیض مؤثب
 الیک انکو ذریة من الذرب
 خرجت ابغینا الطعام فی رجب
 اخلقت العینة و لظنت الذنب
 و من سر غالب ابر علی

۲. این نامه به شماره ۱۲۶ در مجموعه الوثائق آمده است و منابع آن هم استخراج شده است. لفظاً به ترجمه و تائق، به قلم

این بنده، ص ۱۸۶ مراجعه فرمایید